

در این آیات بحث اذن در جهاد است.

[سورة البقرة (۲): الآيات ۱۹۰ الى ۱۹۵]

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۱۹۰) وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلَوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ (۱۹۱) فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۹۲) وَاقْتُلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَلَا يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ (۱۹۳) الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ مِثْلَ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۱۹۴) وَانْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۹۵)

الميزان في تفسير القرآن، ج ۲، ص: ۶۰

در این آیات شریفه اولین باری است که اذن قتال به مومنین و مسلمانان داده میشود. لذا سبک و سیاق این آیات که دو سه جای قرآن آمده است، اذن اولی به قتال داده شده است، و قبل از این مومنین به قتال مامور نبودند، و اگر بهشان ظلمی هم میشد، عمدتاً این ظلم را با صبر و تحمل مامور بودند از خودشان دور بکنند، چون در یک اقلیتی بودند که قتال به ضرر مسلمانان بود. از اینجا به بعد که اجمالاً یک قدرت مقاتله ای ایجاد میشود، اذن داده شده است. هر تعدی بشود مقابله به مثل بشود. اما اینکه آیا این آیات جهاد ابتدایی را اذن میدهد یا نه. حد و حدودش چیست؟ یا اصلاً نگاهش به جهاد چیست و حقیقت جهاد را چی میبیند، بحثی است که باید در ذیل این آیات بیان بشود.

(یک سری جلسات قبل از ۳۲۴ بعد از اینجاست. حضرت استاد مقدم کردند آنها را)

بحث جهاد را در قرآن به مناسبت آیات شروع کردیم. بحث های زیادی به مناسبت میشود مطرح بشود. مثلاً بحث جهاد با منافقین.

تفسیر خود آیات را نخواندیم. هرچند دو بحث متفرع را خواندیم. بحث اجتماعی و را خواندیم.

دو سه نکته از قبل یادآوری کنیم. جهاد را برگردانند به دفاع مطلقا. هر جهادی شد دفاع. مطلقا در نظام تکوین هر حرکت تهاجمی در نظام عالم مطلقا برگشت به دفاع در نظام تکوین. از جمله اش نظام تشریع انسانی بود. حتی ظالمین و مفسدین هم در نظام ظلمشان، جهادی که انجام میدهند، به دفاع برگردانده اند.

بحث دیگر این بود که مبانی برای بحث قتال متفاوت است. مبانی ای که در نظام طبیعی استفاده میکنند، همان مبانی ای بود که برمیگشت به آن قوانین سه گانه. آنی که مبنای فکری دفاع را مبتنی براین قوانین میدید و نظام انسانی را هم اینطوری تفسیر میکرد، قوانین را باید مطابق این قوانین تکوینی قرار بدهیم. بنابراین این قوانین حذف کثرت را به دنبال خودش می آورد. به دنبال حذف کثرات موجودات و حفظ قدرتمند ترین بود. اما در نظام الهی بنا بر این بود که موجودات باقی بمانند اما به سمت کمال و رشد و غایتشان سوق پیدا بکنند.

اگر لازم بود یک موجودی از خط سیر خودش خارج شده بود و در مقابل خط سیر بقیه قرار گرفته بود، به قدر لازم باید جراحی بشود. نظام دفاع و قتال به حد اقل میرسد. حذف اینها هم بنابر رحمت میشود به نظام کل. هرچند در نظام شخص این هم باز رحمت است که در روایات هست که حتی ظالمی که در مقام ظلمش هم مورد جراحی قرار میگردد و او را از کار برکنار میکنند یا او را میکشند با قتال، حفظ شده است از اینکه به ظلم بیشتری دست بزند. البته اگر عناد در وجودی جایگیر شده باشد، جراحی آنها لازم است و هرچند برای خود آنها دیگر نفعی ندارد. به مقام عناد رسیده اند. ختم الله علی قلوبهم است. جنبه هدایتگری ندارد. به تطهیر نمیرسند. لاملان جهنم من الکافرین. کسی که شده ویروس و میکروب برای نظام اجتماعی حذفش قطعاً به نفع جامع است.

در نظام لیبرالیستی حقوق اجتماع نمی آید. حقوق فرد می آید. اصل هم دفاع از فرد است. آزاد هم هست. وقتی میخواهد حقوقش را استیفا کند، لازمه اش این است که حقوق دیگران زیر سوال برود. چون این قدرمند است. در یک خانه بچه و کودکی که یک ساله است موجود است، جوانی هم در آن خانه هست، بگویی من غذا را میگذارم اینجا، هرکسی زورش رسید بیاید بخورد. خب به بچه غذایی نمیرسد. کسی که سیطره دارد همه را جذب میکند. عدالت اجتماعی دیگری منظور نیست. امکان را قرار میدهیم که بروند. اگر کسی لنگ است تقصیر خودش است. آنی که لنگ است دیگر قدرت بهره مندی ندارد.

بحث اجرا کردن، چون میبینند مفسد می آورد، عدول میکنند. اما قانون نوشته و بخشی اش نانوشته همین است. میدانند که اصل برایشان آن است. میبینند برای رسیدن به او باید بعض تعاملات را بکنند. اگر این ها را نداشته باشند نیرویی برای استعمار ندارند. برای رشد عدالت اجتماعی اصل نیست. میگویند رشد و توسعه اساس است. در دوران سازندگی توسعه که مطرح میشود عدالت اجتماعی هم می آید. نه عدالت اجتماعی متناسب با رشد نیست. در نظام طبیعت نظام عدالت اجتماعی حفظ دشه است. بعضی از موجودات ضعیفه باقی میاندند. بعضی قوی ها از بین رفتند. قانون تنازع بقا هم مطلق نیست.

یهود مسیحیت را در مقابل اسلام علم کرد که اسلام توسعه پیدا نکند.

(بیان)

سياق الآيات الشريفة يدل على أنها نازلة دفعة واحدة، و قد سيق الكلام فيها لبيان غرض واحد و هو تشريع القتال لأول مرة مع مشركي مكة، فإن فيها تعرضا لإخراجهم من حيث أخرجوا المؤمنين،

اشاره دارد، یادآوری میکند که چگونه شما را به خاطر ایمانتان اخراج کردند.

و للفتنة، و للقصاص،

در مقابل قتالی که آنها آغاز کرده بودند.

و النهي عن مقاتلتهم عند المسجد الحرام حتى يقاتلوا عنده،

مگر اینکه آنها آغازگر باشند. همچنین ماه های حرام.

و كل ذلك أمور مربوطة بمشركي مكة، على أنه تعالى قيد القتال بالقتال في قوله: وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ، و ليس معناه الاشتراط أي قاتلوهم إن قاتلوكم و هو ظاهر،

فعليت قتال الان ملاك نیست. باب جنگ را آغاز کرده بودند. الان هم دستشان برسد

کارشان را میکنند. این کفایت میکند. ان قاتلوکم امروز نیست.

هر وقت قدرت پیدا کنیم که با آمریکا بجنگیم، اذن داریم برای شروع.

اینها با ما در جنگ هستند. گفتند هر کاری میتوانستیم برای از بین بردن این قول انجام دادیم. دائما هم میگویند تمام گزاره های ما روی میز است. احتیاج به اذن جدید نیست.

احتیاج به مقاتله آنها نیست.

و لا قيدا احترازا، و المعنى قاتلوا الرجال دون النساء و الولدان الذين لا يقاتلونكم كما ذكره بعضهم، إذ لا معنى لقتال من لا يقدر على القتال حتى ينهى عن مقاتلته،

زنان و کودکان موضوعا خارج هستند. قتال با کسی که قدرت بر قتال ندارد که معنا ندارد.

و يقال: لا تقاتله بل إنما الصحيح النهي عن قتله دون قتاله.

بل الظاهر أن الفعل أعني يقاتلونكم، للحال و الوصف للإشارة، و المراد به الذين حالهم حال القتال مع المؤمنين و هم مشركو مكة.

بیان خوبی آقای جوادی دارند که اگر کسی قبلا قتال را آغاز کرده، لازم نیست بایستد که انسان مورد هجوم واقع بشود. الان حق هجوم داریم که بتوانیم نظم آنها را بریزیم. تا قدرت برنامه ریزی با ما پیدا نکند. کسی که سر جنگ با ما دارد و این را قبلا فعلیت داده شده است، اذن قتال داده شده است.

اگر نظام اجتماعی را قلع و قمع کردی، دیگر قدرتی برای دفاع باقی نمی ماند. اگر کشوری آغاز به مقاتله کرد که نقطه آغاز باید تبیین بشود. مثل اینکه مومنین را از مکهاخراج کردند. اخراج اینها آغاز مقاتله است. شکنجه اینها آغاز مغالطه است. تحریم اقتصادی کردند. اخراج کردند.

آیا باید از مرزهای جغرافیایی رد بشوند یا بمباران بکنند. اینجا آیه میگوید اگر قبلا شروع کردند، شما اذن دارید.

پس تعریف قتال معنای خودش را باید پیدا کند که مصداق قتال از کجا آغاز میشود. فقط لشکر کسی است؟.... بله، بین دو صفت مومنین، آغاز مومنین معنایی پیدا میکند و بین مومنین و مشرکین معنای دیگری پیدا میکند.

جهاد در نظام دینی سه مرتبه کلی داشت. یک مرتبه این بود که کفوایدیکم حتی یاتی الله بامرہ.

مرتبه دیگر دفاع در برابر تهاجم بود.

مرتبه سوم جهاد ابتدایی بود.

در مرتبه سوم شروع به جهاد میکنیم تا از من اجتماعی انسان دفاع بکنیم. آماده کردن زمینه دفاع اجتماعی. مشرکین مانع این حیات شدند. این همان سیستم دفاع تکوینی که تجویز میکرد برای ما، جهاد ابتدایی را جایز میکند.

قتال با زمینگیرها اشکال دارد. میشود قتل. چه زن باشد و چه مرد. زن هم مقاتله کند میشود با او مقاتله کرد.

فمَسَاقُ هَذِهِ الْآيَاتِ مَسَاقُ قَوْلِهِ تَعَالَى: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ» الحج- ٤٠، اذن ابتدائی للقتال مع المشركين المقاتلين من غير شرط.

الذين اخرجوا بغیر حق. ممکن است یک فتنه قومی را بردارند با تبعید دسته ای. پس هر اخرجوا ای اشکال ندارد. بغیر حق نیست.

این اذن اذن ابتدایی است.

على أن الآيات الخمس جميعا

شش آیه میشود.

متعرضة لبيان حكم واحد بحدوده و أطرافه و لوازمه فقوله تعالى: وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، لأصل الحكم، و قوله تعالى: لَا تَعْتَدُوا إلخ، تحديد له من حيث الانتظام، تحديد يعنى تعريف. حد زدن. تعريف کردن. این تحديد ها را به معنای تعريف کردن بگیرید. کوچک کردن نیست. جایی که قتال است، جای تعدی است. در وقت قتال قوه غضبيه اش به کار می افتد. لذا اولین حکمی که خداوند بعد از حکم قتال تبیین میکند لاتعتدوا است. تعدی در اینجا خیلی امکان پذیر است. قتال هم اگر اذن داده شده، قتال حد دارد. تعدی از او جرم است.

قاتلوا فی سبیل الله، قتال مطلوب نیست. فی سبیل الله مطلوب است. غایت مهم است. چون میگفتید ربنا الله اخراجتان کردند. اذن قتال می‌دهیم فی سبیل الله. باید مرلاک احیای دین باشد. استقرار توحید باشد. نه تفشی خاطر. نه انتبام. اگر انتقام گرفتید حد شما همین است. این حد حیوانی است.

اگر شما انتقام میگیرید به خاط رخداست. نه به ناطر آرامش و
و قوله تعالى: وَ اقْتُلُوهُمْ «إلخ»، تحديد له من حيث التشديد،
حيث ثقفتموهم. هرجا یافتید اذن دارید.

و قوله تعالى: وَ لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ «إلخ»، تحديد له من حيث المكان، و قوله تعالى: وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً «إلخ»، تحديد له من حيث الأمد و الزمان، تا کی بنجنگیم. فتنه چیست؟ همانی است ه در مقابل دین شما ایستاد اند. تا جایی که دیگر توان نداشته باشند مقابله بکنند.

و قوله تعالى: الشَّهْرُ الْحَرَامُ «إلخ»، بيان أن هذا الحكم تشريع للقصاص في القتال و القتل و معامله بالمثل معهم، در شهر حرام شما آغازگر نباشدی. اما اگر آنها آغاز کردند شما هم ادامه بدهید و کوتاه نیایید.

و قوله تعالى: وَ أَنْفِقُوا، إيجاب لمقدمته المالية

از جهت اقتصادی هم همه باید مشارکت داشته باشند.

و هو الإنفاق للتهيز و التجهيز، فيقرب أن يكون نزول مجموع الآيات الخمس لشأن واحد من غير أن ينسخ بعضها بعضا كما احتمله بعضهم، و لا أن تكون نازلة في شئون متفرقة كما
الميزان في تفسير القرآن، ج ۲، ص: ۶۱

ذکره آخرون، بل الغرض منها واحد و هو تشريع القتال مع مشركي مكة الذين كانوا يقاتلون المؤمنين.

اولا قاتلوا فی سبیل الله، تبیین این دفاع با لفظ قاتلوا، نشان میدهد که این دفاع دفاع تهاجمی است. انفعالی نیست فقط. گاهی دفاع فعال داریم و گاهی دفاع منفعل. گاهی صبر میکنیم وقتی دشمن وارد میشود دفاع میکنیم. گاهی نه، وقتی دشمن حملات و دشمنی هایش را آغاز کرده، به گونه ای بر او وارد میشویم که او آمادگی برای حمله به ما نداشته است. آغاز گر او بوده است، اما راهکار را او تعیین نمیکند. میدان جنگ را او تعیین نمیکند. تعبیر را دقت بکنید. قاتلوا فی سبیل الله. این تهاجم است. اینطور نیست که بایستید تا بیایند، بعد ببینید از کدام طرف آمده اند، بعد بجنگید. پس پاسخ به الذین یقاتلونکم. شاید مقاتله آنها قبل بوده است. امر به صبر و صفح شده بود. اما حالا که اذن قتال میدهند، اذن قتال فعال میدهند نه قتال منفعل. ما دفاع میکنیم، دفاع را به یک حرکت انفعالی نباید معنا کرد. بلکه وقتی قرار شد دفاع کنیم، دفاع فعال است. همه جانبه است. دفاعی است که او را درتنگنا قرار میدهد. در جایی که ما میخواهیم با او درگیر میشویم. این حرف خیلی عالی است. یعنی نوع بیان و نوع عبارات، آنقدر زیبا و جالب است که اگر الذین یقاتلون بعد ذکر نشده بود، جهاد ابتدایی را هم برش دلالت میکرد. اذن در تشریع قتال و دفاع بود منتها با دفاع فعال و همه جانبه. نه دفاع انفعالی. اگر اسم دفاع را گذاشتیم روی جهاد در اسلام، اگر اسمش دفاع است، تهاجمی است. فعال است. غافلگیر کننده است برای دشمن.

اگر گفتیم فقط او از هر جا آمد ما هم از همانجا، تو هم بایست، این هست. اما او مجبور بشود انفعال پیدا کند. این قدرت برایش امکان پذیر است. ممکن میبیند. اگر در جنگ ایران و عراق اگر شروع کردند به زدن نفتکش های ما به اذن الهی و با شجاعت الهی، یک قایق های تندوری به ذهن خطور میکند که نقطه ضعف آنهاست. میرود و میزند در آب های خود آنها. میرود میزند و برمیگردد می آید. این قدرت دفاع همه جانبه است. سکوی عراق را منفجر میکند و می آید. یا اگر عبور میکند از اروند، امکانات به ما نمیدهند. اما از ساده ترین امکانات استفاده میکند. اگر باور ایجاد شد که من تکیه دارم به الهیت، هیچ جایی بن بست ایجاد نمیشود. هرچند دشمن در اوج شجاعت و قوت وارد شده باشد، برای مومن متکی راهکار نفوذ و ورود پیدا میشود.

همین جریانی که برای نیجریه پیش آوردند، کی میتوانست جریان نیجریه را به این خوبی مطرح بکند. درست است که هزار شهید دادند که یکی اش هم زیاد است. اما کار نیجریه و نهضت نیجریه را جهانی کرد. وقتی میبینند یک شخص در یک کشور بدون هیچ امکانی و با باور الهی و یقین به شذنی بودن کار، در عرض بیست سال هزار نفر

شیعه را تبدیل کند به ۱۴ میلیون. اکثریت بالاتفاق خبری نداشتند از این جریان. چه برسد به کشورهای دیگر. همانکه فکر کردند نقطه قوتشان است، چند نفر را کشتند؟ هزار نفر را شهید کردند. نمیتوانستند معرفی کنند خودشان را. این نصرت الهی است. اینها مطرح شدند و الان برنامه های مختلف و کار های مختلف در ایران و جاهای دیگر. چه کار ناشدنی ای شده است. تا کار ناشدنی شدنی شد، نمونه پیدا کرد، دیگران امکان تکرارش برایشان ساده میشود. قوت پیدا میکنند که شدنی است. میشود چنین کاری را هم پایه ریزی کرد. این همانجایی است که اگر مومن و فرد الهی در جایی در کار باشد، تمام تدابیری که دشمن برای سرکوب او به کار میگیرد، تبدیل میشود به رشد و فرصت برای او. قاتلوا فی سبیل الله. همین هایی بودند که کفوا ایدیکم. معلوم میشود آن صبر هم صبر فعال بود. نه صبر انفعالی. صبر فعال آماده شدن برای حمله و تهاجم بود. نه صبری که نداریم پس ولش کن. نداریم پس آماده بشویم. روابط را تقویت کنیم. ساز و کار دفاع را ایجاد بکنیم. این میشود صبر فعال. آماده میشوند که قدرت پیدا کنند بر تهاجم. خیلی لفظ زیبا و غرور آفرین و هیجان زاست. خیلی به انسان قدرت روحی میدهد که قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم. آمدن الذین یقاتلونکم نشان میدهد که دفاع است. جهاد ابتدایی نیست. مشرکین مکه آغاز گر بودند. این اولین مرتبه تشریع است که از کجا آغاز کنیم. چون به الذین یقاتلونکم مقید شده، معلوم میشود که جهاد دفاعی است. اما مثل جهاد ابتدایی دارد فعال برخورد میکند.

قوله تعالى: وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ، القتال محاولة الرجل قتل من يحاول قتله،

محاولة قصد کردن است.

و کونه فی سبیل الله إنما هو لكون الغرض منه إقامة الدين و إعلاء كلمة التوحيد، غایت این قتال نشان میدهد ارزشش چقدر است. اگر میگفت انتقامتان را بگیرید، غایتش انتقام بود. اما اگر میگفت با اینکه آنها این بلا ها را سرتان آوردید، اما شما حمله تان در حدی که به شما آسیب زدند نبینید، قاتلوا فی سبیل الله. اقامه دین الهی بکنید. اقامه توحید بکنید. اگر توانستید توحید را محقق بکنید فبها المراد. اگر هم نتوانستید، این نیت عمل شماسست. چقدر انسان متضرر میشود اگر مقاتله اش انتقامی باشد با اینکه مقاتله اش فی سبیل الله باشد.

مثل آن دو آیه که اگر فی سبیل الله دادی کمثل حبة که هفتصد برابر و بیشتر میشود اما اگر ابتغاء مرضات الله باشد کمثل حنة.

ما نباید سرمان کلاه برود و غایت ها و نیت هایمان کوتاه باشد. عالم نیت عال معظیمی است. در حد قدرت بدنی انسان نیست. فوق قدرت بدنی انسان است. بلکه در حد

قدرت انسانی انسان است. عالم نیات. عالم نیات عالم انسان است. عالم نیات برای خودش قواعد دارد. حقایق دارد. غیر از عالم عمل فیزیکی است. این عالم رقیقه عالم نیت است. ان نية افضل من العمل الا و ان النية هي العمل. خود نیت فقط عمل است. حقیقت انسان چون جانش است، نیت مربوط به جانش است. بدن یک نازله است. عمل یک نازله است. عمل آنچه در درونش محقق میشود میشود عالم نیات. عالم نیات عالم عظیمی است. حدی ندارد. اگر کسی این دعا را بکند که اللهم اغفر للمومنین و المومنات، با این دعا با همه رابطه برقرار کرده است. نه آنهایی که من میشناسم و همسایه من هستند. نگاهش نگاهی است که اللهم اغفر للمومنین و المومنات الاحياء منهم و الاموات. با این دعا نیتش ایجاد شده است. خدایا همه حسناتی که اولیاء تو به آ «موفق شدند، به من بده. اگر کسی حقیقتا خواست اثرش ظاهر میشود. هر جا پیش بیاید کوتاهی نمیکند. این عظمت وجودی و توانایی انسان است. ما توانایی را باور نمداریم. فکر میکنیم ذهنی و وهمی است.

فهو عبادة يقصد بها وجه الله تعالى

فی سبیل الله میشود وجه الله

دون الاستيلاء على أموال الناس و أعراضهم

سلطه الهیه میخواهد. نمیخواهد قدرت بر مردم پیدا کند. میخواهد خداوند بر مردم حاکم بشود. انانیتش محو میشود. وقتی غلبه کرد تازه اول کار و خدمتش میشود. مومنین بیشتری ایجاد شدند. خضوع بیشتر و خدمت بیشتری را میطلبند. این دفاع است. چرا؟

فإنما هو في الإسلام دفاع يحفظ به حق الإنسانية المشروعة عند الفطرة السليمة كما سنبينه،

ایشان میفرمایند بعدا میگوییم. ما قبلا خواندیم. دفاع محسوب میشود. اگر او محقق نشود، زمینه های اجتماعی اقامه دین محقق نشود، من در زمینه های اجتماعی موفق به عمل نشوم، حق من ضایع شده است. اقامه دین در همه اجتماع انسانی، نه فقط محله من و کشور من، هرچقدر اقامه دین در نظام جهانی سیطره اش بیشتر بشود، هر فردی که دارد قدم میگذارد و عملی انجام میدهد، عمل او مرتبط است. اگر کسی جلو گسترش توحید را در عالم بگیرد، به همان حد به حق انسانیت او تعدی کرده است. دفاع فطری حکم به رفع موانع را میدهد. حتی جهاد ابتدایی هم دفاع است. فإن الدفاع محدود بالذات،

دفاع غیر از جهاد ابتدایی است. دفاع حدود دارد.

و التعدي خروج عن الحد، و لذلك عقبه بقوله تعالى: وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ.

بلافاصله بعد از این، میفرماید و لا تعتدوا. وقت غضب و دفاع، از اوقاتی است که قوه غضبیه انسان به کار می افتد. وقتی مشتعل میشود و فوران پیدا میکند کنترلش خیلی سخت است. لذا اولین حکمی که بیان میکند بلافاصله میگوید لاتعتدوا. لجام را میگیرد سفت. که نکند مرکب غضب انسان سر بخورد به اینور و آنور. از اول لجام میزند که اینور و آنور نرود. این یک درس عملی تربیتی است. اگر د رجایی لازم است انسان نظام غضب را در عده ای تحریک بکند، اولین کار این است که بلافاصله حدود کار را معلوم بکند. بلافاصله هم بگویی اینجا جای سر خوردن است. اول مقابله شیطان با شما اینجاست. در مقاتله سر بدهد به اینور و آنور. لازم است جایی نظام غضب کسی تحریک بشود. مثل جنگ، مثل تکبر در مقابل متکبر. مثل قصاص. در قصاص هم بلافاصله بحث اعتدا آمد. اگر مواردی را که اعتدا آمده در قرآن کسی احصا بکند، میفهمد که جایی که سر خوردن زیاد است، آنجا ها را با اعتدا روشن کرده است. از جمله مواردش بحث یقاتلون است. دفاع چون در مقابل است محدود بالذات است. با مقاتل میتوانم بجنگم. مثل قصاص است. محدود بالذات سات. به کسی که تعدی کردی میتوانی تعدی بکنی. او تعریف میکند که حد تعدی تو چقدر است.

قوله تعالى: وَ لَا تَعْتَدُوا «إِلخ» الاعتداء هو الخروج عن الحد، يقال عدا و اعتدى إذا جاوز حده، و النهي عن الاعتداء مطلق يراد به كل ما يصدق عليه أنه اعتداء كالقتال قبل أن يُدعى إلى الحق،

قبل از اینکه دعوت به حق بشود، به مقاتله دست بزنند. با اینکه الذین یقاتلونکم آنها بودند، اما کار قتال فی سبیل الله این است که اول او را دعوت بکنید به حق. پس قبل از قتال باید دعوت کرد. اگر کسی قبلش قتال کند میشود اعتدا. و الابتداء بالقتال،

ابتدای بالقتال به غیر از اموری که دفاع از حق انسانیت شمرده شده است، تعدی و اعتدا است.

و قتل النساء و الصبيان،

این هم اعتدا است.

و عدم الانتهاء إلى العدو،

قبل از اینکه به دشمن اعلام جنگ بکنید، بخواهید او را غافلگیرانه بجنگید، این اعتداء است. نه اینکه اصل جنگ را اعلام کردیم، هر بار هم میخواهیم حمله کنیم بگوییم. نه. اصل جنگ را اعلام میکنیم. اصل دفاع را اعلام میکنیم. البته حمله غافلگیرانه بگوییم. بله. اگر د رجایی مردم هستند، انسانیت اقتضا میکند که قبلش اعلام بشود. حدود دارد برای خودش. خیلی قواعد دارد بحث قتال.

انتهاه به معنای رساندن است. قبل از اینکه بهشان برسانید میشود معنای آیه. و ان انتھوا یعنی اگر پذیرفتن. اگر به آنها رسید. و غیر ذلك مما بينه السنة النبوية.

در نظام الهی اساس بر هدایت است. باید اول کسانی که میتوانند هدایت بشوند جدا بشوند. حضرت ۸۰۰۰ نفر از ۱۲۰۰۰ نفر جدا کردند. هرچند رگه های نفاق درشان بود که بعدا هم بعضی آشکار کردند این نفاق را. اما حضرت خواستند فقط کسانی که کاملا مصرند کشته شوند.

نسبت به سران کفر و نفاق آدم خوشحال است که کشته شدند.

اگر احکام جهاد خوب تبیین بشود بالاترین محل ظهور و تجلی رفت و رحمت الهی است. از بس در اینجا رعایت رحمت درش اشباع شده است. انواع رحمت ها درش دیده شده است. آن قهاریت حضرت حق هم اوج رحمت است. عذاب من الرحمن. عذاب از رحمان نشات میگیرد.

در این آیه دارد و الفتنة اشد من القتل. در ۲۱۷ بقره دارد اشد من القتل. آیات فتنه در قرآن، به خصوص که ایام ۹ دی است، رجوع کنید. به خصوص این آیه شریفه که در فتنه

.....

وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۲۵﴾

گاهی ظلم را عده ای کردند. منکم یعنی مسلمان ها. کفار و مشرکین در این نیستند. فقط آنها را در برمیگیرد ها. مرحوم علامه بیانی دارند که رجوع کنید. فقط شامل اهل ظلم نمیشود. تطبیق میکنند که این برمیگردد به فتنه هایی که در مقابل حاکمیت اسلامی است. به خصوص در رقابت ها. اصلا کان تفسیر ذیل این ایه را در زمان رقابت ها نوشته اند.

قوله تعالى: وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ إِلَى قَوْلِهِ: مِنَ الْقَتْلِ، يقال ثقف ثقافة أي وجد و أدرك فمعنى الآية معنى قوله: «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ»: التوبة- ۶، و الفتنة هو ما يقع به اختبار حال الشيء، و لذلك يطلق على نفس الامتحان و الابتلاء و على ما يلزمه غالبا و هو الشدة و العذاب على ما يستعقبه كالضلال و الشرك، پس مشترک لفظی است. بلا هم اطلاق میشود بر خود سختی و هم اطلاق میشود بر آزمایش و امتحان.

و قد استعمل في القرآن الشريف في جميع هذه المعاني، و المراد به في الآية الشرك بالله و رسوله بالزجر و العذاب كما كان يفعله المشركون بمكة بالمومنين بعد هجرة رسول الله ص و قبلها.

فالمعنى شددوا على المشركين بمكة كل التشديد بقتلهم حيث وجدوا حتى ينجر ذلك إلى خروجهم من ديارهم و جلائهم من أرضهم كما فعلوا بكم ذلك، و ما فعلوه أشد فإن ذلك منهم كان فتنة و الفتنة أشد من القتل لأن في القتل انقطاع الحياة الدنيا، و في الفتنة انقطاع الحياتين و انهدام الدارين.

کاری که آنها کردند اشد است. اگر میکشتند، فتنه اشد از قتل است. آنها هم خواستند شما را بکشند، هم خواستند از دینتان برگردانند. فقط بر بدن شما نمیخواستند مسلط بشوند. بلکه دینتان را میخواستند برش مسلط بشوند.

فتنه جایی است که در نظام فکری و نرم افزاری میخواهند دخالت کنند. اگر جنگ نرم شد فتنه است. با اینکه خونی ریخته نشده است. این میشود فتنه. اگر بکشند اینقدر صدمه نزده اند که فکر را تغییر داده اند. اگر امر بین اهم و مهم شد که عده ای جان بدهند تا فکر تا ثابت بماند، ارزش دارد چون الفتنة اشد من القتل. اگر جایی لازم شد که خون ریخته بشود تا فکر باقی بماند، بریزد.

قاتلوا حتی لا تكونوا فتنة، یعنی تا جایی که هیچ سلطه ای نداشته باشند. سلطه نرم افزاری.

در فتنه هم نفوس از بین رفته اند و هم نظام فکری شان ضایع شده است. نظام اخروی شان هم از بین رفته است.

جلسه ۳۲۶ ۹۴/۱۰/۷ فایل ۱۵۱۲۲۸

در فراز قبلی فرمودند الفتنة اشد من القتل، حقیقت فتنه یک جنگ نرم افزاری در اعتقادات و فرهنگ و عقائد است. اگر اینها توحیدی باشد، به نسبت آن. اگر در هر جامعه ای جنگ نرم افزاری با معتقدات آن جامعه بشود، اشد از قتل آن جامعه است. لذا مبارزه با نفاق همیشه سخت بوده است. لذا امیر المومنین میفرماید کسی غیر از من نمیتوانست با خوارج و جملیون درگیر بشود. مبارزه علنی با نفاق راحت نبوده است در طول تاریخ. چون مردم که میخواهند ناظر باشند، یا همراه باشند، تن نمیدهند. نفاق از جهل استفاده میکند. جهل ریشه دار است. آنطور نیست که مردم به بصیرت برسند. اگر میبینیم که مثل ۹ دی، مردم میفهمند و میابند، شاید این در طول تاریخ جزء معجزاتی است. نفاق با شدت پنهانی اش حرکت کرده. با شدت فتنه حرکت کرده، اما برای مردم بصیرت ایجاد شد. با یک سری بالا و پایین ها آشکار شد. وقت فتنه اطلاع بر فتنه خیلی سخت و سنگین است. کسی باید خیلی از قبل از جهت صالح بودن و تقوا هم نور تقوی

دی وجودش باشد و هم بصیرت در وجودش باشد تا جمع بین این دو امکان شناخت در وقت را پیدا نکند. هر کدام نباشد، نمیشود. تقوی نباشد بینایی چشمش کم میشود. همان بهترین تحلیل گر گاهی در دام فتنه می افتد. اینطور نیست که اگر کسی بصیرت سیاسی اش زیاد بود، در وقت فتنه تشخیص بدهد. اگر این دو با هم شد کار میکند و گاهی شخص بصیر اگر همراه با نورانیت عمل نباشد، همان آفت میشود. از خود همین آیه شریفه که فعموا و صموا ثم تاب الله علیهم ثم عموا و صموا کثیر منهم و الله بصیر بالعباد. مربوط به بنی اسرائیل است. کور شدند و کر شدند. اینکه در حقیقت کور میشود و کر میشود و لال میشود، این کوری و کری و لالی برمیگشت به جهت وجودی اینها که فکر میکردند بهترین هستند. فکر میکردند بهترین فرد اینها هستند. خداوند اینها را حفظ میکند. چون این فکر را میکردند، اینطور شد. جریان برتر دیدند خودشان که خودشان را قوم منتخب میدیدند و ممتاز میدیدند، لذا اگر کسی فکر کند من بصیرت دارم و اطلاع دارم، این فرد که فکر میکرد قدرت غلبه دارد بر همه تاریکی ها، ترس ندارد. فکر میکند با خیال راحت باید وارد بشود. لذا میبینید کسانی که کیس هستند و بصیر، در طول تاریخ بیشتر گول میخورند از کسانیکه ساده اند. نمیگوییم جاهل گول نمیخورد. اما بصیر ها گول خوردنشان کم نبوده. چون با عمل صالح همراه نبوده است. همچنان که امام زمان که ندای ظهور می آید. دعوت به صلاح میکند. بعد یازده ندای دیگر هم می آید که دعوت به صلاح میکنند. حضرت میگویند نوی که از وسط سقف می آید با تاریکی های کنار چقدر متفاوت است؟ اگر چشمی سالم باشد، قدرت تشخیص نور از سایه روشن ها را میتواند بدهد. دعوت حضرت اینقدر روشن است. اما کی تشخیص میدهد؟ کسی که چشمش خراب نشده باشد. این بصیرت یک قسمتش علم و اطلاع است و یک قسمتش نور و تقوی است. هر کدام از اینها نباشد... ممکن است نور تقوی باشد اما سادگی هم باشد. ممکن است بصیرت باشد اما تقوی نباشد. الفتنة اشد من القتل هم نسبت به اهل اسلام است. چون میخواستند با فرهنگ و اعتقاد اینها مبارزه کنند. نه با جسد انسانی. مبارزه با جسد یک مرتبه است. مبارزه با روح سنگینتر است. فتنه ساقط کردن نظام روحی انسان است. قتال در مرتبه بدن است. قتال میشود مقدمه برای فتنه باشد. قتالی که به جهت فتنه است. قتال میکنند تا از دین جدا کنند. تحریم میکنند تا دست بردارند. اینها فشار میخواستند بیاورند تا به فتنه برسد. گاهی بصیرت زائیده تقواست به شرطی که تقوا بشرط لا نشده است. کسی عمل انجام میدهد، ولی عمل او را در مرتبه ای نگه داشته است. حبذا نوم الاکیاس. کیس کسی است که وقتی تقوی انجام میدهد، متوقف نمیشود در مرتبه. میگوید نگاه نکنید به کثرت صلاة و صیام. نگاه کنید به امانت داری و وفای به عهد. اینها زائیده عمل است. اگر اینها آمد، اینها فصل اخیر عمل است. اگر نیامد متوقف شده است. ان تتقوا الله يجعل لکم فرقانا،

عمل همراه بصیرت محقق میشود. عمل با نبستن محقق میشود. اگر هم بسته باشد تقوی است. اما تقوی مرتبه دارد. اتقوا الله حق تقاته. اگر تقوایی انسان را متوقف کرد، این تقوی به تحجر میکشاند. اگر تقوایی بصیرت ایجاد نکرد، حق تقوی محقق نشده. این ها برمیگردد به اینکه انسان گاهی خودش حد میزند. تقوا خودش حد زننده نیست. اما انسان میتواند جلو بصیرت را بگیرد. حد مثل مانع میماند. ان الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنکر. اما انسان بواسطه بعضی اعتقادات این را حد میزند. اقتضائش را داشته. اما مانع نگذاشته آن اقتضاء به فعلیت برسد. این نگاه من که مانع ایجاد میکند، او اقتضائش بوده است. اما این مانع ایجاد میکند. مانع نگذاشت این به نتیجه برسد. در مسیر تقوی بود. خودش فکر میکند بحسبون انهم يحسنون صنعا.

عمل اگر منتهی شد به ولایت، آن میشود فصل اخیرش. همه اعمال شاخه های او هستند. اگر عمل رسید به ولایت آن فصل اخیرش است. اینها بدن میشوند. الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه. عمل صالح روحش میشود کلم طیب. الیه یصعد الکلم الطیب. و العمل الصالح یرفعه. او صعود را تسهیل میکند. کلمه طیب میشود حقیقت ولایت.

وفای به عهد و امانت داری ولایت بین مومنین است. ولایت بین مومنین نازل و ولایت معصومین است. لذا میگویند به اینها نگاه کنید. هر دو یک فعل اجتماعی است. نماز و روزه را نگاه نکنید. ایها باید مقدمه بشوند که ولایت بین مومنین که نازل و ولایت معصوم است قوی بشود. اگر نماز به اینها منجر کرده بود، معلوم میشود نماز و روزه اش هم صحیح بوده است. اگر نه، معلوم است به ولایت نرسیده بوده است. طفره نداریم. رسیدن از فردیت به ولایت معصوم از راه ولایت مومنین است. اگر این وسط را ندارد، پس به ولایت معصوم نرسیده است.

در روایات باب عقل و جهل هم بود. کسی کثرت عمل و نماز و روزه دارد. حضرت سوال کردند عقلش چطور است. گفت خیلی خبری نیست. حضرت فرمودند لا ابالی. آن حقیقت تقوا اطلاق میشود.

نماز و روزه ای صحیح است که ولایت دنبالش بیاید. از راه نماز و روزه به ولایت مومنین رسیده باشد و ولایت معصوم. اگر کسی به امانت داری و وفای به عهد داشته باشد، اما نماز و روزه نداشته باشد. اگر کسی از وسط راه برود، امانت داری اش به امر نیست. وفای به عهدش به امر نیست. چون نماز ستون دین است. اگر نباشد چیز دیگری نیست. اگر این ستون خیمه نباشد تمام واجبات دیگر متفرع است. کسی نماز و روزه را ترک کرد از سنگر اسلام خارج شده است. ترک کرده باشد عمدا. ترک کرده باشد جاهلا هم نه. عمدا. گفت نمیخواهم بخوانم. از همه خارج است. بله، آن خصوصیات ممکن است سبب هدایتش بشود. کسی بخشنده بود، پیامبر فرمود این بخششش صفت خوبی است.

فرصت بیشتری بهش دادند. آمادگی پذیرش دین فطرت درش بیشتر است. این نزدیکتر است به دین تا کسی که بخیل است. این را نفی نمیکنیم به طور مطلق. اما اینطور است که به ولایت میرسد.

خیلی از کارهایی که الان ما میکنیم عقل و شعور درش نیست. بسیاری از افعالی که افراد با جزئی بینی دامن میزنند به اختلافات بین شیعه و سنی، نمیفهمند. یا مامورند که دیگران را به خطا بیندازند. فکر میکند باید از یک سنی آن چنان انتقام گرفت که به آمریکا و صیهونیست اینقدر بغض ندارد. در حالی که امامان معصوم همه یارگیری شیعه را از اینها کرده اند. انبیاء مشرکین و کافرین را هدایت میکردند. اگر قرار باشد هر کی مخالف بود از دم تیغ بگذرانیم که هدایتگری ایجاد نمیشد. آنقدر مرز بینی ما ظاهری باشد که امکان ارتباط نباشد... حضرات معصومین از اینها زن میگرفتند. هدایت کردند. شیعه را توسعه دادند.

این بحث فتنه خیلی جای تحقیق دارد. در روایات و آیات و مصادیق. کسی نمیتواند رشد را بشناسد مگر اینکه کسی که از رشد خارج شده را خوب بشناسد. یعنی مصداق را. کسی آمد خدمت حضرت گفت طلحه و زبیر و عایشه آنور هستند. چطور میشود. حضرت میفرمایند اعرف الحق تعرف اهلته. حضرت میفرمایند در جای دیگر که امکان ندارد رشد شناخته بشود مگر اینکه کسی که از رشد خارج شده است بشناسی. چطور میشود جمع کرد بین این دو. یعنی اگر کسی قطعی و قهری از رشد خارج شده، معلوم است. یا بعد الفتنه است و آشکار است، باید این را تحلیل کنی و مورد آسیب شناسی قرار بدهی و بشناسی تا بدانی چطوری از رشد خارج شدند. اما در وقت فتنه و ابتلا، که نمیدانی کی بر حق است نمیتوانی افراد را مورد ابتلا قرار بدهی. آن موقع حق را بشناس. تا اهلش را بشناسی. اما وقتی زمان فتنه نیست، مصادیق قطعی که همه میدانند را مطالعه کن. مثلاً الان ما در تاریخ که نگاه میکنیم، جریان یزید و امام حسین خیلی واضح است. خیلی واضح است. یا بعضی از مصادیق کاملاً آشکار است. میشود تحلیل کرد. تا رشد را بشناسیم. اما در وقت فتنه که فتنه احاطه کرده است... این مسئله مهمی است. ایندو با هم تنافی ندارد. هر کدام زمان و شرایط خودش را دارد.

لاتعرف الرشد حتی تعرف الذی ترک

قوله تعالى: وَ لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ «إِلخ»، فيه نهي عن القتال عند المسجد الحرام حفظاً لحرمة ما حفظوه، و الضمير في قوله: فِيهِ راجع إلى الميزان في تفسير القرآن، ج ۲، ص: ۶۲

المكان المدلول عليه بقوله عند المسجد.

خود مکان نیامد است، اما مسجد که آمده است، مکان ازش استفاده میشود.
 قوله تعالى: فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ،
 اگر اینها رعایت کردند و در مسجد الحرام با شما آغاز قتال نکردند، ان الله غفور رحيم
 الانتهاء الامتناع و الكف، و المراد به الانتهاء عن مطلق القتال عند المسجد الحرام دون
 الانتهاء عن مطلق القتال
 نمیگوید از مطلق جنگ دست برداشتند، در مسجد الحرام دست برداشتند. یا در ماه حرام
 دست برداشتند، ... ان الله غفور رحيم. خبثت مرتبه دارد. کسی که حرمت انسان را
 میشکند، مراتب دین را میشکند، حرمت مسجد الحرام. حرمت ماه حرام.
 ان الله غفور رحيم، یعنی آنها که کف کردند، شما هم کف کنید. غفور رحيم خداوند بر
 مومنین تجلیمیکند. یک بحث ایمان فطری داریم. یک بحث ایمان... هدی للمتقین یعن
 یاگر کسی تقوای فطری را رعایت بکند، هدایت را خداوند محقق میکند. و الا متقین اگر
 تقوای دین باشد، که دیگر رسیده است. در اینجا هم اگر کسی-داریم بیان میکنیم.-غفور
 رحيم اصلش این است که شامل مومنین میشود. خداوند مورد رحمت قرار میدهد. اما
 اگر کسی گفت که همین که این حکم را رعایت کردند، میتواند همین مقدار نجات
 دهنده باشد، البته درست است. هر کسی به مقداری رعایت حرمت بکند، به همان
 مقدار مورد رحمت الهی است. کسی که بخشنده است، اما بخشندگی اش از نگاه دین
 نیست. پیامبر میفرمایند مهلت بدهید. همین مقدار نزدیک تر است به ما.

بطاعة الدين و قبول الإسلام فإن ذلك هو المراد بقوله ثانيا: فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ، و أما
 هذا الانتهاء فهو قيد راجع إلى أقرب الجمل إليه و هو قوله: وَ لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ،
 و على هذا فكل من الجملتين أعني قوله تعالى: فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ، و قوله تعالى: فَإِنْ
 انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ، قيد لما يتصل به من الكلام من غير تكرار.
 و في قوله تعالى: فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ، وضع السبب موضع المسبب إعطاء لعلة الحكم، و
 المعنى فإن انتهوا فإن الله غفور رحيم.
 انتهاء میشود به انتهاء از قتال بخورد. میشود به قتال شهر حرام بخورد. این جمله قریبش
 همین قتال در شهر حرام است. سبب آمده موضع مسبب قرا گرفته است. سببیتش غفور
 رحيم بودن حضرت حق است.
 و المعنى که گفته اند، دوباره تکرار کرده اند خود آیه را. ظاهرا باید میفرمودند و المعنى
 فان انتهوا فالله يغفرهم.

قوله تعالى: وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ، تحديد لأمد القتال كما مر ذكره،

یعنی هیچ قدرتی برای اینکه جلو دین توحید را بگیرند نداشته باشند. تا در محاق واقع بشوند. حتی محاقی که قدرتمندانه و فعال باشد نداشته باشند. این غایت است. ممکن است مشرکین در نسل قبل با ما جنگیده باشند. امروز ننگیده باشند. این مجوز میشود امروز اگر قدرت پیدا کردیم، امروز باهاشان بجنگیم یا نه. اگر مشرکین این کار را کرده باشند، در صدد باشند، مجوز قتال ما با آنها مهیا است. دفعی هم هست. فرد که مهم نیست. یک نگاه و مکتب و مذهب مطرح است. این ملاک است. ما حیاطمان را در حیات روحی میبینیم.

و الفتنة في لسان هذه الآيات هو الشرك باتخاذ الأصنام
فتنه یعنی از توحید باز دارند. حکم خودشان را حاکم کنند. آمریکا میگوید هر کسی بر تمدن ما نباشد باید از بین ببرد. این اعلام جنگ عمومی است. ۴۰ جنگ با کشورهای اسلامی کرده است. به جرم اینکه با فرهنگ ما تطابق ندارند. این اعلام جنگ عمومی است. مجوز برای قتال او محقق است. چون الان هم بر آن سیره هست، هر وقت قدرت پیدا بکنیم، جنگ میکنیم.

گاهی آنقدر طبع ها و طبیعت ها به سمت این رخوت و سستی و بی حرکتی میرود که آدم به هر ظلمی و تحقیری و ذلتی حاضر میشود. او تندی بکند، لبخند بزند. به یک جا برسد که آدم فکر بکند... لبخند رحماء بینهم است. در مقابل آنها و اغلظ علیهم. او تکبر میکند. تو لبخند میزنی؟ او رهبر عناد است. امام معاندین است. با مردم جاهلشان رفتار عطف آمیز بکنی، اشکال ندارد. در مردم خودمان چیزی بگویی جیغشان میرود هوا. روایت میگوید این علامت نفاق است. اگر کسی دیدی با مومنین تحملش کم است. حتی مومنینی که مخالفش هستند. اما با دشمنان که میرسد نرم است. این علامت نفاق است. شرح صدر با مومنین خیلی مهم است.

كما كان يفعل و يكره عليه المشركون بمكة، و يدل عليه قوله تعالى: وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ، و الآية نظيرة لقوله تعالى: «وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ» الأنفال - ۴۰،

اگر اینها از جنگ دست برنداشتند. به این رای شما اگر پشت کردند، شما میتوانید بجنگند. اگر پشت کردند به شما، یعنی در مقابل شما ایستادند، اذن جهاد داده است. حجت بر شما تمام شد. نعم المولى و نعم النصير. اذن نصرت الهی و اذن قتال با آنهاست. با این بیان.

و في الآية دلالة على وجوب الدعوة قبل القتال
يعنى اول آنها را دعوت كنيد
به چي پشت ميكنند؟ به دعوت شما. شما دعوت ميكنيد كه از فتنه رو بردارند. دعوت
كرديد، حجت تمام شده است.
فَإِنْ قَبِلْتَ فَلَا قِتَالُ وَ إِنْ رَدَّتْ فَلَا وِلَايَةَ إِلَّا لِلَّهِ وَ نَعَمْ الْمَوْلَى وَ نَعَمْ النَّصِيرُ،
اگر دعوت رد شد.
ينصر عباده المؤمنين، و من المعلوم أن القتال إنما هو ليكون الدين لله،
دارد اذن به جهاد ميدهد
و لا معنى لقتال هذا شأنه و غايته إلا عن دعوة إلى الدين الحق و هو الدين الذي يستقر
على التوحيد.
اگر قتال برای دين خداست، بايد دعوت درش باشد. يك مقداري دعوت ظاهري با كلام
است. بقيه اش هم دعوت رفتاري است. قتال درش رحمت آشكار تر از همه جاست.
رحمت و رافت اسلامي از همه جا آشكار تر است. با اينكه اوج شدت با كفار و مشركين
است.

اين نسخ هم نشده است. حتى يوتوا الجزية عن يدو هم صاغرون. اين در مورد اهل
كتاب است كه خداوند را قبول کرده اند. آيه قبل مطلق است. حتى لا يكون فتنه. اصل
خدا را قبول كنند. دست از شرك بردارند. پس اين نسخ نشده است به آيه اهل كتاب.
چون اهل كتاب همين مقدار را قبول کرده بودند. اعلان جهاد عمومي نسبت به مشركين
هست. با اهل كتاب خطاب عمومي نيست. اگر جنگي باهاشان باشد براي اخلاص در
دين است.

به همين مقدار كه اظهار ظاهري ميكنند.
-يهود مگر اشد دشمنان مومنين نيستند؟
جنگ ما با كساني است كه خداوند را قبول ندارند. اشد گاهي نسبي است. بين اهل
كتاب يهود اشد هستند. بين اهل كتاب اشد هستند. ممكن است بين اهل كتاب باشد.
يك وقت به مذهبشان نگاه ميكنيم و يك وقت به افرادشان.

و يظهر من هذا الذي ذكرناه أن هذه الآية ليست بمنسوخة بقوله تعالى: «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا
يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ
مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ» التوبة- ٣٠ بناء على
أن دينهم لله سبحانه و تعالى، و ذلك أن الآية أعني قوله تعالى: وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ
فِتْنَةً، خاصة بالمشركين غير شاملة لأهل الكتاب، فالمراد، بكون الدين لله سبحانه و تعالى هو

أَن لاَّ يَعْبُدُ الْأَصْنَامَ وَ يَقْرَ بالتوحيد، وَ أَهل الكتاب مقرون به، وَ إِن كَانَ ذَلِكَ كَفَرًا مِنْهُمْ
بِاللَّهِ بِحَسَبِ الْحَقِيقَةِ كَمَا قَالَ تَعَالَى: لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ
اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ، لَكِنِ الْإِسْلَامَ قَنَعَ مِنْهُمْ
تفسير القرآن، ج ۲، ص: ۶۳

بمجرد التوحيد،

همین مقدار را، ظاهر توحید را پذیرفته است. همانطور که نسبت به منافقین خونشان
محقون بود. مشرک خاص را به اینها اطلاق نمیکند.
وَ إِنَّمَا أَمْرٌ بِقَتَالِهِمْ حَتَّى يَعْطُوا الْجِزْيَةَ لِإِعْلَاءِ كَلِمَةِ الْحَقِّ عَلَى كَلِمَتِهِمْ وَ إِظْهَارِ الْإِسْلَامِ عَلَى
الدِّينِ كُلِّهِ.
اما در مشرکین حتی يعطوا الجزیه نیست.

جلسه ۳۲۷ ۹۴/۱۰/۱۲ فایل ۱۶۰۱۰۲

در بحث جهاد مباحث زیادی مطرح شد و روشن شد که شاید اگر بگوییم که جهاد
رحمت الهی و رحمت مومنین درش آشکار تر است گزاف نگفته ایم. چون د رحمت
آنقدر حدود زیاد است که باید با نگاه رحمت و سیطره رحمت فقط وارد باب جهاد شد.
با اینکه باب غضب و انتقام است، اما سیطره رحمت در آنجا از باب خود رحمت
سازگارتر است. چون حدود بیشتری برای تعدی از رحمت هست، اینجا رعایت ضوابط
قواعد بشیتری است، لذا رحمت سنگینتر محقق شده است. باب جهاد اسلام باب رحمت
اسلام است. هم برای کسان یکه قتال نسبت بهشان محقق میشود. هم نسبت به خود
مقاتلین و کسانی که اهل جنگ هستند. جنگجویان. خود مجاهدین هم در این نگاه
شدت بحث رحمت در وجودشان تجلی میکند. همانطوری که مثال عرض کردیم که در
جایی که فرزند نیاز به تشر دارند پدر مادر ترند. نه جایی که هرچه میخواهد بچه بهشان
میدهند.

جایی که تشر میخواهد، سخت هم هست، رحمت شدیدتر است. در اسلام هم همینطور
است. میدانند با توجه به تربیتی که مسلمان شده است که اساسش بر رحمت است،
وجودش رحمانی است، اگر امر به جهاد به او داده میشود، معلوم میشود که حتما او
در باب رحمت دیده شده. از همان باب است. اگر امیر المومنین قتال العرب است. این
قتال بودن از قسوت دل نعوذ بالله نیست. بلکه از باب رحمت آشکار و واضح است که
محقق شده است. همان بحث هایی در مورد جهاد که حتی اگر صالحی ممکن بود از او

متولد بشود، نکشته است. قتال العرب اگر میگویند که رحمتش را دور کنند، لقب خوبی نیست. اما اینکه خشن فی ذات الله که پیامبر اکرم نسبت به حضرت امیر فرمودند. بعضی آمده بودند سعایت بکنند. به این عنوان که جایی که امر الهی است خشن است. یعنی مسامحه ندارد. کوتاه نمی آید. در مورد قصاص آمده بود که اگر کسی اعتدا کرد، اعتدا جایز است. آنجایی که اعتدا جایز بود... اعتدا در نظام فردی جایز است. اما اگر عفو و صفح کردید، خداوند اهل عفو را دوست دارد. ان الله غفور رحیم. خداوند با غفران و رحمتش با شما برخورد میکند. لا تحبوا ان یغفر الله لکم هم دارد. شما با عفو دیگران ظرفیت پیدا کردن عفو پیدا میکنید. ترجیح به جانب... با اینکه اذن به قصاص داده شده است. اما اینگونه نیست که اگر در جایی اثر تربیتی در اجتماع دارد و باید عبرت انگیزی بشود، آنجا معلوم نیست الا تحبون شامل حالش بشود. در نظام اجتماعی اگر احکام دین بواسطه قتال و فتنه و تعدی مورد ستم قرار گرفته است، امر وجوبی به اعتدا است. نه امر جوازی. در جایی که لکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب، در امر فردی جواز اعتدا است. خداوند حق میدهد که در مقابل اعتدا اعتدا داشته باشید.

بیانش این است که اگر گفتند اعتدا، نه اینکه تعدی باشد. این اعتدا به لحاظ فعل طرف مقابل این اسم گذاری شده است. جزاء السيئة سيئةً بمثلها. جزائش که سیئه نیست. اما به لحاظ فعل او گفته اند سیئه. این عین عدالت است. لذا نظام فردی با نظام اجتماعی فرق دارد. در نظام فردی اگر ترجیحی نباشد، ترجیح اولی با عفو است. اما در نظام اجتماعی چی؟ اساس بر این است که تعدی در مقابل تعدی باید صورت بگیرد. مگر اینکه... یعنی وجوبی است. مگر اینکه ترجیحی یا رجحانی در مسئله باشد که سکوت یا گذشت... گذشت اجتماعی... از منظر کسی که این حق را دارد، نه فرد فرد، حاکم و ولی که حق دارد، بتواند با آن ترجیح بگذرد. اصل در جواب به تعدی است اگر میخواهد سکوت کند و بگذرد، باید ترجیحی داشته باشد که اذن را ولی بدهد که بگذرد. این روشن باشد.

این استدلال ها را میکردند که مگر نمیگویید عفو و صفح بهتر است؟ میگوییم عفو و سهو در حقوق فردیه است. آن هم جایی که به احکام دین الهی برگردد. تعدی به حکم الهی شده باشد. از آنها گذشتن و عفو و صفح کردن باید ترجیحی داشته باشد که اصل اولی را تخصیص بزند. اصل اولی در نظام اجتماعی تعدی در مقابل تعدی است وجوبا. مگر اینکه ترجیحی در کار باشد تا امکان تخصیص باشد.

در فضای فردی، اصل اولی جواز اعتدا است در مقابل اعتدا. نه وجوب اعتدا. چون جواز است، میتواند در دو فرد ظاهر بشود. قصاص یا عفو. هر کدام را انجام داد قابل ملامت

نیست. اما برای کمال فردی او گفته اند اگر ترجیحی در قصاص نیست.... آنجا اگر بگذرد ممکن است مورد عتاب قرار بگیرد. در نظام فردی ممدوحتر است.

اما در نظام اجتماعی اصل وجوب است. از این اگر بخواهیم بگذریم و عفو قرار بدهیم که ولی الهی میتواند. حاکم میتواند. هر کسی حق ندارد. اینطور نیست که مردم رای بگیرند که بگذرند. یک نفر هم مخالف باشد نمیتواند بگذرند. اگر حق اجتماعی افراد باشد. اگر حق الله باشد که هیچ کس حق ندارد. مگر ولی الهی که خداوند به او اذن داده است.

در بیان اینجا هم قاتلوا آمده است به عنوان امر. اگر هم اعتدا آمده است به عنوان امر آمده.

واقتلوهم وجوب است. اگر خواستید نیست. با اینکه تعدی کرده اند، اخرجوا هم. وجوب اخراج است. نه اینکه اگر دلتان خواست. فان انتهوا که آمد، بیان این است که اگر دست از تعدی برداشت در هر جا، شما تا همان منطقه و حیطة ای که او تعدی کرده بود وجوب تعدی بود. از آنجا به بعد، نگوئید تا آخرش میروم. نه. فان انتهوا، اگر دست برداشت از فتنه و مقاتله، راه بسته نیست. نگاه هدایتی است. امکان رجوع برای او باقی مانده است. حتی تا آخرین لحظه ای که مشغول قتال است. میتواند کسی برگردد یا راه بازگشت بسته است. امکان بازگشت هست. انتهوا اول دست از کفر برداشتن است. دومی دست از جنگ برداشتن است. فلاعدوان علی الظالمین.

اساس بر هدایتگری است. غیر از غلبه است. جنگی که فی سبیل الله باشد احکام خودش را دارد. غیر از انتقام است. اگر حقوق الهی را زیر پا گذاشتند، میخواهیم برگردانیم به رعایت حقوق الهی. برگرداندن به دین الهی. ممکن است نیاز باشد همه شان را از بین ببریم. لایلدوا الا فاجرا کفاراً. این یک مرتبه است. یک مرتبه این است که اینگونه نیست. اینها در یک مرتبه ای از فتنه بودند که با یک مقاتله میشود بازداري ایجاد کرد. اما اینها در مقابل کسانی بوده اند که سالیانی دراز ایستاده بودند. سران کفر بودند. اما کشتن تا اینکه برگردند. ان انتهوا. تا برگردند. مقاتله تا جایی که دست از فتنه یا شرک یا قتال بردارند. قتال فقط در صحنه جنگ نه. دست از دشمنی با شما بردارند. این دست از دشمنی برداشتن است. یا قدرت دشمنی نداشته باشند، یا جایی که فهمیدند که با اسلام جنگیدن کار صحیحی نیست.

هر مرتبه از عقب نشینی آنها در مسئله، میتواند جزایی داشته باشد. در ماه حرام نجنگیدند، شما نجنگید. اگر از قبل شروع کردند، در ماه حرام دست نگه داشتند، شما هم نجنگید.

دست برداشتن از کفر و شرک است. اگر مسلمان شدند الاسلام یجب. پاک میکند گذشته را.

-اگر جایی احساس شود که آنها دارند جان میگیرند، چی؟
به نگاه اولی این است که نباید حمله کنید. مگر اینکه حاکم الهی تشخیص بدهد. ظاهر ایه این است که د رماه های حرام اگر دست برداشتند ولو در ظاهر، شما هم دست بردارید. در غیر ماه حرام میگوییم ادامه بدهید.
اما اگر ببینیم تحرکاتشان برای اماده شدن بیشتر است، کار ولی الهی و امام مسلمین است. این تعدی است. دارند می آورند. به تشخیص اوست. ما باشیم و نگاه اولی، اگر دست برداشتند در ماه حرام، شما هم دست بردارید.
این فلاعدوان نشانه ضعف نیست. تعدی نسبت به ظالم فقط رواست. چون اینها انتهوا، از اصل شرک دست برداشتند، وقتی دست برداشتند از اصل کفر و شرک، فلا عدوان الا علی الظالمین.

ممکن است کسی بگوید اگر کسی به ظاهر اسلام آورد، حکم چی میشود؟
ظاهرش این است که در حکم اولی مسئله این است که دست از جنگ برداریم.

-حتی فتنه از بین برود چی؟
فتنه همان ظاهر است. رفع شرک است. حتی گفتند صدق بر کفار اهل کتاب نمیکند.
چون در توحید با ما شریکند. گفتند با اینکه حقیقتا قبول ندارند، به ظاهر صدق میکند.
همین مقدار کافی میکند.

-یهودیان خیبر چی؟
آنها نکث بیعت کردند. اخبار الهی شد. مانند دیدن بیرون میشود.
یک موقع یک کسی با عالم مکاشفات میبینید، حجیت برای آن مسئله نیست. در جایی که به امر الهی وحی محقق میشود، نشان میدهد که حکم ظاهر است. مثال های متعددی هم بوده که قرآن اظهار کرده است و حکم ظاهری بر آن مترتب شده است.
اگر کسی د راینجاها حکم الهی که رسیدن به حکم الهی است، فی سبیل الله بودن را دنبال کرد، این پیروزی است. داشتم ریشه شان را میکندم. اینها باقی میماند. و اعلموا ان الله مع المتقین. جایی که غلبه غضب میشود میخواهد تا آخرش برود. با اینکه قدرت پیدا کردید و امکان غلبه ایجاد شده است. چیزی نمانده است. یک وقت خود منافقین در مقابل ما هستند. مثل معاویه و آنهایی که به عنوان نفاق هستند، آنها اظهار اسلام کرده بودند. این نکث بیعت است. اگر برگشتند به بیعت باید دست برداشت. اما اگر قرآن را به نیزه کردند، فایده نمیکند.

اینها مشرکند، اگر دست از شرک برداشتند فلاعدوان علی الظالمین.
معیار نظام ظاهر است تا امکان تطبیق و عدم تطبیق داشته باشد.

بله اگر ولی مسلمین تشخیص داد که این توطئه است. این جنگ است. اینجا جنگ ادامه دارد.

قوله تعالى: فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ، أَيِ فَإِنْ انْتَهَوْا عَنِ الْفِتْنَةِ وَآمَنُوا بِمَا آمَنْتُمْ بِهِ فَلَا تُقَاتِلُوهُمْ فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ، ظالم کیست؟ آنی که مشرک و کافر است. فلا تقاتلوا، نجنگید. فلا عدوان الا على الظالمين سبب است. فهو من وضع السبب موضع المسبب كما مر نظيره في قوله تعالى: فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ الآية، فالآية كقوله تعالى: «فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ» التوبة- ۱۲. اگر ایمان آوردند و اقامه صلات و ایتاء زکات کردند با شما مساوی میشوند.

در عین اینکه نگاه اوج شهادت است، اوج رحمت است. اگر در اوج قتال خواستید برگردید راه باز است. خون ریخته شده است وسط. حاکمان ما یا اینور می افتند یا آنور. یا فقط لبخند، حتی اگر کشته در عربستان ما را. با تمسک به حاکم عمان که شفاعت کن پیش آن مخنس که اجازه بدهید ما مذاکره کنیم برای کشته شدگانمان. او هم هیچ اعتنا بهش نکند. این خیلی ضعف و حقارت و تحقیر است. تا وقتی که آقا با نهیب بگویند کشته اید شما. یا به تعمد یا کوتاهی و قصور. بعد اینها عقب نشستند. در ماه حرام شما فکر نکنید که اگر ماه حرام شد... میگوید آمادگی تان تام باشد. اینها میخواستند از حکم اسلام استفاده نکنند. میخواستند در ماه های حرام حمله کنند. آیه نازل شد که مقاتله در ماه حرام هم اگر آنها حمله کردند واجب است. تعبیر خیلی جالب است، در ماه حرام به شما تعدی کردند، حکم جان مسلمان اولی و افضل از ماه حرام است. نمیشود بگویی کشتند چند نفر را، ماه حرام سات. اگر تعدی کردند حرمت ماه حرام را شکستند. حرمت جان مومن اعظم است از ماه حرام و مسجد حرام. اگر در مسجد حرام خواستند بکنند، شما حق دارید بکنید. چون حرمت مومن اعظم از مسجد الحرام است. حضرت تمام کمالات بیت الله را مطرح میکنند که چقدر تو عظیمی و احترام داری و ... بعد میفرمایند اما حرمت مومن اعظم از حق توست.

اگر تعدی شد حرمت ماه حرام و مسجد الحرام شکسته شد. شما حق دارید تعدی نکنید. به مسلم و مومن تعدی شده است. حرمت این اعظم است. این یک اصل قوی در نگاه جهادی است که حرمت مومن اینقدر عظیم است.

قوله تعالى: الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ، الحرمات جمع حرمة و هي ما يحرم هتكه و يجب تعظيمه و رعاية جانبه، و الحرمات: حرمة الشهر الحرام و حرمة الحرم و حرمة المسجد الحرام،

حرم اوسع از مسجد الحرام است.

و الملعنى أنهم لو هتكوا حرمة الشهر الحرام بالقتال فيه، و قد هتكوا حين صدوا النبي و أصحابه عن الحج عام الحديبية و رموهم بالسهام و الحجارة جاز للمؤمنين أن يقاتلوهم فيه و ليس بهتك،

چون حرمت مومن اعظم است از حرمت آنها

فإنما يجاهدون في سبيل الله و يمتثلون أمره في إعلاء كلمته و لو هتكوا حرمة الحرم و المسجد الحرام بالقتال فيه و عنده جاز للمؤمنين معاملتهم بالمثل، فقولہ: الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ بيان خاص عقب بيان عام يشمل جميع الحرمات و أعم من هذا البيان العام قوله تعالى عقيبہ: فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ مِثْلَ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ، فالمعنى أن الله سبحانه إنما شرع القصاص في الشهر الحرام لأنه شرع القصاص في جميع الحرمات و إنما شرع القصاص في الحرمات لأنه شرع جواز الاعتداء بالمثل.

جلسه ۳۲۸ ۹۴/۱۰/۱۴ فایل ۱۶۰۱۰۴

یکی از نکات این بود که گستردگی دفاع میتواند صحنه گستردگی دشمن را شامل بشود. موکول به این نیست که هرجایی ضربه به ما وارد کردند، ما هم ضربه وارد کنیم. واقتوا هم حیث ثقفتموهم. ممکن است در مکه به ما ضربه زده باشند، اما ممکن است ما در جای دیگری مثل کاروان آنها که عبوری بود، قدرت ضربه زدن را همانجا داشته باشیم. این اصل به ما کمک میکند که اصلی که...

اگر آمریکا با ما درگیر بشود، به لحاظ پهنا و گستردگی که برای خودش درست کرده است، و اقلوهم حیث ثقفتموهم، این چیزی که قدرت او تلقی میشود، در مقام ضربه زدن یک نقطه خوب محسوب میشود. ممکن است قدرت ضربه زدن به خود آمریکا

نداشته باشیم. اما میتوانیم پایگاه ها و ... سفارت خانه ها... حالا در سفارت خانه ها بحث است که ما که امضا کردیم، میتوانیم تخلف بکنیم یا نه. اما ناوگان آمریکا در آب های بین المللی صدق میکند یا نه؟ بله. صدق میکند. گستردگی او باعث میشود کار برای ضربه زدن راحت بشود. آیه شریفه میفرمایند که اقتلوهیم حیث ثقتموهم. این یک اصل مقبول است. برای مظلوم نسبت به ظالم. غیر قابل باور نیست. آنها هم میپذیرند که کشوی که دست به حمله میزند، منافعش در همه جا ممکن است به خطر بیوفتد. لذا وقتی یک حرکت تهاجمی و تخاصمی انجام میدهند، بلافاصله هرجا منتسب بهشان هست را تحت مراقبت بیشتر قرار میدهد. این از جهت اسلامی هم اذن داده شده است. اگر این اذن نبود، ممکن بود بگوییم منحصر بودیم به اینکه ما هم مثلا در کشورمان بتوانیم ضربه بزنیم.

-خب اینطور که شد ارشادی. پس آیه نبود هم میشد. در ارشاد، وجوب مولوی هم میتوانست باشد. امر وجوبی الان تعلق گرفته است. واقتلوهیم حیث ثقتموهم. نزدیکترین و سهل ترین جا را برای ضربه زدن اجازه داده اند. یکی از نکات جالب این است که همیشه ظالم و ستمگر پهنای وجودی اش بیش از مظلوم است. لذا مظلوم قدرت ضربه زدنش به ظالم فراهم تر است. او خودش را پهن تر کرده است. لذا ضربه پذیر تر است. لذا مظلوم قدرت انتقامش ساده تر است. ما با قایق های تندرو به سادگی به ناوگان عظیم میزنیم. غیر از اینکه جنگ های پارتیزانی موفق تر از جنگ های کلاسیک است. مجبور شدند نگاهشان را از جنگ کلاسیک به جنگ های پارتیزانی سوق بدهند. این جنگ ها سخت میشود. شجاعت میخواهد. جنگ تن به تن میشود. شجاعت و باور به اعتقاد نقش قوی تری دارد. لذا نمیتوانند پیروز بشوند. در عراق و افغانستان و ... شکست خوردند. به این نتیجه رسیدند که حرکت زمینی فایده ندارد. انصار الله یک قسمت یمن را تخلیه کرد. راهبرد عالی ای بود. برای استقرار مجبور بودند نیرو بیاورند. هدف نزدیکی شدند برای انصار الله. نقطه ضعف و آسیبشان شده است. الان هدف نزدیکی شدند. همان موقع بعضی تحلیلگران گفتند این کار عظیمی بوده تا دشمن را بیاورند نزدیک خودشان. فکرشان این بود که امتیازی دادند به عربستان. اما بعدش دیدند تله شد. محاصره شده اند. خیلی برایشان سخت و سنگین شده ست. اینها تاکتیک جنگ است که دشمن را به نزدیک خودمان بکشانیم. ببینید چقدر از یک کلمه میشود قوانین جنگی را استفاده کرد. مقاتله امکان گسترش دارد در هر جایی که دشمن حضور دارد. نه فقط جایی که میجنگد.

یکی از نکات دیگر این است که مسجد الحرام و ماه های حرام حرمت دارد، اما حرمت خون مسلمان اعظم است. لذا اگر آنها دست زدند به خون مسلمان، قطعاً مقاتله جایز است و اجازه اینکه آنها خونی بریزند و محفوظ بمانند ندارند. لذا خون مسلمان اولی است. ولی پیش دستی در نگاه اسلامی جایز نیست. همانطور که پیش دستی در جنگ جایز نبوده، باید آنها متعدی باشند، در حرم و ماه های حرام هم باید آنها شروع کنند تا ما مجوز پیدا بکنیم.

- بیان قبلی مجوز ترور میشود؟

حمله کردن به کاروان اقتصادی آنها اگر ترور محسوب بشود... به قصد مصادره کاروان رفته بودند. اگر راین ترور است البته. امثال این. اگر یک شخصی از اینها را واقتلوهیم حیث ثقفتموهم، میشود اشخاص اینها را در جای دیگر اگر قدرت پیدا کردیم بتوانیم بکشیم. در جریان مسلم بن عقیل که فرمودند ما اهل حمله غافلگیرانه نیستیم، شاید بحث اعلام جنگ نبوده است. مسلم از ترور او صرف نظر کرد و انجام نداد. با اینکه قبول کرده بود و آماده هم شده بود. قابل بحث است. اما واقتلوهیم حیث ثقفتموهم، ککش این را دارد. حتی بحث های انتحاری. اگر قدرت ترور نیست. این خودکشی نیست. و لا تلقوا بایدیکم الی التهلكه. آیا شامل جایی هم میشود که دشمن را با بحث انتحاری امکان ضربه زدن داریم. از ظاهر آیه استفاده میشود که انتحار شامل این مسئله نمیشود که لا تلقوا. انتحاری جایز باشد از باب واقتلوهیم حیث ... این بحث قابل پیگیری است. اما نهی این مسئله شامل این موارد نمیشود.

چون اسلام هدفش از جنگ هدایتگری است، هر جا هدایت محقق شد جنگ متوقف میشود. هر جا دشمن از جنگ دست برداشت، نه برای تجدید قوا و نیرنگ. نه. ان انتهوا. فان الله غفور رحیم. شما حق ابتدای به جنگ با دست کشیدن او ندارید. در ماه حرام دست نکشیده بوده است. اگر در ماه حرام رسید و او متوقف کرد، شما هم متوقف کنید کار را.

ان انتهوا دوم دست برداشتن از کل کار جنگ است. راه بسته نیست. هدایت به دست اوست. اگر قبول کردند همانجا جنگ تمام میشود به شرطی که حيله نباشد.

وعده نصرت به پیروزی ظاهری نیست.

پایان جنگ به عهده آنهاست. اگر قبول کردند. تا آخرین لحظه هم اسلام جای برگشتن را باقی گذاشته است. اگر ایها کنار هم قرار بگیرد، آن مسئله که اسلام در اوج جهادش بالاترین رحمتش را دارد نشان میدهد. مسئله جهاد و قتال مظهر رحمت الهی است.

یک سوال این است که اگر گسترش اسلام بواسطه رحمت پیامبر بوده، کسی حرفی ندارد که پیامبر خیلی رئوف و رحیم بود، اگر این باعث گسترش اسلام بود، بما لنت لهم بود. با جنگ ها چطور سازگار است که اسلام را دین سیف قرار بدهیم؟ سازگاری با این است که در خود این جنگ ها بالاترین مظاهر رحمت و رافت پیامبر آشکار میشود. این رحمت فقط در غیر جنگ نبود. در خود جنگ، آداب جنگ، روابط جنگی. قبل از جنگ، بعد از جنگ. بام لنت لهم کاملا آشکار بوده است. با اینکه باید و اغلظ علیهم باشیم. قاتلوا ائمة الکفر. این خشونت و شدت در قوانین رحمت خودش را متجلی میکند. پیامبر در صحنه جنگ خیلی غلیظ بود. امیر المومنین میفرمایند وقتی کم می آوردیم، در پناه پیامبر میجنگیدیم. پیامبر یک جا ننشسته بودند یک کنار. پیغمبر شمشیر میزد. هرچند وارد شده است که به دست پیامبر کشته نشده است. اما این قابل بحث است.

آیت الله میانجی نقل میکردند. قابل دقت و بحث است. لذا در همان صحنه جنگ عطوفت پیامبر.. عطوفت در صحنه جنگ عظیمتر خودش را جلوه میدهد. هرچیزی درجایی که مقابلش است، ظاهر تر است. عطوفتی که در جنگ باشد، شدیدتر است. مخصوصا در جنگ که حالت تعادل به هم میخورد. اگر به قتل رساندن نقص است چرا امیر المومنین به قتل میرساندند. اگر کمال است، چرا به قتل نرساندند. آیا حیثیت نبوت دخیل در مسئله است. امیر مومنین این حیثیت را نداشته اند.

از آن مباحثی است که باید رویش فکر کرد و تحلیل کرد. نه به قتل رساندن فی نفسه کمال است و نه به قتل نرساندن. کشتن مالک اشتر بد بوده که امیر مومنین نکشته است. چون در نسلشان صالحی بوده. این واجب القتل بوده، اما به دست امام محقق نمیشود. به دست غیر امام که علم به این ندارد اشکالی ندارد. واجب القتل بوده اند. نکشتن اینها بد نبوده. کار مالک اشتر بد نبوده است. همینجوری نکشته است. ملاک داشته است. شاید تفاوت نبی و امام هم همین حیث ها را داشته باشد.

یکی از نکات دیگر این است که قانونگذاری باید به نحوی باشد که در عین اینکه شرایط رعایت شده، دشمن جرات نکند. بازدارندگی اش آنقدر شدید نباشد که دشمن فکر کند

دست و پای اینها بسته است در قانون. اسلام در این مسئله هم دست ولی و حاکم اسلامی را در خیلی از جهات باز گذاشت هاست. قانونهایش آنقدر تشجیع در جهاد دارد و عظیم دانسته است که خود این بازدارندگی ایجاد میکند. اگر باب جهاد باز بشود، کلی جلودارشان نیست. اینطور باشد. قانونگذاری ما گونه ای است که عزت مسلمان ها محفوظ است.

بحث دیگر این است که هیچ جایی حتی در جنگ از بحث اعتدال نباید عبور بکنیم. دو جا ذکر شده.

بحث محبت را در آیات جهاد به شدت مورد تاکید قرار داده. هم آیات اول. از ابتدا موکول میکند به محبت الهی به روایت قوانین. آن چیزی که میتواند بازدارندگی شدید ایجاد کند، خوب باعث اجرایش بشود، رابطه محبتی است و محبوب خدا شدن. یعنی مسلمان از باب محبت قدرت اجرا پیدا میکند. حتی در حالتی که میخواهم از معصیت خودم را باز بدارم وقتی است که محبت تو گل میکند. محبت تو میتواند مرا از معصیت جدا بکند. میداند که جای تعدی است. چطوری لا تعتدوا؟ قوه ای که میتواند از اعتدا حفظ بکند، محبت الهیه است. اینقدر اینجا محبت که آمده است، دزدیدترین حالات جنگ، قدرت حفظ مقررات و تقوا را مقررات الهی میدهد. آنجا غضب غلبه میکند. خون دوست و برادر و فرزند و پدرش ریخته میشود، به راحتی تحمل نمیکند. همین عینا در آخر آیه هست.

و احسنوا ان الله يحب المحسنين. صدر و ذیل آیات هر دو پیچیده شده در محبت الهی میشود.

چی میتواند مجاهد را حفظ کند که به تعدی مبتلا نشود و احسان را در وجودش پایدار کند. احسنوا نتیجه کل است.

محسن را خدا دوست دارد. حرکت شوقی میشود با هدایت الهی.

این پیچیده شدن این شش ایه به محبت خیلی شیرین است.

اعتدا از جاهایی است که غضب خیلی پررنگ میشود. جای اعتدا هست. خداوند تصریح کرده و تکرار کرده. اعتدا ممنوع است. آنچه در اینجا میتواند موثر باشد محبت است. هم حافظ مجاهد است در حرکتش. هم در قوانین جنگ اگر حرکت هدایتی با محبت محقق نشود، به هدایت نمیرسد.

اگر نکات هدایتگری قرآن را در این مسائل به دست بیاوریم، آن موقع روشن میشود که جهاد را بخواهیم توضیح بدهیم، چیزی میشود غیر قابل تصور برای عالم انسانی. اینها زینت میدهد جهاد ما را. جهاد میشود مظهر عطوفت و محبت. مارایت الا جمیلا،

محبت را نشان میدهد. چون تمام آن حرکت را نشان میدهد. حتی جایی که به شهادت منجر میشود محبت الهی است که پایدار میکند.

چند سوال:

آیا جهاد منحصر به عصر حضور معصوم است؟

در جهاد ابتدایی این شبهه است که جهاد ابتدایی موکول به عصر حضور است. البته این عمومیت ندارد. بعضی گفته اند اصل اقامه حاکمیت، موکول به عصر معصوم است. حتی جهاد دفاعی. در غیر زمان معصوم باید حفظ کرد. آن هم نه در نظام اجتماعی. بلکه در نظام فردی. مثل نگاه انجمن حجیته. برمیگردد به مبدئیتی که نگاه اجتماعی اسلام را قبول ندارد. مرز فرهنگی و دینی را مرز نمیداند. مرز جغرافیایی را مرز میبیند. این نگاهش به انسان فقط یک بدن است هرچند ابراز نمیکند. اما نظام روحی را نظام نمیشناسند. مرزی قائل نیست. تفاوت روح و بدن با توجه به نسبت روح و بدن است.

دفاع از مرزهای جغرافیایی را تایید میکند. اخرجوهم من حیث اخرجوکم. این اخراج به شما حق میدهد که آنها را خارج کنید. این هم تایید مرزهای جغرافیایی است.

تکلیف جهان اسلام در زمان حاضر چیست؟ بجنگیم یا نه؟

اصل این است که دشمن با قدرت رسانه ای که دارد، بسیاری از دشمنان ما، جهل مرکب مبتلا هستند. واقعا فکر میکنند که مطلعند نسبت به اسلام، اما حقیقتا اشتباه فهمیده اند. همین کار یک مقام معظم رهبری در دو نامه انجام دادند، یعنی وظیفه اولی ما بیان است. همانطور که امیر المومنین با تبیین ۸۰۰۰ نفر را نجات دادند. با لسان تبیین و تهدید. ۸۰۰۰ نفر جدا شدند. همین نجات دهنده ایجاد کرد. هرچند عده ای برگشتند. پس وظیفه اصلی ما جنگ رسانه ای است. شرایط زمان و مکان آیه اثر دارد؟ بله. حقیقت جنگ امروز فرهنگی است. نگاه جنگ فرهنگی و جنگ تمدن ها، ما در این جا قائلیم به این و یقین داریم و جزء نقاط قوت خودمان میبینیم. اگر جنگ برسد به عرصه رسانه ای، قطعاً نقطه قوت ماست. منتها نقطه و ضعف ما این است که دشمن کار کرده. هم سخت افزارش غلبه دارد، ثانیاً در نحوه بیان هنرمندانه و تایید کار کرده است. قدرت دارد یک متن غیر صحیح را به صورت غالب اظهاری صحیح نشان بدهد. اگر ر قدرت خود را قوی بکنیم جایی است که دنبالش هستیم.

فرعون زمینه را برای موسی فراهم کرد در یوم الزینة. توانست برای سرتاسر مصر بیان بکند حرفش را. این جریان رسانه ای و شبکه های اجتماعی نقطه مطلوب ماست. به شرطی که قدرت حيله آنها که سحر آنهاست، تاکل ما یافکون... افک یعن یتکرار زیاد،

هنرمندانه بیان کردن. این افک است. یتخیل آنها تسعی است. اگر توأمان را در بعلیدن افک آنها قرار بدهیم و محتوا را خوب بیان کنیم...

وقتی در عراق غلبه کرد، د ربحث نرم افزاری کی غلبه کرد؟ ما غلبه کردیم. در جنگ سخت افزاری آنها غلبه کردند. صدام را سرنگون کردند. اما وقتی رای اکثریت پایش وسط آمد، جناحی که ارتباط با ما داشت غالب شد. چون حرفمان حرف صحیحی است. در سوریه میدانند انتخابات بشود ما برنده ایم. در یمن همین است. در یمن میگویند قطعا ما برنده ایم. در فلسطین اشغالی انتخابات بشود، حرف ما نافذ است. صحیح است. همان ابزار دموکراسی که ابزار قدر آنها بود، راهکار آنهاست. لذا تن نمیدهند. ما در نظام نرم افزاری قطعا برنده ایم. دنبال راهکار مطرح کردن این هستیم. حرف ما حرف برتر است. به شرطی که قدرت سخت افزار رسانه را هم تکمیل بکنیم. در جهان حاضر میتوانیم راهکار یارگیری قوی را... کمتر از ۱۰۰۰ را میراسند به ۱۴ میلیون. اگر خود ما چنین سرعتی را میدیدیم چنین کارهایی را میکردیم. در عرض بیست سال. اینطور نیست که نهضت مصر که سرکوب شد تمام شد. چی باعث شد مصر به این سرعت... حرکت ها را که تحلیل میکنند معلوم میشود حرکت های جناب مرسی چقدر خطا بوده است.

بحث دیگر این است که آیا میتوانیم با دشمنانمان همراهی کنیم برای نابودی داعش؟ نهج البلاغه. اصدقائق ثلاثة. صديق و صديق صديق و عدو عدوك. اگر کشوری، یک جریانی دشمن باشد حقیقتا با دشمن من، روسیه مجبور است، یعنی ممکن است با ما اختلاف داشته باشد. اما دشمن دشمن من است واقعا. آمریکا میگوید من مبارزه میکنم، اما دشمن داعش نیست. اگر روزی دشمن داعش میشد، جزء عدو عدوك میشد. اما تا جایی که ظاهری ست و معلوم است... با روسیه میتوانیم همکاری کنیم؟ بله. نه اینکه اعتماد کن و صديق باش. میگوید مراتب دوست است. میشود همکاری کرد. به ما اجازه میدهد امیر المومنین به عنوان امام مسلمین. اعدائك ثلاثة. عدوك، عدو صديقك، صديق عدوك. با این سه دسته اجازه همکاری نداریم. داعش که دشمن است، با کی میتوانیم همراهی کنیم؟ با کسی که این خصوصیات را داشته باشد. الان آیا لازم است تمام توأمان را صرف دشمنی با داعش بکنیم؟

چون اصلا علم کردن داعش برای سرگرم شدن است. این ساخته دیگری است. دشمن اصلی ما، آنطور که امیر المومنین خیمه معاویه را نشان میداد. قومی مشغولتان نکنند. اینها نقطه پایانی نیستند.

اگر گفتیم آمریکا دشمن اصلی ماست. حرکت گمراه کننده است. به میزان حفظ منطقه اسلامی باید حفظ بکنیم. توان اصلی مان صرف مقابله با اوست. تمام نیرومان را صرف او نمیکنیم.

در عربستان فرهنگ وهابیت به زور خودش را نگه داشته است. اما فرهنگ آمریکایی یک فرهنگ غالب است. با رفتن یکی دو نفر چیزی عوض نمیشود.

ثم ندبهم إلى ملازمة طريقة الاحتياط في الاعتداء لأن فيه استعمالا للشدة والبأس و السطوة و سائر القوى الداعية إلى الطغيان و الانحراف عن جادة الاعتدال و الله سبحانه و تعالى لا يحب المعتدين، و هم أحوج إلى محبة الله تعالى و ولايته و نصره فقال تعالى: وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ.

و أما أمره تعالى بالاعتداء مع أنه لا يحب المعتدين فإن الاعتداء مذموم إذا لم يكن في مقابلة اعتداء و أما إذا كان في مقابلة الاعتداء فليس إلا تعاليا عن ذل الهوان و ارتقاء عن حضيض الاستعباد و الظلم و الضيم، كالتكبر مع المتكبر، و الجهر بالسوء لمن ظلم. الميزان في تفسير القرآن، ج ۲، ص: ۶۴

جلسه ۳۲۹ ۹۴/۱۰/۱۹ فایل ۱۶۰۱۰۹

بیانی که در این آیه دارند این است که انفاق گاهی انفاق فردی است و گاهی انفاق اجتماعی است. گاهی به لحاظ حقوق فردیه لازم میشود و گاهی به لحاظ حقوق اجتماعی.

اینکه نسبت به انفاق فردی سرایت دارد، نسبت به حقوق جمعیه هم سرایت دارد. گاهی ممکن است کسی اینکه خودتان را به هلاکت انداخت، شدت در انفاق معنا کند. ذیل اینها روایت آمده است. اگر انفاق صورت نگیرد، حفظ نظام به خطر بیوفتد، با تزلزل افتادن جامعه اسلامی همه افراد به هلاکت می افتند. انفقوا چون اگر انفاق نکنید به تهلکه می افتید. نهی از این است که اگر انفاق نکردید و جامعه متزلزل شد و نتوانست خودش را حفظ کند، افتادن به هلاکت لازمه این عدم انفاق است. لذا جایی که میفرمایند انفقوا فی سبیل الله و لاتلقوا بایدیکم الی التهلکه. در نظام فردی از شدت انفاق است. در نظام اجتماع، از اینکه فی سبیل الله آمده است، قاتلوا فی سبیل الله، و این انفقوا، مخصوصا انفاق بعد از قتال، نشان میدهد که انفاق اجتماعی است. اینگونه

نیست که انفاق های فردی را شامل نشود. اما مصداق تام در این سیاق آیات، انفاق اجتماعی است. و لاتلقوا هم حالت اجتماعی پیدا میکند. اگر انفاق صورت نگیرد به تهلکه می انجامد.

انفقوا اعم از انفاق واجب و مستحب است. بسیاری از آیات انفاق آمده است و منظور انفاق واجب است. یا زکات واجب است.
-احسنوا چی؟

در احسنوا روایت هم هست. نماز احسنوا اش چیست. روزه احسنوا اش چیست. اینطور نیست که احسنوا آمد یعنی مستحب باشد. احسنوا یعنی رعایت حدودش. مثلاً در غیر جایی که باید انفاق بکند. یا خمسش را نمیداد، لکن انفاق مستحب میداد. به جایی خلاف حکمت میداد. این ضایع کردن و عدم رعایت حدود است. اگر کسی رعایت حدود نکند این احسنوا صدق نمیکند. این به معنای مستحب بودن نیست. رعایت حدود میشود احسان. اگر احسان صورت نگرفت. خداند غیر محسنین را... به خصوص با این قرینه که ان الله يحب المحسنين، محبت الهی دائر مدار احسان است. اگر این انفاق مستحب بود و رعایت احسان بود، همه را دوست داشت، محسنین را بشیتر. اما اینجا میگوید محسنین را دوست دارد. اگر محسن نبود او را دوست ندارد. مفهومی این میشود. نشان میدهد که احسان لزوم دارد. اصل مسئله این است که انفاق اولی را به خصوص در مورد جنگ شامل میشود. اگر کسی در زمان جنگ کوتاهی بکند در انفاقی که برای نظام اجتماعی لازم است، به دست خودش، خودش و اجتماع را به هلاکت انداخته است. اگر کسی باعث شد ضربه ای به نظام اسلامی بخورد، تمام آن تزلزلها... آقا چند روز پیش هم فرمودند که با حرکت اینها در سال ۸۸ خساراتی وارد شده که هنوز جبران نشده است. یعنی تزلزل جبران نشد. همه آنچه نظام اسلامی از جهت رشد و تعالی و پیشرفت امکان داشت، همه به گردان کسانی است که شرکت داشتند. سرانشان به نحوی و دیگران هم به نحو دیگری. هر کسی مالی کمک کرد. رهبری کردند. سکوت کردند. هر کدام به نحوی. بر هر کدام معاونت صدق کرده، شریکند. اگر در دنیا امکان محاسبه بود، باید جواب بدهند. اگر نباشد، خداوند تفویض را از اینها میخواهد. حق الله است. نظام اسلامی حق الله است. تزلزلش ضایع کردن حق الله است.

اینجا کسی را که احسان نکرده ساکت گذاشته است. نشان میدهد اعم از واجب و مستحب است. احسان یعنی رعایت حدودش. در واجبات دیگ رهم آمده است که رعایت حدود است.

روایتش را آیت الله جوادی در تسنیم آورده اند.
خداوند عالم وجود را دوست دارد. چون شئون او هستند. نه اینکه غرض و غایتش باشند. ظهوراتش را دوست دارد. این رحمت رحمانیه بود. اما جایی که رحمت رحیمیه حضرت

حق است، جایی است که کسی در طریق کمال دارد قدم برمی‌دارد. و بالومنین رؤوف رحیم.

عمل صالح از آدم سیه سر نمیزند. عمل صالح از ذات شقی سر نمیزند. کل یعمل علی شاکلته. اگر کسی بعدا شقی میشود، نشان میدهد که اعمال سابقش اختلال داشته است. احسان قبل منجر به شقاوت میشود. اگر کسی در قبل صالح بود و عمل صالح انجام میداد، منجر به شقاوت نمیشود. پس معلوم میشود که اختلال داشته است. گاهی ممکن است که مطابق نظام فطرتش عملی را انجام بدهد. اما اگر الان ذاتش سعید است. در نظام لوح قدر. در نظام لوح محفوظ که معلوم است سعید است یا شقی.

هر گاه از دائره خارج میشود محبت الهی شامل او نیست. این به لحاظ لوح محو و اثبات و قدر است.

در عالم دنیا اگر کسی عمل صالح انجام بدهد دوستش دارد. اما انفعال نیست دیگر. روشن است.

تهلکه در آیه اعم از هلاکت جانی و بدنی است. نظام روحی و توحید را هم شامل میشود. مثلا اگر انفاق نکنند، نظام اسلامی ذلیل میشود. این تهلکه است.

در بیان فردی میشود انفاق بکنید اما آنقدر زیاد نشود که به هلاکت بیوفتید. و یو ثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه.

میفرمایند یقین داشتند که هلاکت نیست. اگر به مرتبه هلاکت میرسید، این محقق نمیشد. اما خیلی سخت است. آیا آن مرتبه سخت را از همه خواسته اند؟ نه. سختی عرفی. به قدری که به سختی عرفی بیوفتند. خود حضرات هر کدام شخصا این کار را میکرد. اینگونه نبود که امیر مومنان یا حضرت زهرا هم غذای فرزندان را بدهند. غذای خودشان را میدهند.

برای متقین و ابرار و اهل احسان، آن مقدار از شدت ما دون هلاکت اشکال ندارد. اما نباید آن را تبلیغ کرد.

با قتال هم بحث شجاعت مطرح میشود و هم بحث بخشش مطرح میشود با انفاق. قتال بخشش جان است. این هم بخشیدن مال است. کسی که مظهر جود میشود در نظام مالی و جانی... نظام مالی، گاهی مقدمه جان است، گاهی نظام جانی مقدم بر مال است. اینها هم معلوم است دیگر. بیان آیات قرآن که یجاهدون باموالهم و انفسهم. قطعا تا تجهیز مالی نباشد، امکان تجهیز جانی نیست. باید مقدمات مالی ای باشد.

قوله تعالى: وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ، أمر بإنفاق المال لإقامة القتال في سبيل الله و الكلام في تقييد الإنفاق هاهنا بكونه في سبيل الله نظير تقييد القتال في أول الآيات بكونه في سبيل الله، كما مر، و الباء في قوله: بِأَيْدِيكُمْ زائدة للتأكيد، و المعنى: و لا تلقوا أيديكم إلى التهلكة كناية عن النهي عن إبطال القوة و الاستطاعة و القدرة فإن اليد مظهر لذلك، و ربما يقال: إن الباء للسببية و مفعول لا تلقوا محذوف، و المعنى: لا تلقوا أنفسكم بأيدي أنفسكم إلى التهلكة، و التهلكة و الهلاك واحد و هو مصير الإنسان بحيث لا يدري أين هو، و هو على وزن تفعلة بضم العين ليس في اللغة مصدر على هذا الوزن غيره.

و الكلام مطلق أريد به النهي عن كل ما يوجب الهلاك من إفراط و تفريط كما أن البخل و الإمساك عن إنفاق المال عند القتال يوجب بطلان القوة و ذهاب القدرة، و فيه هلاك العدة بظهور العدو عليهم، و كما أن التبذير بإنفاق جميع المال يوجب الفقر و المسكنة المؤدبين إلى انحطاط الحياة و بطلان المروءة.

ثم ختم سبحانه و تعالى الكلام بالإحسان فقال: وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ، و ليس المراد بالإحسان الكف عن القتال أو الرأفة في قتل أعداء الدين و ما يشبههما بل الإحسان هو الإتيان بالفعل على وجه حسن بالقتال في مورد القتال، و الكف في مورد الكف، و الشدة في مورد الشدة، و العفو في مورد العفو، فدفع الظالم بما يستحقه إحسان على الإنسانية باستيفاء حقها المشروع لها، و دفاع عن الدين المصلح لشأنها كما أن الكف عن التجاوز في استيفاء الحق المشروع بما لا ينبغي إحسان آخر، و محبة الله سبحانه و تعالى هو الغرض الأقصى من الدين، و هو الواجب على كل متدين بالدين أن يجلبها من ربه بالاتباع، قال تعالى: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» آل عمران- ٣١، و قد بدأت الآيات الشريفة و هي آيات القتال بالنهي عن الاعتداء و إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ و ختمت بالأمر بالإحسان و إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ، و في ذلك من وجوه الحلاوة ما لا يخفى.

در جلسه ۳۱۶ خوانده شد:

تا اینجا تبیین جنگ بود در نظام انسانی. (در بحث اجتماعی). حق تصرف را هر کسی ممکن است یک چیز تعریف بکند. یک کسی ممکن است زندگی مادی اش ببیند. یک کسی ممکن است انسان را تعریف بکند که دنیا و آخرت دراد. بدن نیست. حیات روحی

هم جزء حقوق فطری انسان میشود. چون انسان فقط بدن نیست. دفاع از این حق هم میشود فطری. اگر ظالمی مردم را تامین میکرد، اما در نظام روحی در تنگنا قرار بوده که کسی رشد نکند. اینجا میشود قتال کرد؟ بله. این هم حقی فطری است. پس اصل مسئله در تعریفی که کردیم بنابراینکه انسان را چی تعریف بکنیم، حق تصرف و دفاع از این حق تصرف معنا پیدا مینکد.. اگر انسان فقط بدن باشد، حق تصرفش در یک مرتبه میشود. ارگر گفتیم ذو ابعاد است. حق تصرف او دفاع از این حق تصرف، معنای عام تری پیدا میکند.

چه تاریخ را نگاه بکنیم و چه وجود انسان را ببینیم، این نتیجه را میدهد که انسان فقط بدن نیست.

الجهاد الذي يأمر به القرآن:

اینجا میفرمایند که مراحل که جهاد در قرآن طی کرده و امت اسلامی طی کرده، برای ما کارساز است.

در دوره ای که مسلمانان در مکه بودند. و حکومت نداشتند. قوانین حاکمیتی را هم نداشتند، هرچقدر آزار شدید میشدند، می آمدند میگفتند بجنگیم و کشته شویم. پیامبر میفرمودند نه. صبر را لازم میدانستند. کفوا ادیکم و اقیموا الصلاة و اتوا الزکاة. هرچند بعضی از اینها متفرع بر حاکمیت است. اما هر چقدر امکان پذیر است انجام بدهیم. با اینکه آنها دارند با شدت مقابله میکنند اما شما واعفوا و اصفحوا. اجازه جهاد و مقابله داده نمیشد.

امام در یک مراحل جنگ مسلحانه را نمیپذیرفت. میگفتند وقتش نیست. اینها مراحل تشخیص است. جنگ را در یک رتبه به واعفوا و اصفحوا میداند. واعفوا و اصفحوا یک جنگ است. باید صبر کنیم تا نیروها منسجم بشوند تا هد رنرود. بعضی از روی مسامحه میگویند واعفوا و اصفحوا. میشود میشود ضعف پیامبر سال اول رفتند که حج انجام بدهند. مصالحه کردند، سال بعد که آمدند با آمادگی برای جنگ آمدند. مقدمات این را چیدند که اگر سال بعد انجام دادند، و آنها مقابله کردند، آماده جنگ باشند.

اینها خیلی جالب است. روش است.

بعد از مدت که طی شد، وقتی آ«دند به مدینه، آیات قتال آمد. اولین آیه قتال با مشرکین مکه را اجازه میدهد. اینطور نبود که هر محدودیتی را دفاع بکنید. چون سالیان دراز شما را اذیت کردند و دشمن اصلی اینها هستند و بقیه را تحریک میکنند... فاتلوا الذین یقاتلونکم. شکنجه و آزار و حصر اقتصادی. هر کاری که قصدشان صدمه زدن بوده است، قتال فقط جنگ تن به تن نیست. اگر کی با جنگ نرم افزاری برخورد است، این هم جنگ است. به شما اجازه داده میشود.

كان القرآن يأمر المسلمين بالكف عن القتال و الصبر على كل أذى في سبيل الله
الميزان في تفسير القرآن، ج ٢، ص: ٦٥
سبحانه و تعالى، كما قال سبحانه و تعالى: «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَ لَا
أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ، إِلَى قَوْلِهِ: لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِي» الكافرون - ٦،
این یک مرتبه است. کاری به کار دیگری نداشته باشیم.
و قال تعالى: «وَ اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ» المزمل - ١٠،
اذن جهاد نداری.

و قال تعالى: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا
كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ» النساء - ٧٧،
و كان هذه الآية تشير إلى قوله سبحانه و تعالى: «وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ
بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا
حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ» البقرة -
١١٠.

فاعفوا و اصفحوا تا برسد زمان آن امر. این دین دین ذلت نیست. الان اگر میگوید نه
علت دارد. باید آمادگی ایجاد بشود.
پنج مرتبه را تصویر میکند. روش ما امروز باید چگونه باشد.

جلسه ۳۱۷ ۹۴/۸/۲۴ فایل ۱۵۱۱۱۵

کافرین مکه مقاتله را آغاز کرده بودند با مسلمانان. به صورت دو لشکر روبروی هم
نبود. آنها خود را اعظم از این میدانستند که به صورت دشمن مبارزه کنند. اما هرچقدر
توانستند آزار و اذیت کردند. ملاک شناختن حربی از غیر حربی چیست؟ ملاک این نیست
که در لشکر مقابل ما صف کشیده باشد. اگر قصدش بر اندازی ماست ولو به صورت نرم
افزاری، میشود دشمن حربی ما. هر کسی که میخواهد موشکی شلیک بکند، یا اقتصاد ما
را تضعیف کند، کافر حربی است. پنهان هم نمیکند. آشکار هم میکند.
وزیر خارجه آمریکا گفته نباید ما را سرزنش کنند برای پشتیبانی از داعش در مورد انفجار
فرانسه. حق هر کاری را میدهد به خودش. نتیجه بد هم بدهد ربطی به ما ندارد. به
لوازم کارش پایبند نیست. من این کارها را کردم، پای لرزش هم نمینشینم. کسی که
گروهی را پشتیبانی میکند و بال و پر میدهد... اگر داعش را پشتیبانی میکند، میشود
کافر حربی در مقابل ما. اینگونه نیست که چون خودش مستقیم نیامده است، موشک

مستقیم نزده است، حربی نیست. نه. مشرکین مکه را میگوید حربی اند با شما. از تحریم اقتصادی و شعب ابی طالب گرفته تا آزار و شکنجه هایی که از دستشان می آمد. شاید در جامعه اسلامی یک حرکت آشکار و علنی نکرده بودند. اما نسبت به افراد مسلمانان، به عنوان ایمانشان آزار میکردند. تحریم اقتصادی به حسب اجتماع مسلمانان بود. پس ملاک حربی بودن ایستادن در مقابل دین است. این در مقابل دین ما ایستادن ملاک حربی بودن است. اولین کسانی که اجازه جهاد داده میشود، کسانی بودند که در مقابل مسلمانان قد علم کرده بودند. بقیه را هم تحریک میکردند.

اهل کتاب می آمدند مناظره میکردند. این تخریب نبود. این مناظره بود. اینها را حربی نمیدانیم. اگر کسی مناظره میکردند... عده ای از یهود آمدند در مسجد پیامبر اطراق کردند. نماز خواندند به سوی دیگر. تا چند روز آنجا اطراق داشتند. بعد مباحله خواستند بکنند. جا دادند. امکانات دادند. پذیرایی هم کردند. در بحث فرهنگی عیبی ندارد. اما یک وقت کسی بهانه میکند بحث فرهنگی را. پروژه نفوذ را دارد. رفتارشان از قبل تا امروز روشن است. اگر هم الان عنوان فرهنگی میگذارد قتال فرهنگی است. این تکلیفش معلوم است. بحث تهاجم است. براندازی دارد. از گفتنش هم ابایی ندارد. گفته اند که هر راهی بیاییم برای براندازی به کار میبریم. بدت البغضاء فی لسانهم و ما بدت فی بطونهم اکثر. در مقابل حربی ما تعامل فرهنگی نمیکنیم. این غلط است که کسی که حربی است باهاش تعامل فرهنگی بکنیم. کسی که میگوید قصد براندازی دارم، جای تعامل فرهنگی ندارد که. بله. معاهده ممکن است ببندیم با حربی. از این ما را منع نکرده اند. چنانچه در جریان صلح حدیبیه پیامبر یک معاهده بست. اما دست او را باز نمیگذاشت. او باید تکالیفی را به عهده میگرفت. مکه را باید به تخلیه میکردند سه روز. نه اینکه ما برگردیم و ما هرجور خواستیم بیاییم انجام بدهیم. دسته اول کسانی هستند که در مرتبه اول مسلمانان قدرت نداشتند دستور صبر بود. و الا دستور دائمی نیست صبر. حتی یاتی امر الله بود. هیچ موقع دائمی نمیشود صبر باشد. دائمی معنا ندارد. امر موقت در قبال عدم توانایی است. اینطوری نیست که هر صورتی هر جایی... امام حسین دیگر صبر نکردند.

کسی که از ترس قدرت پایینتر به تحریم میپیوندد، او حربی نمیشود. فرق میکند با کسی که حاضر نبوده است به اینها پیوندد. اما در ردیف کسی که با قوه قهریه و قاهره میخواسته این کار را بکند. قلب اصلی دشمنی اوست.

این دسته اول بودند که یک تکلیف را برای ما روشن میکند. هر حرکت یکه میخواهیم آغاز بکنیم، اگر در سلطه تام نیستیم، باید در ابتدا با صبر حرکت کنیم. ممکن است یک جا قدرت او هم قاهر باشد. اما همین که اجتماع ایجاد کردیم، توانایی دفاع برایش ایجاد میشود. اگر توانایی دفاع ایجاد شد، یک نفر در مقابل ده نفر.

ثم نزلت آيات القتال فمنها آيات القتال مع مشركي مكة و من معهم بالخصوص كقوله تعالى: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ:» الحج - ٤٠،

بعد از اینکه اجازه قتال داده شد، ضمیمه میشود نصر الهی.

وجهی که اینها مورد ظلم واقع شدند،

این را با لسان های مختلف باین میکند. آنها به خاطر دین اینها با اینها مقابله کردند. اگر کسی را اخراج بکنند به خاطر اینکه زور دارند، آنجا هم جهاد لازم است. کسی که در آن راه شهید میشود با کسی که در این راه شهید میشود فرق دارد. برای دین باشد یا برای حفظ وطن باشد. آیات قبل و بعد این را هم ببینید در سوره حج خیلی زیباست

و من الممكن أن تكون هذه الآية نزلت في الدفاع الذي أمر به في بدر و غيرها،
غیرها یعنی غیر این آیه.

شما دوست داشتید که به کاروان قریش حمله کنید. وقتی رفتند به سوی کاروان تبدیل شد مسئله به جنگ با مکه.

به قصد کاروان رفتند. اما خداوند جنگ را مقدر کرد. اولین جهاد مسلمانان رودرروی دشمن. به طمع غنیمت رفتند. با جنگ مواجه شدند.

در سوره انفال صریح است. اذ يعدكم الله احدى الطائفتين انها لكم. و تودون ان غير ذات الشوكة يكون لكم.

اما خداوند احقاق قطع و قطع دابر کافرین را میخواست. خداوند تدبیر میکند جایی را که لازم است، و جایی که اثر گذاری اش بیشتر است. خداوند بلد است امرش را جایی قرار بدهد که اثر گذاری اش بیشتر باشد. این یک سنت الهی است. گاهی انسان در تکلیفش جلو میرود بعد چیز دیگری جلوییش باز میشود. این نوید میدهد. حتی اگر سخت تر بشود انسان هراسی ندارد.

و كذا قوله: «و قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعَمَ الْمَوْلَى وَ نِعَمَ النَّصِيرِ:» الأنفال - ٤٠،
بجنگید تا فتنه ای باقی نماند. فقط پیروزی ملاک نیست. باید فتنه برطرف شود.

یا اگر پشت کردند اینها در مقاتله، یعنی تسلیم نشدند، بدانید خداوند ناصر شماست. یعنی آنها نصرت نمیشوند. بله. اگر شما کوتاهی کردید لکن آنها زحمت کشیدید، ممکن است نصرت الهی شامل آنها هم بشود. خداوند سنت دارد که اگر کسی تلاش کرد، نصرت

الهی شامل حالش میشود. اینها سنت های الهی است. اما اگر شما زحمت بکشید، نصرت الهی شامل شما میشود. اینها ولاء نصرت است. نعم المولی و نعم النصیر.

و کذا قوله تعالى: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» البقرة- ۱۹۰.

قتال با اهل کتاب که آمده است، یک دسته دیگری هستند. مشرکین بت پرست های مکه بودند.

نتیجه ای که از این آیات به دست می آید این است که ...
و منها آیات القتال مع أهل الكتاب، قال تعالى: «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَ لَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ» التوبة- ۲۹.
چرا میفرمایند اینها ایمان ندارند بالله و لابلایوم الآخر. آنهایی را دارد میگوید که ظاهرا
ابراز ایمان میکنند.

و هم صاغرون هم تحقیر ظاهری را شامل میشود و هم باطنی را. در نظام اجتماعی باید
تحقیر بشوند. چرا؟ چون به دین خودشان هم پایبند نیستند.

آیات قتال با همه مشرکین.
و منها آیات القتال مع المشركين عامة، و هم غير أهل الكتاب كقوله تعالى:
فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» التوبة- ۵، و كقوله تعالى: «قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا
يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً» التوبة- ۳۶.
و منها ما يأمر بقتال مطلق الكفار كقوله تعالى: «قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَ لِيَجِدُوا
فِيكُمْ غِلْظَةً» التوبة- ۱۲۳.
از شما غلظت ببینند. جای نرمی و ملایمت و گفتگو نیست. نسبت به آنها باید غلظت
داشته باشید.

میخواهند بفرمایند جهادی که در قرآن است، با توجه به مقدمه ای که ما گفتیم، چرا تا
پای جان اهمیت دارد. میگویند حقیقت انسان قائم به فطرتش است و حقایقی که
کمالات فطرت است. لذا اگر آنها انسان را مادی تعریف میکنند و برای او فطرتی
نمیبینند. ما انسان را فطری میبینیم و میگوییم فطرتی دارد. تصرف در این حق فطری
خودش و دفاع از آن لازم است. دفاع از این ۹ حقیقت فطری لازم است. این حقیقت

فطری بخواهد کامل محقق شود، اینگونه امکان پذیر نیست که فردی فقط اقدام بکند. اگر میخواهد کمالات فطرت کامل محقق بشود، باید دین فطری در حیثیت اجتماع سرایت پیدا بکند. همه انسان ها به این متلبس بشوند. نگاه این است که دین یک مجموعه و یک منظومه است. اگر حق طبیعی فطری میخواهد به تصرف خودش برسد، همه باید علم به علم پیدا کرده باشند. اگر در جایی کسی مانع میشود از اینکه این حق فطری به فعلیتش برسد، دفاع از این حق لازم است و مقاتله با او لازم میشود. این صورت کلی مسئله است.

و جملة الأمر أن القرآن يذكر أن الإسلام و دين التوحيد مبني على أساس الفطرة
یعنی فطرت امر مقبول قطعی است نسبت به انسان. دین هم اجابت همین فطرت
است. لذا تصرف انسان در کمالات دین داری اش که همان دینداری است، حق مسلم
اوست. دفاع از آن هم حق مسلم اوست
و هو القيم على إصلاح الإنسانية في حياتها
قوام حایت انسانیت به این است.
كما قال تعالى: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ

ج ۲، ص: ۶۶
اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» الروم- ۳۰،

این فطرت و خلقتی که خداوند مردم را بر آن خلق کرده، همان دین حنیف است که
خداوند خلق کرده. این امکان تغییر هم ندارد. هم اطلاق افرادی دارد هم ازمانی هم
احوالی. نمیشود جایی انسانی را پیدا کرد که انسان باشد و این فطرت درش نباشد. حتی
انسانی که کافر محض میشود. لا تبدیل لخلق الله. اگر نبود ملاک عذاب برداشته میشود.
مصحح عذاب میشود. فطرتش اگر میشد عین صورت هایش، دیگر عذاب نداشت. اذ تبراء
الذين اتبعوا من الذين اتبعوا، يا الاخلاء يومئذ العدو
-در همه ادیان نظام حاکمیتی هست؟

بله. همه در صدد این بودند. لکن برای بعضی شان زمینه ایجاد نشد. چه دوران نوح نبی
که دولتش محدود بود و کوتاه. بعد از نجات از کشتی. چه در دوره ابراهیم خلیل
الرحمن. که در دوره او دولت ابراهیمی در دوره یوسف نبی محقق شد. کشش داشت
این دین. این دولت قوامش و قیامش در دوراه یوسف محقق شد. در دوره موسی دولت
در دوران سلیمان محقق شد.

دولت عیسی چون رفع محقق شد، دولتی محقق نشد تا دولت امام زمان. در دوره
حضرت می آید. یا به عنوان رجعت می آید یا زنده بوده و می آید. دولتش در پناه

دولت نبی ختمی میشود. پس همه ادیان دنبال حاکمیت بودند و فطرت توحیدی را... اما دین اسلام همه دستوراتش بر اساس جامعه است. بقیه ادیان برایشان فرصت محقق نشد.

پس نظام فطری اگر میخواهد به کمال فطرت برسد، باید مانع هم در وجود شخص برطرف بشود هم در اجتماع. بسیاری از کمالات شخصیه تابع اجتماعی است. لذا خداوند وعده داده که اگر یک روز هم از دنیا باقی مانده باشد، باید محقق بشود اقامه حاکمیت توحیدی مطلق. این اعتبار نیست. آن رشد فطری و نظام توحیدی با این حاکمیت محقق میشود. تمام انبیاء و اوصیاء و اولیاء در راه اقامه همین نظام فطری فدا شده اند. می ارزیده که این همه انبیاء در فشار و زحمت و قتل باشند به خاطر این حاکمیت توحیدی. م ی توانستند بگویند به درک. مردم نمیخواهند نخواهند. اگر مقاومت میکردند، نفرین الهی را به دنبال می آوردند. ب اید کسانی که این قابلیت در وجودشان از بین رفته مبتلا به عذاب بشوند. انبیاء و اولیاء جهاد داشتند. نمودهای مختلفی دارد. تا پای شهادت رفتند. شهید شدند. آزار های زیادی هم دیدند. اینها میگفتند و پای گفتنشان می ایستادند و آزار میدیدند. بهترین سرمایه های انسانی را فدای برای این کار کرده است. مگر بالاتر از امام حسین داریم برای احیای این حقیقت. اما اینطور نیست که به دنبالش حتما حاکمیت محقق بشود. همین قدر که نگذاشتند ظلم سیطره اش مطلق بشود، این هم مرتبه ای از حاکمیت الهی است. مراتب جهاد بوده که هر کدام به آن اقدام کردند. این نگاه غیر از نگاهی است که میگوید عیسی به دین خودف موسی به دین خود. اینها حضور داشتند در سنگین ترین صحنه های مبارزه. هود میگوید کیدونی جمیعا. تحدی کرده است به قدرت آنها. لولا رھتک لکنت من المرجومین. با قوم من چکار دارید. بیایید در مقابل من بایستید. همه بیایید در مقابل من بایستید بینم چکار میکنید. همه انبیاء در راه جهاد این حقیقت فطریه بوده اند. بعضی انبیاء قابلیت های مردم همراه تر بود، فعلیت پیدا کرد. بعضی جاها قابلیت ها فراهم نشد، تاثیر بیرونی اش برای ما پیدا نشد. اما رگه دستور الهی را اجرا کردند.

قوم هود قومی بودند که ستون های خانه هایشان جزء عظیم ترین ستون ها بود. ارم ذات العمداء بعضی میگویند مربوط به قوم هود است. ستون یک تکه از کوه می آوردند. هر خانه ای عظمتش بالاتر بود، ستون ها که یک تکه از کوه بود... با اینها میگوید فکیدونی جمیعا. فکر نکنید قدرت من و شما در حیطه مادی است. هم یک بیان است که به اینها بگوید من آماده مبارزه ام. تا پای جان آماده ام. من ایستاده ام. قدرت من قدرت الهیه است. اینطور نیست که اگر من را تهدید کنید بترسم و دست از کارم بردارم

فإقامته و التحفظ عليه أهم حقوق الإنسانية المشروعة كما قال تعالى: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أُوحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ:» الشورى- ١٣،

اجرا بکنید. تحقق بیانی نیست. میگوید قامه بکنید دین را. همه انبیاء موظف بودند به اقامه دین. موظف بودند به ایجاد حاکمیت توحیدیه. اینها کدهای نگاه است. در نگاه ما گاهی غیر از این است. ماموریت انبیاء فقط ابلاغ است. نه. اینطوری نیست. نبی گرامی اسلام وقتی به حاکمیت میرسد، بعضی میگویند کار نبی ابلاغ بوده است. مدیریتش هم خوب بوده، به عنوان حاکم انتخاب کرده اند. نه. اینطوری نیست. وظیفه داشته اند برای حاکمیت. انبیاء وظیفه داشته اند در حیطه خودشان. بقیه انبیاء تابع انبیاء اولو العظم هستند.

این مرتبط با رسالت الهی است که بر دوش آنهاست.

اگر کسی ایستاد و نگذاشت این محقق بشود، میشود دفاع از این حق فطری. لذا این دفاع هم واجب میشود.

ثم يذكر أن الدفاع عن هذا الحق الفطري المشروع حق آخر فطري،
این آیه خیلی زیباست. صدر آیه:

اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا ...

قال تعالى: «وَلَوْ لَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَ بِيَعُ وَ صَلَوَاتُ وَ مَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ:» الحج- ٤٠،
خداوند اذن داد به کسانی که قتال شده با آنها و ظلم شده است بهشان. ان الله على نصرهم لقدير. اینها اخراج شدند از خانه هایشان. لولا دفع الله یعنی اگر نبود که خداوند اذن جهاد داده بود به مومنین. اگر نبود این اذن، تمام صوامع و بیع را از بین میبردند. مقابل اینها همه اینها را از بین میبردند. معلوم میشود که صوامع و بیع دخالت در امور دنیا داشته است که مشرکین دنبال هدم اینها بودند. اگر اذن جهاد نبود، صوامع و بیع و مساجد را از بین میبردند.

لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض، این اذن باعث میشود که شما بتوانید باقی بمانید و از بین نروید.

اگر شما جهاد کردید برای خدا. خداوند هم وعده داده است.

فبين أن قيام دين التوحيد على ساقه و حياة ذكره منوط بالدفاع،
و نظيره قوله تعالى: «وَلَوْ لَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ:» البقرة- ٢٥١

اول میگوید به داوود قدرت دادیم تا غلبه پیدا کرد. توانست جالوت را از بین ببرد. آن قدرتی که به داوود دادیم، ظالمین غالب میشدند و ارض فاسد میشد.

و قال تعالی فی ضمن آیات القتال من سورة الأنفال: «لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ» الأنفال- ۸، ثم قال تعالی: بعد عدة آیات: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» الأنفال- ۲۴،

قبول بکنید جهاد را. اذا دعاکم لما یحییکم. این جهادی که حیات درش است. این حیات حیات فطرت است. بعد از آیات قتال که بیان میکند، این را بیان میکند.

جهاد و قتال را احیا کننده میبیند.

فسمى الجهاد و القتال الذي يدعى له المؤمنون محييا لهم، و معناه أن القتال سواء كان بعنوان الدفاع عن المسلمين أو عن بيضة الإسلام أو كان قتالا ابتدائيا كل ذلك بالحقيقة دفاع عن حق الإنسانية في حياتها ففي الشرك بالله سبحانه هلاك الإنسانية و موت الفطرة، و في القتال و هو دفاع عن حقها إعادة لحياتها و إحيائها بعد الموت.

یا حیات است یا احیاء است.

جلسه ۳۱۸ ۹۴/۸/۲۵ فایل ۱۵۱۱۱۶

در بحث جهاد در قرآن بودیم. این بحث فروعاً بسیاری پیدا میکند و آثار بسیاری هم دارد. امروز هم بخصوص بیشتر از سابق مطرح است. یک بحث فطری است و برگشت میکند به یک بحث عمیق معرفتی که در احیاء دین ...

بحث اجتماعی که مرحوم علامه فرمودند که گیاه و حیوان و نبات مشترکند در آن، هر حقی را ثابت میدیدند، دفاع از آن جزء حقوق طبیعی آنها شمرده میشد. در نظام انسانی گفتند انسان چه حقوقی دارد. بستگی پیدا کرد به انسان شناسی ها. اگر انسان را در حد حیات گیاهی مطرح میکرد، یعنی حیات انسان فقط رشد و نمو است. دفاع از این حق میشد ضروری. حق تصرف میشود رشد و نمو، دفاعش از رشد و نمو. اگر تعریف از انسان تعریف یک طبیعت حیوانی بود، چیزهایی را که در حد حیوانیت طلب دارد و میخواهد، دفاع از آنها همه میشد جزء حقوق حیوانی برای این مرتبه از انسان.

لذا گاهی تعاریفی که میشود در حد گیاهی است. پوشاک و رشد خوبی دارد.

جلوه گری ظاهری جزء خصوصیات ظاهری نبات است. گل سرخ و درخت زیبای سر سبز با میوه های رنگارنگ. اینها جزء حیات نباتی است. اگر انسانی خوب میپوشید و خوب

میخورد و خوب جلوه میکرد یک گیاه خوب است. اگر در حد حیوانی، قدرت و سلطه بیشتری پیدا کرد. این حیوان خوبی است. متحرک بالاراده است. حساسیت دارد نسبت به واکنش های دیگران.

اما اگر انسان را نفس ناطقه دانست، قائم به حیات فطری بود که فطرت آن را طلب میکند میشود حیات انسانی. اگر کسی حق تصرف را در حد حیات گیاهی دانست، حق حیات هم در حد حیات گاهی است.. در حد حیوان، حق دفاع حیوانی. در حد انسان، حق دفاع فطری.

با این نگاه تمام آنچه که به عنوان مطرح شدن دین الهی میشود و تقاضا میشود و انسان مامور به انجامش میشود، دفاعی است که از اهم منافع انسانی است. این دفاع میتواند تا پای جای ارزشمند بشود. این دفاع و مقاتله باید سنجیده بشود با هدف.

هرچقدر این هدف عالی تر باشد که اگر او نباشد حیات انسانی متزلزل بشود، آن وقت اهل خصوصیت حیات انسانی به خطر بیوفتد، قتال در راه او و جنگیدن در راه او امر طبیعی است. اینجا جزء اصول کار است. حیات فطری حیات فردی نیست. اگر حیات فطری انسان میخواهد به کمال خودش برسد، باید این حیات فطری نگاه اجتماعی هم درش اشباع بشود. یعنی حیات فطری نگاهش قائم به فرد نیست فقط. به حیات اجتماعی هم هست. لذا وعده نهایی الهی وقتی محقق میشود که توحید همه جا حاکم بشود. نه جایی که توحید در گوشه ای محقق بشود. د ریک فرد محقق بشود. اما حیات فطری که نهایت کمال برای همه ایجاد میشود، نهایت توحید و حیات محقق میشود، وقتی است که توحید بر عالم سیطره پیدا بکند. لذا قرآن کریم انبیاء را در این راستا تعریف میکند. رسالت انبیاء را در همین راستا تعریف میکند. یریدون لیطفئوا نور الله.... و...و لو کره المشرکون

این غلبه مطلق، یا نرید ان من ... اینها وارث زمین خواهند شد. پس آن حیات اجتماعی که گسترده عالم انسانی را فرا بگیرد، آنجاست که حیات فطری افراد هم به کمالش میرسد. لذا حیات فطری اجتماعی جزء حیات فرد است. تا او محقق نشود، او محقق نشده است. پس دفاع از این حق که حیات انسان قائم است به این حیات فطری. و این حیات فطری قائم است به حیات اجتماعی. لذا دفاع از این حق، دفاع از حیات فرد است. لذا اگر کسی در ناحیه حیات اجتماعی مورد تهاجم باشد، مورد ظلم قرار بگیرد، حق دفاع از او حق طبیعی اوست. لذا انبیاء مردم را دعوت میکردند به قیام د برابر ظلم. اگر میگوید فمن یکفر بالطاغوت و یومن بالله. کفر به طاغوت مقدم بر ایمان بالله است. ایمان بالله با سیطره ایمان محقق میشود. و این محقق نمیشود مگر با کفر به طاغوت. باید مراتب مبارزه با طاغوت را داشته باشد تا مراتب ایمان محقق بشود. اگر کفر به طاغوت را مراتبش را با مراتب ایمان نگاه نکنیم، حیات انسانی محقق نشده است. حیات

انسانی قوام ذات انسان را تشکیل میدهد. لذا قرآن کریم گاهی میگوید نخور و نیشام. روزه بگیرد. معلوم میشود که حیات گیاهی حیات انسان نیست. ی ک وسیله است برای اینکه این وسیله بدن همانداستعدادها باشد. منظور حیات گیاهی نیست که هرچه بهتر بخورد و بپوشد این بشود انسان تر. این حیات گیاهی است. هرچقدر اینطور بیشتر باشد، گیاه زیباتری است. هرچقدر قدرت اعمال بر دیگران و سلطه بر دیگران داشته باشد حیات حیوانی است. سبعیت و درندگی خوی حیوانی است. انسان سلطه بر دیگران را نمیطلبد. قائم بر سلطه بر دیگران نیست. ب ا اینکه این هم میتواند وسیله قرار بگیرد. اما مقصود نیست. لذا خیلی جاها میگویند اگر میتوانی دشمنت را از راه کید و مکر سرنگون بکنی نکن. مگر اینکه او به مکر و حيله دست بزند. که جزایی میشود. اما ابتدایی. از هر وسیله ای میشود برای رسیدن به هدف استفاده کرد؟ نه. لذا انسان هایی که از هر وسیله ای استفاده میکنند دارای حیات حیوانی اند. حیات حیوانی تحت سیطره عقل ارزش پیدا میکند. با این نگاه اگر حیات انسانی که اساس حیات انسان را تشکیل میدهد میشود آن نظام حیات فطری... پس اقامه دین در جامعه وظیفه هر انسانی است. تعبیر بلندی هم آقای جوادی دارند. میفرمایند اقامه دین و جهاد در دین جزء خصوصیات نبوت عامه است. نباید کسی بگوید در دین اسلام قتال هست و در بقیه ادیان قتال نیست. با شاهد مثال های متعددی که هفت شاهد است، آن شواهد نشان میدهد که همه انبیاء در صدد اقامه دین و کفر به طاغوت و زیر آوردن نظام طاغوت بوده اند. لذا با همه انبیاء مقابله شده است. خود نبی گرامی اسلام در دورانی که در مکه بودند به گونه ای ایستادند. تعبیر خوبی است که در مکه و در ابتدای بعثت، آیاتی که در ابتدا نازل میشد، آیاتی بود که نشان میداد چطور انبیاء مسخره میشدند. دوران صبر و صبوری بود نه قیام. در دورانی که پیامبر در مدینه قرار میگیرد، آیاتی که آنجا نازل شده است، آیتی است که شهادت انبیاء و قتال انبیاء را ذکر میکند. این تعبیر از جهت تربیتی چقدر زیباست. همه مسائل را نمیشود یک جا گفت. از جهت تبیتی. قرآن با پیامبر و امت هم همین کار را کرده است. در دورانی که دوران صبر بوده است، آیات مسخره کردن انبیاء آمده است. وقتی زمان جانفشانی شد، آیات جانفشانی انبیاء ذکر میشود.

دفاع از حیات انسانی ضرورت وجود انسان قائم به اوست. این در دوران مختلف مختلف میشود. تا زمان ظهور که اوج این مسئله محقق میشود. اگر هم کسانی قیام کردند در طول تاریخ و به وظیفه و تکلیفشان عمل کردند برای استقرار حاکمیت توحیدی، به هر مرتبه ای که رسیدند، بقیه اش را طلب داشتند یا نه؟ مقصودشان بوده یا نه. اگر این مقصد برای آنها آشکار بوده و اینها برای آن قیام کردند، اینها رسیده اند. در دنیا به مرتبه ای رسیدند.

حضرت آنقدر از فضائل دوران غیبت میگوید که افراد میگویند کاش در آن دوران بودیم. بعضی میگویند کاش در دوران حضور باشیم. در دوران غیبت باشیم. حضرات آنجا برای هر دوره عظمت هایی بیان رامیفرمایند. هر کسی از کمالاتی بهره مند میشود که میتواند کمال دیگر را که برای این نیست جبران بکند. در روایت آمده است که کسانی که در دوران غیبت هستند و با انتظار از دنیا میروندف به آنها خطاب میشود که اگر میخواهید بلند بشوید. طلب وجودی شان به فعلیت میرسد. این چه در دوران ظهور باشد و چه در دوران رجعت. دارد که کسانی که با مرگ عادی از دنیا میروندف یا با شهادت از دنیا رفته اند، برمیگردند، آنهایی که با مرگ عادی از دنیا رفتند، با شهادت از دنیا میروند که اجر شهادت را هم ببرند. آنی که با شهادت رفته می آید تا ...

این حقیقت زمانی مخصص نیست که او را محدود کند به آن مرتبه. یعنی انسان حقیقت انسان فوق زمان و مکان است و انسان تا به محض اینکه از بدن جدا میشود، فوق زمان و مکان بودن برای او محقق میشود. اولین نفری که وارد برزخ میشود با آخرین نفر، مکثشان در برزخ به یک اندازه است. به یک اندازه مسامحه دارد. اندازه آنجا نیست. ازدنیا به آنجا رفتن متفاوت بوده. اما ورود به آنجا متفاوت نیست. خارج شدن از دنیا متفاوت نیست. یکی ۱۰۰۰۰ سال پیش وارد میشود و یکی ۱۰۰۰۰ سال بعد. روایاتی که میگوید کسی که زودتر رفته، منتظر است که دیگری بیاید بیان دارد.

در پاسخ: این را قبلا گفته ایم که عمل ما مرتبط با عمل همه انسان هاست. وقتی جزای عمل داده میشود که نتیجه این عمل در همه انسان ها، بلکه افراد انسان هایی که در قبل و بعد بودند. وقتی کسی این عملش با این شدت تاثیر گذار است. کی این تاثیر تام میشود؟ وقتی قابلیت ها به تمام برسد. وقتی امکان ظهورش کامل بشود. این حیات و عمل این است. وقتی به نتیجه میرسد که موانع از افراد برداشته شده باشد. تاثیر گذار تر میشود دیگر. این میشود حیات اجتماعی کل و حیات اجتماعی فرد.

خیلی بحث جالبی است. یک نگاه معرفتی کلان به انسان است و حقیقت انسان که اینقدر سعه و توسعه دارد. تا وقتی نظام کل محقق نشود و توحید محقق نشود، انسان گم شده دارد. نقص دارد در توسعه وجود فردش. چون ذلک یوم مجموع له الناس. در قیامت که حیات اعتباری نیتس. این جمع شدن یک جمع شدن حقیقیه است.

چند خط قبل خیلی مهم بود. حیات انسان دائر مدار دین بود. آیاتی را خواندند که یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله اذا دعاکم بما یحییکم. این اجابت قتال بود. این قتال که دفاع از حاکمیت دین بود و مستقر کردن دین بود، حیات تو قائم به این است. انسان حق دفاع و استقرار حاکمیت دین برایش ثابت میشود.

و من هناك يستشعر الفطن اللبيب: أنه ينبغي أن يكون للإسلام حكم دفاعي في تطهير الأرض من لوث مطلق الشرك

مراتب قتال. اول سكوت و تحمل. بعد مقابله با مشركين مکه. بعد اهل کتابی که انکار داشتند. بعد مطلق مشرکین. بعد مطلق کفار. این خودش یک الگوی جالبی است در مدل سازی اینکه چطوری حرکت کنیم و چطوری شکل بدهیم. از اول آخری را داشته باشیم، اما مراتب را حفظ بکنیم. آخری که اقامه توحید است در همه جا، آن هم اخلاص در توحید. اخلاص در دین. که تحقق تاملش میشود ظهور حضرت. وظیفه ما را معین میکند. مراتب حرکت. در مرتبه ای که قدرت نداریم، صبر ولی تشکل داخلی را محکم کردن. وحدت درونی را شدت دادن. بعد در یک مرتبه ای که این شکل میگیرد. وقتی یک واحد شدند، وقتی به صورت صف واحد در آمد که خلل نا پذیر شد، آ» وقت مداخله با کسانی که بنیان ما را از ابتدای شکل گیری نشانه گرفته بودند. که میشود مشرکین مکه. از اینطرف زمینه مقابله با کافرین در مومنین زیاد بود. آنها کنیه توزی کرده بودند. این ایجاد میکند انگیزه در دفاع. اینها تطبیق دارد در مسائل روز تا میرسد به مراتب بعدی.

و إخلاص الإيمان لله سبحانه و تعالی

یعنی ابتداء شرک را باید مقابله کرد. در مرحله دوم اخلاص ایمان. مرتبه اول مقابله با شرک است. کفر و بت پرستی و شرک ریشه کن بشود. در مرتبه دوم، مرتبه ای است که مراتب ایمان.... و ما یومن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون. مرتبه اول شرک جلی و مرتبه دوم شرک خفی. قتال هم فقط خون ریختن نیست. مراتب جهاد است. جایی که مقابله با شرک است به گونه ای. جایی که مراتب اخلاص است به گونه ای.

فإن هذا القتال الذي تذكره الآيات المذكورة إنما هو لإماتة الشرك الظاهر من الوثنية، بت پرستی در ابتدا مورد حمله قرا رمیگیرد. مرتبه اول طلب خدا. بعد خدا پرستی صحیح. در مرتبه اول هر کسی خدا پرست باشد جزء کسانی است که امدادش میکنیم. چون در مقابل شرک و دوگانه پرستی و بت پرستی ایستاده است. هرکه در برابر بت پرستی قیام بکند، به عنوان اهل کلمة الله همراه ماست. این در اقامه توحید است. ما با اهل کتاب نزدیکتریم تا با مشرکین.

گاهی ظاهر اهل کتاب را دارد، اما ریشه موحدین را میخواهد بکند. این میشود مشرک. أو لإعلاء كلمة الحق على كلمة أهل الكتاب بحملهم على إعطاء الجزية، این دومی میشود اخلاص در دین. این و قبلی هر دو شامل جهاد ابتدایی میشود. جهاد ابتدایی به معنای دفاع از آن حق است. مراحلش هم معلوم میشود. بیان باید بیاید. اگر جلوی بیان را گرفتند، باید دست به نگاه سخت افزاری زد. حتی در جنگ های امیر

مومنان و انبیاء، با اینکه حجت تمام بود برای جنگ، اما امیر مومنین به مسلمانان میگوید کی حاضر است اینها را دعوت بکند به قرآن. بی نظمی و آشوب را ایجاد کرده بودند. عنوان محاربه را ایجاد کرده بودند. اما امیر المومنین ابتداء بحث بصیر افزایی دارد. بعد از جنگ هم بلا فاصله دستور میدهند، تعقیب نشوند. خانواده اینها محفوظ است. اموالشان محفوظ است. اموالی که از بیت المال آورده اند را تصرف نکنید. اموال شخصی شان را هم بگذارید خانواده هایشان بیایند ببرند. اگر فحش داده اند، چیزی نگویند. فوران غضب است جنگ.

جای فوران غضب است. بلافاصله با اینکه اگر کسی اعتدا بکند در این مرتبه. خداوند او را دوست ندارد. لایحب المعتدین. چرا این را گفتند. قبل از تمام شرایط فرمود اعتداء نکنید؟ تا اذن جهاد میدهد این را میگوید. چون جای تعدی است. جایی که نفس انسان شرایط تعدی را دارد، مثل غلبه شهوت و غضب، باید آیات تعدی را خواند. نه بعد از تعدی و غضب. لذا امیر المومنین تا غلبه محقق شد بلافاصله خطبه خواند. لشکر امیر المومنین داخل بصره نشدند. ۲۰۰۰ نفر از لشکر امیر المومنین کشته شدند. ۱۷۰۰۰ نفر از آنها. اگر اینها جرقه بزنند آتشی میشود. گفتند لشکر حق ندارد داخل بصره بشود. ۴۰ نفر را انتخاب کرده است. بعد از خوانده خطبه، این ۴۰ نفر را برد. یک زنی به یکی فحش داد. این جواب داد. حضرت او را مجازات کرد. مگر نگفتم نکنید. این قتال است که حق فطری را اقامه میکند. این قتالی است که از سخت نشات نمیگیرد. بلکه از رحمت است. این قتال تحت نظر امامی است که رحمت محض است. میشود قتال دفاعی. در سبیل الله. سبیل الله میخواهد احقاق بشود.

مع أن آية القتال معهم تتضمن أنهم لا يؤمنون بالله و رسوله و لا يدينون دين الحق فهم و إن كانوا على التوحيد لكنهم مشركون بالحقيقة مستبطنون ذلك، و الدفاع عن حق الإنسانية الفطري يوجب حملهم على الدين الحق. یا بگوئیم یوجب حملهم علی الدین. اگر دین ظاهری را قبول دارند، میگوئیم دین حق. این در دوران ظهور محقق میشود.

و القرآن و إن لم یشتمل من هذا الحکم علی أمر صریح لکنه ییوح بالوعد بیوم للمؤمنین علی أعدائهم لا یتّم أمره إلا بإنجاز الأمر بهذه المرتبة من القتال، روزی را وعده داده است خداوند. قتال در آن روز هم با مشرکین است و هم با اهل کتاب. عیسی علیه السلام در ظهور با اهل کتاب مسیحیت میجنگد. میخواهد دین عیسوی را احیا بکند. نه دین عیسی ای که یهود نشان دادند. در قرن هفتم وقتی اسلام

ظهور کرد، دوره گسترش مسیحیت است. علی القاعده باید یک توقفی در مسیحیت ایجاد بشود. چرا قرن توسعه مسیحیت است؟

اگر در قرن فہتم این گسترش ایجاد میشود چرا؟ این را مرحوم علامہ ذکر میکند در صفحہ بعد. چرا؟ قاعدہ اش این است کہ چون یہود تبلیغ ندارند. دینی است کہ قومیت یہودیان را بہ عنوان قوم برتر میدانند. اضافہ شدن را نمیپسندند. بقیہ را انسان نمیدانند. بہ خاطر اینکہ مبارزہ با اسلام خوب بشود، مسیحیت را علم کرد و گسترش داد تا جلوی توسعہ اسلام را بگیرد. همچنان کہ امروز دامن میزنند بہ جریان مسیحیت، مسیحیات صہیونیسم کہ در مقابل قد افرازی اسلام و گسترش اسلام مسیحیت را علم کنند. چون یہود نمیتواند بہ این عنوان مطرح بشود. همچنان کہ در زمان ظهور ہم یک مسئلہ کہ مطرح میشود گسترش مسیحیت است. عیسی جلوی دجال را کہ صلیب بہ گردن دارد میگیرد.

جلسہ ۳۱۹ ۹۴/۸/۳۰ فایل ۱۵۱۱۲۱

مرحوم علامہ بحثی اجتماعی را فرمودند کہ بحث دفاع در ہمہ موجودات سرایت دارد. اصل جہاد و دفاع بہ این معنا در ہمہ موجودات وجود دارد. این شبہہ کہ اسلام اختصاص بہ این دارد خود بہ خود مرتفع میشود. موجودات ہرچیزی را کہ حق حیات تشخیص بدانند، لازم میدانند. این فطری است. بہ جعل جاعل نیست. کسانی کہ انسان را فقط بدن میدانند، حق حیات را رشد و نمو بدن بدانند. همانطور کہ یک گیاہ نظام رشد و نمو میشود بدنش. تمام حقیقتش ہرچیزی در برابر او بایستد مانعش میشود. اگر کسی بہ کار گیری ارادہ اش را حق خودش ببیند. اگر انسان در این حد باشد حیوان مدافع است. اما اگر انسان اینطور شناخت خودش را کہ وراء نظام بدن و رشد و اختیار، حقیقتی دارد کہ ساحات وجودی دارد کہ این ابعاد و ساحات، قسمت کوچکی اش رشد و ارادہ او میشود، و این نسبت بہ حقیقت آخرتی خیلی نازل و حقیر است، و بہ خاطر آن حق حیات ہم ہر کسی مانع بشود دفاع از او لازم میشود. بلکہ ہرچقدر حق حیات اقوی و اتم باشد، دفاع و مقاتلہ در برابر او مجازتر است. پس اگر حق حیاتی باشد کہ بہ آخرت انسان برگردد، نہ زندگی ۸۰-۹۰ سالہ، دفاع از این حق بسیار جا دارد. نہ تنها جایز است، واجب است. در نظام حق حیات فردی، کہ ساحات معنوی میشود، گاہی تحققش موکول بہ ساحات اجتماعی است. یعنی یک فرد نمیتواند کمال خودش را بہ دست بیاورد اگر اجتماع ہمراہ نباشد. پس باید حیات اجتماعی تامین بشود. لذا دفاع از ساحات

حیات اجتماعی هم لازم میشود. اینطور نیست که انسان بتواند نتیجه کمالاتش برش مترتب بشود بدون اینکه نظام اجتماعی باشد. وقتی بحث ادیان مطرح میشود، در نظام ارتباطی، بسیاری از اش موکول بر نظام اجتماعی است. لذا دفاع از این به عنوان حق فطری جایز و حتی لازم است.

در وسط ایشان بحثی را مطرح کردند که تشریع جهاد هم مراتبی داشت. کف از قتال و صبر. بعد مقاتله با مشرکین مکه. بعد اهل کتاب. بعد مشرکین به نحو عام. بعد اهل کتاب به صورت عام. تشریع جهاد هم همینطور شده است. این در نگاه توسعه وجود، و شروع از جایی که محکم تر است، اول مشرکین مکه، بعد اهل کتابی که مقید به کتابشان نبودند.

الان در کشوری غیر از ایران که مسلمانان در اقلیتی هستند، اگر مقاتله بکنند، به قیمت نابودی شان منجر میشود. دفاع مراتبی دارد. آخرین مرتبه اش مقاتله است. جهاد و معدن هم میخواهد صورت خودش را در اطراف خودش گسترده بکند. لذا عالم در حالت تاثیر و تاثر در هم هست. اسم مرتبه ای از این قتال است. اینطور نیست که از اول قتال باشد. پیامبر در مدینه تاثیر و تاثر را با صبر ... گاهی دفاع به فرار است. گاهی خود را به عدم تاثیر زدن دفاع است. گاهی میشود به همرنگ شدن با طبیعت. اینها همه مراحل دفاع است، لکن هر جا یکطور ظهور دارد. در نظام انسانی هم دفاع یکطور ظهور پیدا میکند. گاهی تقیه است. تقیه نزدیک است. لکن با علم به این مسئله است. جایی که اظهار باعث میشود اینها به زحمت بیوفتنند و آسیب ببینند و اجتماع دچار خدشه شود، باید تقیه بکنند. تقیه مثل بقیه نشان دادن است. کفوا ایدیکم، دنباله اش اقیموا الصلاة و ایتاء الزکات را میگوید نمیگوید صلاة را بخوانید، میگوید اقامه صلاة کنید. یعنی یک حرکت جمعی انجام بدهید که در یک مرتبه دیگر این خودش دفاع است. لکن دفاعی است که دارد استحکام ایجاد میکند. از درون مسلمانان محکم بشوند. اگر در صدد بر اندازی بر آمدند، قدرت دفاع مقابله ای باید داشته باشند. خود این دفاع مراتبی دارد. منصرف نیست مستقیماً به مقابله. همچنانکه در ظهورات ظهورات مختلفی داشت. همچنانکه مومنین جایی که بخواهند اثر بگذارند، باید در قله ها قرار بگیرند. در نظام علم در قله باشند، در نظام اخلاق در قله باشند. در نظام مدیریتی در قله باشند. لذا اگر کسی از حضرات اجاز میگرفتند که فلان جا فلان مسولیت را پیشنهاد داده اند، نفی نمیکردند حضرات. به شرطی که گره گشایی داشته باشد و ظاهرش را هم مثل همانها نشان بدهد. حتی گاهی حضرت میگفتند احکامی که باید انجام بده مطابق احکام آنهاست. تا محفوظ بماند. این یک نوع دفاع و مقابله است. لکن این مقابله قتالی نیست. پس ما اگر مقابله را بهش رسیدیم با آن سیر زیاد... حقیقتش این است که در نظام عالم آنچه دارد محقق میشود، همه اش گستره وجود انسان است. انسان گسترش یافته است. لذا تمام

این‌ها قابل تحلیل است برای انسان. در حینی بعد حین، یا بعض احیان بعضی از این‌ها نمود دارد. گاهی ذم است و گاهی مدح است. گاهی انسان به تسامح و وادادگی تبدیل میشود، تهاجمش میشود تدافع. اما یک وقف فعال است، و فعالیتش عمل تدافعی است. وقتی جهاد واجب میشود، قبلش خیلی‌ها میگفتند چرا نمیشود. اما وقتی میشد بعضی میگفتند ما اقلیتیم. اقلیت در حدی باشد که قیام نکنند از بین میروند، لزومی ندارد. اما اقلیت اگر استحکام روابط پیدا کرده اند، میتوانند حفظ بکنند، هرچند ممکن است آسیب ببینند، لازم است.

وقتی پیامبر در مدینه حاکمیت تشکیل دادند، دشمن چند برابر بود، اما این‌ها مامور به جنگ بودند. بعضی میگفتند ما اقلیت هستیم. نباید بجنگیم. بحث اجتماع تشکیکی است. خداوند انسان را بگونه‌ای خلق کرده که نیاز به غیر دارد. تجهیزاتی داده است که با ارتباط با غیر به کمالش میرسد. اقلش نکاح است. اگر فردیت بود، نظام نکاح غلط بود. مراتب اجتماع داریم. اصل حیثیت اجتماع، قوایی قرار داده شده که این قوا کمالش به همین آغاز از نظام اجتماعی است. لذا انسان از پدر و مادر به دنیا می‌آید. همین اجتماع است. در سیر حرکتی‌اش با اجتماع مرتبط است. باید ازدواج بکند، باید فرزندان بشود. گزینه درونی‌اش اسوق میدهد. در نظام ورعی. حتی بسیاری از کمالات. این همه روایات و آیات در نیاز به دیگران و رفع نیاز به کمال میرسد. توحیدی که در اثر کثرت ارتباط ایجاد میشود، بر اساس نظام اجتماع است. نظام اجتماع لازمه‌اش حکومت نیست. اما حکومت عالترین حالت اجتماع است. وقتی با حاکمیت همراه میشود، بالاترین مرتبه تحقق کمالات محقق شده است. لذا خیلی از انبیاء در دوران نبوتشان موفق به ایجاد حاکمیت نشدند، اما اجتماع محقق شد. ارسال رسولان و ارسال کتب لازمه‌اش اجتماع است. برقرار کردن رابطه‌ها. انبیاء با این همه عظمتان فدا شدند. ادیان الهی که اینقدر اجتماع درشان پررنگ است، دفاع از اجتماع هم از حقوقشان است. ایجاد حاکمیت لازم است بر مردم. اما آیا اجتماع فقط با حاکمیت محقق میشود؟ نه. کمالاتش بدون حاکمیت هم امکان پذیر است. اما فصل اخیرش به حاکمیت است. همه انبیاء درصدد بودند؟ بله. مقاتله هم داشتند؟ به. برای بعضی به اتمام حجت بوده. گفتمان سازی و بیان مسائل بوده است.

دفاع مراتب دارد و اجتماع هم مراتب دارد. عالترین مرتبه دفاع میشود حاکمیت؟ دائماً ملا و مترف در مقابل انبیاء بودند. منتها درگیری بعضی در حد مظلومیت بودند. لذا خط هدایت را توانستند حفظ کنند. همیشه حق طلبی بوده. خود این جهاد بوده. منتها با قتال نبوده. با کفو ایدیکم بوده است. در دورانی که محدود بودند امر به اقیما الصلاة و اتوا الزکاة قطعی است. این اجتماع میخواهد. در دوران ان مکناکم فی الارض

هم کارشان اقامه صلات و ایتاء زکات است. اگر اینها حاکم بشوند، اقاموا الصلاة آتوا الزکاة. این حالت اجتماعی در هم سرایت دارد.

این بیان خوبی است که اقاموا الصلاة هم در مظلومیت است و هم در حالت تمکین ارض.

حالت اجتماعی برقرار است. فردی نیتس. اگر قدرت نبود تبدیل نمیشود به حالت فردی. میشود حالت اجتماعی غیر حکومتی. زمینه سازی حاکمیت است. این نگاه در دین باعث میشود که هر کسی الان در اقصی نقطه عالم باشد. باید جهت گیری شان حاکمیتی باشد یا نه؟ باید باشد. آیا روابط اجتماعی شان در اوج قوت باشد؟ بله. آنها دگر قصد قتال نمیکند. اما قصد گسترش گفتگویشان را میکنند یا نه؟ باید تبلیغ بکنند. این حق حیات است. این میفهمد که بقیه ای که قائل نیستند، حتی انکار و مقابله میکنند، باید گفتگو بشوند. این نگاه فطری است که انسان ها یک حقیقت واحد هستند و اگر گوشه ای از آن آسیب دیده باشد، و حیات فطری اش را گم کرده باشد، به لهو و لعب مشغول باشد، بی وظیفه نیستند دیگران.

اولین مراتب قتال گفتگو است. نبی گرامی اسلام گفتگو میکردند اول جنگ. معلوم بشود که طرف مقابل حرف را شنیده و قبول نکرده.

در مرتبه اول اقامه دین است. در مرتبه دوم اخلاص در دین است. اخلاص مرتبه ضعیف را به جلوتر تر سوق میدهد. اقامه گاهی با قتال نیست. سوق دادن جامعه دینی هم دفع از حق فطری است. اما اینجا مقاتله راهظ نیست. پس مدافعه از حق فطری لازم است. لکن دفاع در اینجا رشد کردن است. دلسوزی کردن است. اقامه اخلاص راه خودش را دارد. با اهل کتاب به روشی. با اهل اسلام به روشی. پس این یک نگاه کلان است. دیگر اختصاص ندارد که نظام اسلام را شامل نشود. اقامه در دین تا در عالم دنیا هست برداشته نمیشود. انسان باید بقیه را هم به سمت بالاتر دعوت کند. خود هم باید حرکت بکند. لذا امر به معروف و نهی از منکر اقامه اخلاص است. در درون رابطه اسلامی عنوان امر به معروف و نهی از منکر میدانند. بعضی جهاد را این میدانند. بعضی از بزرگان مستند به امر به معروف و نهی از منکر...نه فقط امور حسبه. میگویند امر به معروف و نهی از منکر حاکمیت منکر را روشن میکند. اگر طاغوتی حاکم باشد، دفاع از این حق لازم میشود. امر به معروف مراتبی دارد. از تغییر با ملائمت شروع میشود. تا جنگ هم کشیده بشود.

پس امر به معروف و نهی از منکر مراتب دارد. گاهی باید یک عضو را قطع کرد. برداشت. اگر کسی خواست آسیب به اجتماع بزند و مسری بشود، هر قانونی این را مجاز میدانند. تکوین هم همین کار را کرده است. فرد مریض کناره میگیرد تا از بین برود. حیواناتی که میخواهند بمیرند به جاهای دورتر میروند، تا سرایت رخ ندهد.

و هو القتال لإقامة الإخلاص في التوحيد

همه باید به توحیدی منجر بشود که تا نبوت و امامت جلو می آید. لذا اگر در بعضی از روایات وارد میشود که فتنه در زمان ظهور حضرت شدید میشود، برای این است که اقامه اخلاص در دین میخواهد محقق بشود. اقامه اخلاص نفی کردن چیزهای مختلفی است.

وظیفه ما این نیست. آن مسئله فتنه را شدید میکند.

قال تعالى: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ

القرآن، ج ۲، ص: ۶۷

لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ:»

این نتیجه ای است که خداوند محقق خواهد کرد.

الصف- ۹، و أظهر منه قوله تعالى: «وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا

عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ:» الأنبياء- ۱۰۵،

ان الارض، یعنی الارض، همه ارض را. نه گوشه ای از ارض. نه صالحین به حکومت میرسند. اگر کسی تعبیر کرد که ان الارض يرثها عبادي الصالحون، اگر کسی گفت ارض یعنی ارض قیامت، مثلاً نورانیت صالحین در برهه ای..

مرحوم علامه میفرمایند هر جا فرض یا کتب آمد، یا فرض تکوینی است و یا فرض تشریعی. کتب علیکم القتال. قصاص. صیام. یا فرض تکوینی است. نظام وجود به این منجر خواهد شد. آن هم یک وجود و فرض است.

قتال گاهی جنگ عمومی است و گاهی فردی است. در بعضی موارد گفته اند کسی که فلان کار را میکند بکشیدش. به ما اذن جهاد بدون تبیین نداده اند. این قتال تشکیکی در مقابل

حضرات هم در صدد این بودند که اگر در گوشه ای هم اقامه صلات میشود.... حتی در روایات هست که ددر اگر در گوشه ای عالمی هست، باید مردم به همانجا مراجعه کنند. نه به امام کافر. یعنی نباید او مرجع تو باشد. استناد کرده اند به این روایات. باید نسبت به نظم طاغوت کافر بشوید. بله، اگر از بین دن آن نظم به نابودی کامل محقق بشود، بله لازم نیست. اینکه لابد للناس من امیر بر او کافر، نه اینکه کاری نکنید. از این بدتر نشود. اگر یک مرتبه از این بهتر میتوانید بکنید، آن لازم نیست. این اعمال مقید به تبیین نیست.

من دستوری که میگیرم از عقلم است. او اعلم است در این نظام. اگر دست بخواهد خودش تصمیم بگیرد، دیگر خراب میشود نظام.

همه با هم تنظیم میشوند برای نظامی که جلو هجوم نسبت به این فرد را بگیرد.

اگر خداوند طالوت را بر قوم بنی سرائیل... گفتند ملکی قرار بده، گفتند این از طائفه لاوی نیست. حاکمیت در لاوی بود و نبوت در فرزندان یوسف. گفتند از فرماندان لاوی نیست. لذا خداوند زاده بسطة فی العلم و الجسم. یعنی ه ماز جهت عقلانی و حکم یدر اوج است، لذا شرط ملک بودن را زیادت در علم و جسم میداند. جسم یعنی قدرت اجرا دارد. ضعیف النفس نیت. ملک باید در عین عالم و بودن شجاع و جسور و قوی باشد. این شرط را قرآن ذکر کرده ست. این میشود عقل آ» لشکر و جمع.

اگر شما مسلمانی را جایی کشتی و باعث شد جای دیگر مسلمانان تحت فشار قرار بگیرند، این درست نیست. کی باید تشخیص بدهد؟ عاقل اینها. نظام ولایت فقیه که الان ما به عنوان یک نظام سیاسی پیشنهاد دادیم، یک نظام فطری است. اینکه مدیر عالم متدینی باشد... این تابع عاقل بودن که عقل است، در نظام فطری و وجودی کاملاً قطعی است. در نظام بدن همه تابع عقل هستند. عقل در آنجا میشود اعلم جسور و شجاع. اعلمی که در علمش اقوی است. زاده بسطة فی العلم و الجسم. گفتند اصل و نسبت مربوط به ما نیست، طالوت گفت که اصل نسب ربطی ملک شدن ندارد.

و أصرح منه قوله تعالى: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيَبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا:» النور- ٥٥، فقوله تعالى: يَعْبُدُونَنِي يعني به عبادۃ الإخلاص بحقیقة الإیمان بقرینه قوله تعالى: لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا، مع أنه تعالى يعد بعض الإیمان شركاً، قال تعالى: «وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ:» يوسف- ١٠٦، فهذا ما وعده تعالى من تصفية الأرض و تخليتها للمؤمنين يوم لا يعبد فيه غير الله حقاً.

جلسه ۳۲۰ ۹۴/۹/۱ فایل ۱۵۱۱۲۲

مبدأ فطری بحث جهاد را که همه عالم را پر کرده و دفاع از حق حیات محسوب میشود، انجام شد. بحث جدیدی نسبت به اسلام نیست. بلکه در دایره انسان هم اختصاص ندارد. بلکه به حیوان هم اختصاص ندارد. همه هستی طالب بقای خودشان هستند و در مقابل شکسته شدن و از بین رفتن و امحاءشان دفاع دارند. لکن در جمادات شکسته شدن صورت جمادی است. در نباتات رشد و کمالاتش است که مانعیت ایجاد بشود

مقاومت میکند. در مورد حیوان مانعیت نسبت به حساس متحرک بالاراده بودنش است. شیر را در قفس بیندازند احساس میکند امنیت و حیاتش به خطر افتاده است. همچنین پرنده. همچنین در نظام انسانی. در نظام انسانی همانطور که نظام دنیوی اش دفاع را لازم می آورد مثل حیوان... یک حیوان وقتی فرزند دارد شجاعتش خیلی عظیمتر میشود. از محدوده تملکش و خانه اش دفاع میکند. حتی اگر بداند زورش کمتر است، به راحتی تسلیم نمیشود. تا این مرتبه دفاع دفاع حیوانی است. بالاتر این است که در نظام فطری و اجتماعی حقایقی را قائل میشود و حیات روحش را حیات خودش مبینید. هر کسی منع بکند، منع کرده از حیاتش لذا دفاع از آن برای انسان لازم میشود. در ادامه بحث مرحوم علامه بحث را به گونه ای مطرح میکنند که این شبهاتی که مطرح شده است که اسلام در مقابل بقیه ادیان و نبی ختمی به سیف مشهور شده است و سایر ادیان دین صلح بودند و دین نبی ختمی دین سیف است.

آیه قبلی که خواندند، بعضی فکر کردند استخلاف در ارض یک وعده غیبی است و به اعجاز هم میخواهد محقق بشود. ایشان میفرمایند لیستخلفنم، بر اساس سنت اسباب عادی است. یک عده ای باید جای افراد دیگر بیایند. با قتال است. با جنگ است. در زمان ظهور حضرت صحبت از جنگ شده است، این استخلاف میخواهد محقق بشود. این استخلاف به سبب عادی است. به نظام سببیت محقق میشود. جنگ و قتال درش هست. اینطور نیست که به سبب غیر عادی ایشان غلبه کنند.

البته اگر کسی نصرت خدا را در پیش داشت، خداوند هم نصرت میکند او را. پیروز میکند او را و خداوند غالب است. اگر کسی برای اهداف غیر الهی قدم بردارد، دارد که لاغلبن انا و رسل. این را برای خودش نوشته است. که این غلبه محقق خواهد شد. این غلبه که محقق خواهد شد، در بعضی احیان و ازمان این بوده که حق زنده بماند. اما در بعضی از احیان این است که استخلاف محقق میشود و حاکمیت تشکیل میشود. همان آیه ای که ان مکانهم فی الارض اقاموا الصلاة. غلبه و تمکن بر زمین هم پیدا میکنند.

و ربما يتوهم المتوهم أن ذلك وعد بنصر إلهي بمصلح غيبي من غير توسل بالأسباب الظاهرة لكن ينافيه قوله: لَيْسَتْخُلِفَتْهُمْ فِي الْأَرْضِ، فَإِنِ الاستخلاف إنما هو بذهاب بعض و إزالتهم عن مكانهم و وضع آخرين مقامهم ففیه إيماء إلى القتال. معلوم میشود یک عده باید بروند و یک عده باید بیایند. این خود به خود محقق نمیشود که. رفتن و آمدن در سنت الهی با غلبه است. با قدرت است. اگر غلبه و قدرت هم میخواهد محقق بشود، قاهریت حتما قتال همراهش هست. در روایات هم هست که در آخر الزمان قتال محقق میشود تا قاهریت محقق بشود. آن قتال لازمه هایی دارد.

اولینش سلامت خود انسان است. باید پیزوری نباشد. سلامت بدن که لازم است. هرچند همه جنگ ها فیزیکی نیست. اما سلامت بدن هم لازم است. به عنوان یک سرباز باید دنبال سلامتی خودمان باشیم.

علی أن قوله تعالى: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ، يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ:» المائدة- ٥٤،

آنقدر در جهاد قوی هستند که هیچ لومه لائم و سرزنش سرزنش کننده اینها را سست نمیکند. شما کم هستید. آنها زیادند. اگر بخواهند زراد خانه شما را یک روزه از بین ببرند. کدخدای جهان کاره است. ما چه کاره ایم. یک کشور ضعیف مادی نسبت به کدخدا باید کنار بیاید دیگر. در نگاه مادی اینطور اس تدیگر. اما اگر ما اهم همین محاسبات را بکنیم، قابل ملامتیم. ما که به خداوند معتقدیم. این حرف حرف صاحبان اعتقاد به خداوند نیست. آن زمان که بسیار ضعیف تر بودیم، مقابله کردیم. آنها امروز ضعیفترند. شکست های مختلفی را تجربه کرده اند.

- علی ما سیجیء فی محله- یشیر إلى دعوة حقة،

این دعوت حقه ای را اشاره میکند. این یشیر الی دعوة حقة و نهضة دینی. آیه میگوید اگر شما پای کار نایستید، هر کدام برگردید از این دین و اعتقاد، خداوند که فقط شما را ندارد. خداوند تبارک و تعالی دستش باز است. یاتی الله بقوم. اشاره میکند به سلمان که از قوم او کسانی می آیند. یحبهم و یحبونه. اینها رابطه شان چگونه است؟ هم خدا آنها را دوست دارد و هم آنها خداوند را دوست دارند.

روابطشان با مومنین کاملاً متواضعانه است. با خشوع است. اعزة علی الکافرین. آنچنان نهیب میزنند که ماستشان را کیسه میکنند. آقا وقتی نهیب میزند میترسد ایشان. امام که نهیب میزد میترسیدند. جناب نصر الله که صحبت میکند، خود یهودیان میگفتند ما صادق میدانیم. این عزت مومن است.

و نهضة دینیة ستقع عن أمر إلهی و یؤید أن هذه الواقعة الموعودة إنما تقع عن دعوة جهاد.

دعوت مراتب دارد. یک مرتبه اش هم به اوجش میرسد میشود دعوت جهادی. حرف هم مراتب خودش را دارد. البته به مراتب جهاد هم میرسد.

و بما مر من البیان يظهر الجواب عما ربما یورد علی الإسلام فی تشریعه الجهاد بأنه خروج عن طور النهضات الدینیة الماثورة عن الأنبیاء السالفین
اینکه متوهم بگوید نهضت های دینی هیچ کدام اهل جهاد نبودند

فإن دينهم إنما كان يعتمد في سيره و تقدمه على الدعوة، و الهداية فقط ابلاغ بوده است. الان هم بعضی مطرح میکنند. کار انبیاء فقط ابلاغ بوده. قیام و اقامه نبوده. فقط دعوت بوده. به بقیه اش کاری نداشتند. اگر هم نبی از انبیاء به نبوت رسیده است، به خاطر نبوت نبود. دیدند مدیریتش هم خوب است. نه اینکه قیام و اقامه جزء شئون انبیاء باشد. حرف هایی که امروزی ها میزدند تا دین را از حالت اجتماعی جدا بکنند و سیاست و دیانت را جدا بکنند. شیطان میگوید دین ساحتش مقدس تر از آن است که به سیاست و حکومت آلوده شود. گول نخورید ها. مریدهای آدم گاهی دوست دارند که آدم حرفی از سیاست و حکومت نزند. در مسائل سیاسی دخالت نداشته باشند.

فکر میکنند اگر کسی آمد در ساحت دفاع از حکومت و دین، میگویند آخوند سیاسی است. اهل دنیاست. گول نخوریم رفتیم در این ساحت ها مردم اینطور میپسندند، ما هم اینطوری بشویم. الان دفاع از حکومت از اوجب واجبات است. در قم کنفرانس میگذارند، اینکه آیا نافرمانی مدنی آیا صحیح است در حکومت اسلامی یا نه.

اینطور نیست که حکومت را آنقدر مهم کنیم. این نافرمانی مدنی در حکومت اسلامی را دارند طئوریزه میکنند. در حالی که امام میفرمودند تضعیف نظام. میگویند حق افراد ارجح است از حاکمیت و نظام. اگر تعارض بین این دو حق بشود حق افراد باید احقاق بشود. هرچند به قیمت تضعیف نظام بشود. در کشور خارجی بزنند هو میکنند. اما در نظام اسلامی این را میگویند. اسمش میشود دموکراسی. بارها شده است به من گفته اند شما خیلی آدم خوبی هستید، اما حیف که به مسائل سیاسی وارد میشوید. خب به درک. وظیفه من دفاع است. من دفاع نکنم که یک عده نبرند. ما برای مردم خودمان را نمیخواهیم نگه داریم. حواسمان باشد گول نخوریم. هرچقدر سن آدم بالاتر می آید، مرید آدم بیشتر میشود. مرید که زیاد میشود مریدان به آدم خط میدهند. جهت میدهند. فرزندان جهت میدهند. سن که بالا میرود انسان محتاط میشود. بعد دنبال این خط ها میرود. هرچی آدم جلوتر میشود میل ها در وجود انسان شدیدتر میشود.

دون الإكراه على الإيمان بالقتال المستتبع للقتل و السبي و الغارات،
در آن دین ها اینها نبوده است.
و لذلك ربما سماء بعضهم كالمبلغين من النصارى بدین السيف و الدم و آخرون بدین الإكراه و الإكراه!.

اینطوری نامیده اند اسلام را. جوابش معلوم شد که تمام انبیاء قیام داشتند. منتها برای بعضی از انبیاء با وجود مردمی که بودند همراهی نکردند، امکان قیام و حکومت محقق نشد. در ضعف بین مردم بودند. مردم پشتیبانی نکردند. باید حدی از نصاب برسد. اما در مرتبه ای که توانستند انبیاء، قیام کردند.

و ذلك أن القرآن يبين أن الإسلام مبني على قضاء الفطرة الإنسانية فطرت بر این بود که اقامه توحید دفاع از حیات انسان است. حق فطری است. دفاع از حق حیات. دفاع از حیات فطری دفاع ازش لازم بود. تا حیات توحیدی اجتماعی محقق نشود حق حیات من محقق نمیشود. اعمال نمیشود. حق حیات من با نظام اجتماعی و حاکمیت توحید محقق میشود. لذا اسلام همه را دعوت کرده است به این حاکمیت. لکن با حفظ مراتبش. ابتداء کفوا ایدیهم و اقاموا الصلاة. اول باید نیرو سازی کرد. بعد که به یک مرتبه ای رسیدند، میتوانند بگویند حاکمیت توحید را میخواهیم.

در پاسخ: حاکمیت و اجتماع و فرد سه چیزند. ما در عین اینکه برای فرد اصالت قائلیم، لکن... به کتاب جامعه و تاریخ، به قسمت جامعه اش مراجعه کنید. اقوال مختلف را شهید مطهری آورده اند. در جلد ۴ مرحوم علامه آورده اند. در جلد دو هم در ادامه می آورند. آیا اصالت با فرد است. یا با اجتماع است. چه باید کرد؟

در پاسخ: مرحوم علامه میفرمایند که اگر اسلام نبود، اصل تولد مسیح در مسیحیت محل بحث بود. آیا افسانه است یا نه. اصل توحید و اقامه توحید را فطری میدانیم. لکن برای اخلاص در دین بحث است که قتال لازم است یا نه. الان داریم اصل توحید را اثبات میکنیم که میشود برای قتال کرد. برای این هم بیان آوردند. اما بیش از این را نه. حتی اهل کتابی که همین مقدار توحید را اگر قبول بکنند نزاع نداریم. مگر اینکه انکار داشته باشند این مقدار را. یا اینکه تحریف کرده باشند. در صفحات دیگر تایید میکنند که کسانی که توحید را قبول میکنند دعوا نداریم. اما اینکه اخلاص در دین کجا به قتال میرسد بحثی است جدا و الان هم واردش نشدیم و ادعایی هم در موردش نکردیم.

التي لا ينبغي أن يرتاب أن كمال الإنسان في حياته هو ما قضت به و حكمت و دعت إليه، این ضمیر ها به فطرت بر میگردد

و هي (فطرت) تقضي بأن التوحيد هو الأساس الذي يجب بناء القوانين الفردية و الاجتماعية عليه،

برای حیات فطرت انسان حکم میکند به توحید

و أن الدفاع الميزان في تفسير القرآن، ج ۲، ص: ۶۸

عن هذا الأصل بنشره بين الناس و حفظه من الهلاك و الفساد حق مشروع للإنسانية حق مشروع انسانی است. نه حق مشروع فرد.

يجب استيفاؤه بأي وسيلة ممكنة، و قد روعي في ذلك طريق الاعتدال، راهش را هم بیان کرده که راه اعتدال است.

فبدأ بالدعوة المجردة و الصبر على الأذى في جنب الله، ثم الدفاع عن بيضة الإسلام
اول صبر، وقتی صبر محقق شد و اجتماعی از مومنین تشکیل شد، این عده مومن، دفاع از حاکمیتشان در محدوده خودشان میشود جهاد در این مرتبه. ببینید چقدر عقلایی است. با سیستم امروز هم سازگار است. اول تبلیغ. تبلیغ را که کسی منع نمیکند. آن هم تبلیغ فطری. بعد دفاع از حق این جمع در جایی که جمع هستند. از مشرکین مکه به خاطر اینکه از خانه هایشان اخراج کرده بودند. گفتند شما میتوانید به خانه هایتان برگردید. دفاع کنید از کشور اسلامی تان. این دفاع کاملاً عقلایی است. وقتی جمعیتی پسندیدند و حکمی را انتخاب کردند، دفاع از حیطه خودشان فطری است. و نفوس المسلمین و أعراضهم و أموالهم،

دفاع ابتدایی برای این است. حق انسانی که ضایع شده است. دفاع ابتدایی بعد از این است که تبلیغ بکنم، موانع را بردارم، اینها نگذارند، بعد. ما ندای فطری خودمان را با تبلیغ توسعه میدهیم و بعد دفاع میکنیم از محدوده ای که قبول کرده اند اسلام را. در پاسخ: اصل توحید را تعبدی قبول کردید یا با استدلال عقلی؟ اگر با استدلال عقلی قبول کردید.... اینکه انسان رابطه فطری را دارد ثابت است. استدلال عقلی داریم بر نظام فطری. برای هر کسی میگوییم اینطور هست. استدلال بین است. استدلال های بین فطری داریم. لذا جزء حقوق فطری انسان هاست. طالب این بوده اند. اگر هم گاهی ارباب متفرق گرفته اند، لیقربونا الیه زلفی است. همه انسان ها توحید را طالبند. هیچ کس نحوه وجودش را به کثرت نمیبرد مگر با غفلت.

اما اینکه توحید چطور دفاع ازش در نظام اجتماعی می آید، به خاطر این است که حقوق من هم استیفاء نمیشود اگر جامعه توحیدی نباشد. منتها با مراتبش. تبلیغ، گسترش دادن دین. بزرگ کردن نظام دین.

در قتال ابتدایی هم اول نظام تبلیغ است. اگر نگذاشتند، حاکمیتشان نگذاشتند....

ما الان به مقداری که دین را داریم عرضه میکنیم، گرایش به دین دارد محقق میشود. افرادی به دین گرویدند، دفاع از حق آنها در حاکمیت توحید لازم می آید یا نه؟

جلسه ۳۲۱ ۹۴/۹/۲ فایل ۱۵۱۱۲۳

ایشان داشتند میفرمودند فطرت انسانی حاکم است بر اینکه دعوت میکند....
حضرت آیت الله جوادی هم بیاناتی را چیده اند و دسته بندی کرده اند. این جلسه بحث جهاد تمام نمیشود ادامه دارد. بعضی از آیات دیگر هم که این بحث را مطرح کرده اند، بعضی اش را میخوانیم. بحث جهاد ابتدایی باید از نگاه یک انسان غیر مومن هم توجیه پذیر باشد. از منظر یکی انسان مومن با دیدن نقل توجیه میشود. شبهه و شکی برایمان نیست. اما اگر بیان فطری بخواهیم برایش بکنیم، باید آن بیان فطری خیلی گویا باشد و دسته بندی شده باشد. با آنچه که به عنوان برداشت های غلط مطرح میشود، باید جوری باشد که پاسخگو باشد و قدرت منازعه و مقابله داشته باشد و عقل پسند باشد. فطری باشد. هرچند این بیانی که ما داریم نه به این بیان که مردم پسند باشد. فطرت پسند باشد. مردم پسند، ممکن است به خاطر اعوجاجاتی که بین مردم ایجاد شده است، در اثر کثرت و عادت عیب و غلط تبدیل به یک امر غیر قبیح میشود. اینجا نه. داعی نداریم ک هر حرف فطری را بگوییم همه مردم، اکثریت مردم بهش رای میدهند. نه. اینطوری نیست. قرآن میگوید اکثرهم لا یعلمون. کثرهم لایعقلون. اما فطرت مخاطب است. فطرت اگر برانگیخته بشود جواب میدهد. هرچند بعدش همراهی نکند. اما میتوانیم احتجاج کنیم. ممکن است فطرت ها آنقدر همکاری نکنند که برای احقاق حق قیام هم بکنند. چنانچه همه متدینین هم تا قتال پای دین نمی ایستند. بسیاری از این مسائل به صورت قطعی است. ما در مصداق اشکال داریم. حقوق بشر که حق هر انسانی میاند، دفاع از حقوق بشر را ضروری میدانند. ممکن است ما اختلاف داشته باشیم که بشر این است یا آن است. حق این است یا آن است. اما اصل دفاع حقوق بشر مشکلی نیست. این را اصل عرفی ارتکازی میدانند. حالا اگر غلط برداشت میکنند یا عمدا غلط برداشت میکنند، این اصل ثابت است. اگر کسی بخواهد بغی بکند، نمیپذیرد. ما باید توجیه فطری و عقلانی داشته باشیم که هر کسی با نگاه فطری نگاه بکند بگوید صحیح است. این باید تفکیک شده باشد. بنائمان براین نباشد که اگر حرفی را بیان کردیم و فطری بود همه بپذیرند. انبیاء هم بیان میکردند اما اکثریت نمیپذیرفتند.

فطرت در نگاه اولیه بله. اما بعضی از امور فطریه خیلی اولی است. اولی بودنش باعث میشود همه بفهمند. بعضی اولی است همه میفهمند. بعضی توجه ثانوی میخواهد. علم به علم میخواهد. با دور شدن از فطرت این فهم ها گنگ میشود. قبلا دروغ را زشت میدید. اما الان آنقدر عادت کرده که دروغ را زشت نمیداند.

در یک رتبه هایی فطرت اثرش را آشکار میکرد. اما الان دیگر آشکار نمیکند. از بچگی آنقدر به دروغ عادت کرده است که دروغگویی زیرکی است. در زمان حضرت امیر نیرنگ سیاست بود. اعتراض میکردند که چرا شما نیرنگ نمیکنی. خلافتش نگاه فطری میشود کان. اما مبدئیتش اینطور نبوده است. هر کسی در مبدا با نیرنگ و دروغ مخالف بوده. لذا برار برگرداندن اینها همه یکطور نیست. بعضی با یک حادثه است. بعضی با یک بیان است. بعضی را باید کشت. ختم الله علی قلوبهم است. بعضی تنبیه میخواهند. این کسی را که باید کشت، گاهی میفهمد و انکار میکند. لکن گاهی هم دیگر نمیفهد. این بدتر از کسی است که جهل مرکب دارد. امکان فهم ندارد. آنقدر این عادت درش جلوه کرده و شدید شده است. حد فهم و شعورش تا این حد تغییر کرده است. این هم ختم الله. آن ختم الله لعناده، این هم ختم الله لبعده عن الحق و عادته بالباطل. خیلی از مردم ساده که بر عاداتهای غلط جاهلی شکل گرفته اند، مگر میشود بهشان فهماند. اما این عمومیت ندارد. با ید تلنگر بیدار میشوند. اکثریت بالاتفاق مردم عرضی است. عده ای عناد است. عده ای عناد ندارند، اما برگشت پذیر نیست.

آنها میگویند اسلام جنگ طلب است. بر خلاف بقیه ادیان. پیامبر اسلام پیامبر سیف است. ما گفتیم قطعاً اینگونه نیست. بحث عمومی است بحث دفاع. این موضع دفاع را متفاوت میکند.

در دفاع فردی حل میکنیم. بعد هم در عرصه اجتماعی. حقوق بشر. سازمان ملل و ... برای این تشکیل شده اند که دفاع کنند از حقوق بشر در عرصه اجتماعی. آنها میخواهند نشان بدهند ما در مفهوم با آنها مختلفیم. ما در جواب این شبهه میگوییم این اصل کلی است. همه داریم. این شبهه از ما مرتفع میشود. شبهه دیگر این است که هر کسی میجنگد به چه جهتی میجنگد. ما اولاً سوال به سوال همراهی نکنیم ببینیم تا کجاست. تمام شبهه ای که مستشرقین به ما میزنند این شبهه است. این شبهه را نمیکند که همه اهل جنگیم، اما موضوعاتمان محل بحث است. هر کسی به ادعا که نمیتواند بگوید این حقوق بشر است. باید اثبات بکند. همه د ر نگاه اول، موجه بودن علت جهاد یا دفاع، همه در یک رتبه زیر سوال میرویم. بد دفاع از این بر منطقی که منطق غالب است توجیه ایجاد میکند. اگر مراتب سوال را دقت نکنیم، از اول باید در موضع تدافعی برخورد نکنیم. اما اگر موضع را بسط دادیم، میبینیم که سوال عمومی

است. میبینیم همه مورد سوالیم. آن وقت باید دید منطق های جواب کدام فطری تر است.

اما از اول برویم سراغ این سوال که توجیه بکنیم جهاد ابتدایی را، این سخت ترین راه است. ما اهل جنگ و جهادیم، حالا میخواهیم توجیه کنیم که چرا. اما اگر گفتیم جنگ و جهاد را همه قبول دارند. حقوق اجتماعی را هم همه قبول داریم. این را هم همه قبول داریم. تا این مرتبه وقتی جلو می آییم که حق اجتماعی حق مسلمی است. بعد میگوییم کدام حق اجتماعی است که قتال را میطلبد. اینجا منطق گفتگو ها میشود. در قیاس و ارزیابی این دو منطق است.... هی باید پاسخ بدهیم. پاسخگویی تمامی ندارد. هی سوال دیگری ایجاد میشود. اما اگر سوال را از مبداءش شروع کردیم، بگوییم شما چرا دارید؟ این نوع ارتباط را اگر ایجاد بکنیم کار خیلی ساده تر میشود. ما اول این مسئله را حل بکنیم. مقدمات بحث روشن بشود. آنها با زرنگی و زیرکی ما را انداخته اند در موضع تدافعی. جنگ طلبی را مذموم نشان داد هاند. ما هم باید بگوییم جنگ طلبیم، لکن به این دلیل. ما هر جور دفاع بکنیم، اصل جنگ طلبی را میگویند مذموم است. باید بگوییم جنگ طلب هستیم. اگر بگوییم اهل قتال هستیم، هر دفاعی بکنی محکومی. اما ما موضع مسئله را درست کرده ایم. اگر کسی بگوید من اهل دفاع نیستم از زمره عالم وجود خارجم. هیچ قوم و قبیله اجتماعی نیست که مجوز دفاع از حقوق جمعی را ندهد. حالا میشود موضعی که منطق هایمان را برای جواب باید توضیح بدهیم. چه عناوینی دفاع از جمع را درست میکند. این میشود نزاع در مصداق. نزاع در مصداق خیلی ساده تر است تا نزاع در مفهوم. اینطوری مراتب بحث خیلی حل میشود. خیلی جواب آسان میشود. ما در عرض بقیه هستیم در اصل مسئله. هیچ تفاوتی در اصل مسئله نداریم. در مصداق ها باید دفاع بکنیم. این مسئله تثبیت بشود. مراحل بحث. بعد دفاع از منطق مصداقی خودمان را باید عرضه بکنیم.

در پاسخ: داور فطرت است. منتها فطرتی که داریم میگوییم، نه اکثریت. اکثریت ندای فطرت نیست. چون ممکن است دور شده باشد از فطرت. اما فطرت او هم زمانی این را میفهمید و اقرار داشت. لذا این نظام فطری ممکن است ستمگران الان بهترین برهان را داشته باشد. اینطور نیست که اگر آمریکا حمله میکند و میکشد، برای دست اندرکاران فکر کنند منطق عقلانی دارد. میدانند که دارند ظلم میکنند. اما برایش دلیل تراشی کرده اند. تا بین بقیه موجه جلوه بدهند. میگویند دفاع از آزادی و حق بشر میکنیم. آیا به قیمت یک میلیون کشته شدن بشر، دفاع از آزادی میشود؟ بله. اگر حق بشر در جایی به قیمت زندان کردن، یک قتال جزئی که اکثریت آنجا در آتش... اما قتالی که به ناآرامی بیشتر و ظلم بیشتر، معلوم میشود این قتال در راه آزادی نیتس. حتی در زمان صدام اینقدر ظلم نمیشد. کشتاری که آمریکایی ها کردند. آن زمان هم این ظلم نبود. او هم

مستبد بود، اما این مقدار ظلم و ستم و نا امنی و وحشت در این کشور نبود. البته سال های مختلف متفاوت است. باید ببینیم منطق آنها کجایش اشکال دارد و منطق ما کجایش قوت دارد.

آنها هم باید دفاع بکنند. اینطور نیست که حق آنها تثبیت شده باشد. او ادعای دفاع از حقوق بشر دارد. ما هم ادعای دفاع از حقوق بشر داریم. اینطور نیست که مدعای آنها ثابت شده باشد و حل شده باشد. با کدام منطق و استدلال؟ با منطق زور که نمیشود. چون من زور دارم منطق من حق است. اینطور که نمیشود. منطقش هم نظام فطرت انسان هاست. اگر ما منطق را ارایه دادیم، فطرت های سالم و کم دور شده پذیرفتند، ولو پای کار نیابند، کفایت میکند. ما نگفتیم اگر منطقمان را ارایه میکنیم اکثریت میپذیرند. اگر این ادعا صادق بود باید انبیاء که می آمدند اکثریت میپذیرفتند. دلالت ندارد که اگر اکثریت نپذیرفتند منطق باطل است. اما این هست که اگر خود ما به عنوان اولین نیروهای مخاطب به این، وقتی میبینیم این منطق را میگوییم صحیح است. نه از باب وحی و نقل. ما وقتی مخاطب این منطق قرار میگیریم، میبینیم که قانع کننده است و استدلال دارد.

ممکن است در نظام ایمان ما نباشند. اما اهل فطرت هستند. آنها هم منطق را میپذیرند. هرچند ممکن است همراه ما هم نباشند. ما میپذیریم میخواهیم همراهی هم بکنیم. این دو دسته را باید اقلا اقناع بکنیم. اما کسانی که دورتر هستند، ما اتمام حجت میکنیم، اما متوقع این نیستیم که آنها بپذیرند.

در پاسخ: ما مدعی هستیم که حقیقت بشر نظام روحی اش است و بدنش وسیله است. حقیقت بشر را این میدانیم.

آیت الله جوادی بحثی دارند که حق و تکلیف ارتباط متقابل است. خداوند تکلیف میخواهد، در قبالش حقوقی قرار میدهد. آن حقوقی که در قبال تکالیف است، حقوق در قبال تکالیف است. مثل همانطور که گفتیم یا مریم ان الله اصطفاک و ... سه تا تکلیف اقلتی و اسجدی...

آن سه حقی بود که از جانب مریم بود. در قبال این کمالات حقوقی را هم قرا رمیدهد. بین حقوق و تکالیف چه نسبتی هست بحث مهمی است

داریم با اصطلاحی حرف میزنیم که نفی اصطلاح الهی نیست.

مرحوم علامه دارد از حق حیات که یک حق فطری است، میگوید حیات حیات فردی نیست. حیات اجتماعی است. همین تحلیل فطرت که انسان...

داریم با چی حرف میزنیم؟ از تحلیل انسان، برون دینی نگاه میکنیم. میخواهیم مخاطب را فطرت انسان ها قرار بدهیم. آنها از حق طبیعی دارند گفتگو میکنند، ما میگوییم حقوق اولیه را قبول داریم. کسی نفی این را نکرده است. انسان ها ارتکازا به این مقرر

هستند. لذا اصطلاحات فطرت است. بیان فطرت است. این را انکار نمیکنیم. بحث در مصداق است. که تو حق طبیعی را این میدانی. انسان باید آزاد مطلق باشد حتی در هم جنس بازی. حد زدن جایز نیست. چون علتش نیست. از منظر حقوق فطری داریم می آییم. حقوق بشر غلط نیست. لکن حقوق بشری که آنها تعریف کرده اند نه. تعریفشان را قبول نداریم. اگر اصطلاح به گونه ای بود که درش فرهنگ داشت، اگر حقوق را بدون تکلیف میدیدیم... در نظام دینی حقوق با تکلیف است. حقوق بدون تکلیف بازی کردن در زمین دشمن است.

این طلب وجودی برای او یک فرصت و حق است. لذا اشکالی ندارد.

ثم القتال الابتدائي الذي هو دفاع عن حق الإنسانية و كلمة التوحيد و لم يبدأ بشيء من القتال إلا بعد إتمام الحجة بالدعوة الحسنة كما جرت عليه السنة النبوية، قال تعالى: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ:» النحل- ١٢٥، و الآية مطلقة، و قال تعالى: «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ:» الأنفال- ٤٢.

چند تا مثال میزنند که مثال های خوبی است:

و أما ما ذكروه من استلزامه الإكراه عند الغلبة فلا ضير فيه

این اکراه در حین غلبه اشکالی ندارد. این به ما ضرر نمیزند.

بعد توقف إحياء الإنسانية على تحميل الحق المشروع على عدة من الأفراد بعد البيان و إقامة الحجة البالغة عليهم،

یعنی الان در جامعه اسلامی ما، اکثریت یک قانونی را قبول کردند. یک جمهوریتی را قبول کردند. اقلیتی قبول نکردند. قطعاً اگر بخواهد حاکمیت پیدا بکند، عده ای اکراه دارند. اگر بگوییم نباید اکراه باشد. هیچ قانون اجتماعی ای نباید استقرار پیدا بکند. در حالی که همه کشور ها به این اقرار دارند. در جایی که اکثریت هست، اکراه اقلیت اشکالی ندارد. نمیتوانیم بگوییم این خلاف قاعده است. این مقدارش قدر متیقن است. اما اگر اقلیتی بود که این سلطه را پیدا کرد جای بحث دارد.

عند الغلبة یعنی اکثریتی قیام کرده اند. اما عده ای هم ناراضی اند.

وقتی حکومت در مدینه تشکیل شد، یهودیان هم آنجا بودند. خیلی بودند. اکثریت نبودند. حاشیه مدینه بودند. شهر مدینه یهودی نبود. اما اطراف مدینه یهودی بودند.

مرزهای مدینه دست اینها بود. استراتژیک بودند. آنجا دارد میگوید اگر حکومت تشکیل شد، عده ای ناراضی بودند چه کار باید کرد. دارند میگویند این ضرر نمیزند. تا اینجا احياء انسانیت است. اگر احياء انسانیت هم نبود، اکثریت باز هم کار میکرد.

و هذه طريقة دائرة بين الملل و الدول
همه این را قبول دارند و عمومی است. این را هم نباید دفاع بکنیم از خودمان که چرا
این کار را میکنیم. میگویند اقلیت ها تحت ستم هستند. مسلمان ها در خیلی از کشور
ها حق نمایند ندارند. ما خودمان را نباید از اول در کنج رینگ ببریم و بعد بخواهیم
آنجا دفاع بکنیم.

امر به قتال یعنی تهاجمی باشید. دنبال دفاع نباشید فقط. در بیان هم باید تهاجمی
باشیم. در این مسئله با بقیه مشترکیم و در دفع نیستیم.
فإن المتمرّد المتخلف عن القوانين المدنية يدعى إلى تبعيتها ثم يحمل عليه بأي وسيلة
أمكنّت و لو انجر إلى القتال حتى يطيع و ينقاد طوعاً أو كرها.
متخلف نمیتواند بگوید من چون رای ندادم میتوانم نافرمانی بکنم. کسی این حق را
نمیدهد.

اگر توانستند با فشار اولیه جلویش را بگیرند میگیرند، اگر نه تنبیهش میکنند و زندانش
میکند. حتی اگر به قتال بکشد. تا مطیع بشود. گفتار. گفتگو. فشار. شدت. حبس.
گره از بیرون است. گره از درون است.

على أن الكره إنما يعيش و يدوم في طبقة واحدة من النسل،
اگر قوانین درست باشد، مخالفین در دوره کوتاهی مخالفند. نسل که عوض میشود، نسل
بعدی این قانون را میپذیرند.
ثم التعليم و التربية الدينان يصلحان الطبقات الآتية بإنشائها على الدين الفطري و كلمة
التوحيد طوعاً.

و أما ما ذكره: أن سائر الأنبياء جروا على مجرد الدعوة و الهداية فقط فالتاريخ الموجود
من حياتهم يدل على عدم اتساع نطاقهم بحيث يجوز لهم القيام بالقتال كنوح و هود و
صالح ع

نتوانستند قیام کنند. نه اینکه فقط دعوت میکردند.
اگر پیامبر هم در آن شرایط بودند قیام نمیکردند.
فقد كان أحاط بهم القهر و السلطنة من كل جانب، و كذلك كان عيسى ع أيام إقامته بين
الناس و اشتغاله بالدعوة و إنما انتشرت دعوته و قبلت حجة في زمان طرو النسخ على
شريعته و كان ذلك أيام طلوع الإسلام.

میگوید کی عیسی علیه السلام دعوتش گسترش یافت؟ وقتی نسخ عارض شد. قرن هفتم
میلادی تازه شریعت عیسی شروع به رشد کردی کی از علتهايش این است که یهود چون

تبلیغ ندارد. در برابر منطق اسلام قدرت دفاع نداشت، مسیحیت را علم کرد تا مسیحیت در مقابل اسلام بایستد. از قرن هفتم رشد کرده است مسیحیت. عالمانش تصدیق کرده اند. علت های دیگری هم ممکن است در کار باشد. اما این هم یکی از علت های مسئله است. این بتواند بایستد و قدرت داشته باشد. آنجا هم خود عیسی قدرت بر قیام پیدا نکرد. هفت قرن بعد از مسیح علیه السلام مسیحیت قدرت قیام پیدا کرد. علی أن جمعا من الأنبياء قاتلوا في سبيل الله تعالى كما تقصه التوراة، و القرآن يذكر طرفا منه، قال تعالى: «وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَانُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ وَ مَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ إِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ:» آل عمران- ۱۴۷، عده زیادی از ربانیون و اهل الله با اینها به شهادت رسیدند. که اینها نشان میدهد در مقام مقابله بودند. پس این ادعا باطل است که فقط پیغمبر ختمی بوده که در مقام اقامه دین بوده.

و قال تعالى- يقص دعوة موسى قومه إلى قتال العمالة:- الميزان في

تفسير القرآن، ج ۲، ص: ۶۹

«وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ، إِلَى أَنْ قَالَ: يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَ لَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ إِلَى أَنْ قَالَ تَعَالَى: قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ:» المائدة- ۲۴، موسی بهشان میگوید به واسطه وجود انبیاء در شما ملوک و پادشاهی قرار داد. پشت نکنید. اینجا عمالقه هستند. ما زور نداریم. معلوم میشود قومش همراهی نکردند. امر شد. اظهار هم کردند، اما همراهی نکردند.

و قال تعالى: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ:» البقرة- ۲۴۶، إلى آخر قصة طالوت و جالوت. این هم از یک نبی دیگری است. اگر سموئیل باشد یا نبی دیگری. برای ما یک فرمانده قرار بده. با این فرمانده نقاتل فی سبیل الله. ذیل همین آیه است که نسبت به طالوت دارد که زاده بسطه فی العلم و الجسم.

و قال تعالى في قصة سليمان و ملكة سبأ: «أَلَا تَعْلَمُونَ عَلَيَّ وَ أَتُونِي مُسْلِمِينَ»- إلى أن قال تعالى:- «ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَ هُمْ صَاغِرُونَ:» النمل- ۳۷، و لم يكن هذا الذي كان يهددهم بها بقوله: فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا «إلخ»، إلا قتالا ابتدائيا عن دعوة ابتدائية.

این جهاد ابتدایی است. هدیه که فرستادند، فرمود علو به خرج ندهید و تسلیم بشوید. من با یک لشکری که سر و تهش دیده نشود حمله خواهم کرد. این آیات نشان میدهد که قتال بوده. این آیه هم نشان میدهد قتال ابتدایی هم بوده است.

در تاریخ انبیاء، اینها قبول دارند. تمام جریان داوود را قبول دارند. تمام قصه جریان طالوت و ... را قبول دارند. به عنوان تاریخی که قبول دارند بیان کرده اند. تاریخ انبیاء در کتب خودشان هم هست و اقرار دارند. اینها را جزء قوت خودشان میدانند که ما سلطه پیدا کردیم. قدرت پیدا کردیم. اینها را نفی ندارند. لذا جواب مطابق پرسش است.

در جلسه ۳۱۵ خوانده شد. جلو جلو

در این بحث اجتماعی آیات جهاد را از لحاظ اجتماعی میخواهد حل بکند. که اختصاصی به اسلام ندارد. بلکه مبتنی بر نظام فطری است. اصل این مسئله را گیاهان و حیوانات و انسان ها دارند. برای حفظ بقای خودشان تصرف میکنند در اطرافشان. اصل ارتکازی درونی برای همه شان هست که برای تضمین بقای خود، تصرف میکند گیاه در آب و خاک اطراف خودش. حیوان تصرف میکند در گیاه و آب و خاک. انسان تصرف میکند در گیاه و آب و خاک و حیوانی که در اطرافش هست. حتی بعضی از حیوانات تصرف میکنند در حیوانات ضعیفتر. این حق را محفوظ میدانند که به کار بگیرند موجودات دیگر را برای بقای خودشان. اصل دومی هست که هر چیزی که بخواهد مزاحمت ایجاد بکند در مقابل این تصرف او که باعث بشود برای بقای خودش دچار خدشه بشود، دفاع میکند از خودش. لذا دفاع از به خطر افتادن بقاء اصل اولی است. جمادات هم جا دارد. بیانش را بگذارید کنار. از گیاه نگاه بکنید. گیاه به قیمت اینکه گیاهان اطراف خودش ضایع بشوند، سعی میکند که بیاید بالاتر. گیاه دیگر را سعی میکند تا میتواند ازش عبور بکند تا خودش بهره مند باشد. دو اصل شد. بقا و حفظ بقا. تصرف برای بقا با عدوان همراه نیست. گیاه ریشه میدواند در خاک تا جذب بکند. مثل حیوان که میخورد از گیاهان. تنفس میکنند از هوا. این اصل عمومیت دارد. اصل دومی این است که اگر چیزی باعث به خطر افتادن حیات او بشود، ستیز میکند. اصل اولی همیشه لازمه اش ستیز نیست. دار دنیا به خاطر محدودیت مواد و کثرت موجودات دار تزاحم است. بقای صورتی به امحاء صورتی می انجامد. باید یک سری صورت های دیگر فدای بقای انسان بشوند. در نگاه اول فقط تصرف است. در نگاه دوم دفاع مطرح میشود. جایی که میخواهد برخورد بشود، جایی

است که میگوید حق من به خطر افتاده. چون من را دارند محروم میکنند، چون حق خودش را به خطر افتاده میبیند، دفاع میکند. حق دفاع میبیند برای خودش. حق تصرف برای خود میبیند. در نگاه دوم میگوید اگر کسی معارضا بکند با این حق من، با او میجنگم. یک وقت در حیوان جنگیدنش گاهی به فرار است. حشره ای میخواهد صید نشود، خودش را به مردن میزند. این هم جنگیدن است. مار مولک خودش را به مورد میزند، رهایش که میکنند، خودش حرکت میکند. این نوع دفاع برای تکمیل کردن تصرف هست. برای حیواناتی شاخ هست. بعضی حیوانات دندان نیش دارند. در جنگ دفاع بکنند. در حیوانات دیگر قدرت بدنی قرار داده شده. تا نسبت به دیگران زور داشته باشند. هر یک از حیوانات به نحوی. بعضی از گیاهان خار دارند. قدرت دفاع باشد. پس اصل مسئله دو تا حق در اینجا مطرح شد. یک حق این بود که انسان برای بقای خودش حق تصرف دارد. اصل دوم این بود که اگر چیزی با یان حق تصرفش معارضا بکند، او میتواند و در درونش این تعبیه شده است که برای احقاق حق خودش دفاع کند و بجنگد. جنگ کجا قرار داده شده است؟ در دفاع از حق دوم. پس اساس جنگ ها در نظام هستی، در دفاع از حق تصرف است. اگر اینطوری شد، میبینیم که در نگاه انسا ها هم هر انسانی که یا با زور یا با ضعف، هر جهتی که درش ایجاد میشود، به دفاع که برمیخیزد، با نگاه به جهت دوم دارد جنگ میکند.

حتی ظالمی که دارد دیگران را زور میکند، برای خودش این حق را قائل شده که بقای من با سلطه دیگران است. اگر کسی معارضا بکند، من حق دارم با او بجنگم. اگر آمریکا و کشور های جهانخوار برای خودشان حق میبینند، و مردمشان هم مجاز میدانند. ما منافع جهانی داریم. برای منافع جهانی مان، اینها دارند مانع میشوند. چون مانع حق تصرف اولیه ما هستند که بقای ما به او وابسته است، ما حق دفاع داریم. پس هر جنگ تهاجمی مبتنی بر یک دفاع است. پس با این تحلیل دقیق تمام نظام عالم، هر جا جنگ تهاجمی دیده میشود، جنگ تهاجمی مبتنی بر یک جهاد دفاعی است. کسی که دارد جنگ را مجاز میداند برای خودش، یا در حیوانات مجاز میدانند، این جهاد از دفاع از یک حقی نشأت گرفته است. این حق ممکن است واقعی نباشد و ممکن است واقعی نباشد. یا حقی را ادعا کرده است. برای اینکه مجاز نشان بدهد، ادعا میکند که این حق است. با اینکه میدانند حق نیست. بعد به عنوان دفاع از حقش... یعنی همه متمسک میشوند در جنگ به این نوع دوم. هر مانعی که قرار میگیرد حق دارند که برخورد بکنند.

انسان میبیند که حق تصرفش ملازم این است که باید رعایت حدودی را بکند. اگر میخواهد دانه بچیند، باید بکار و آب بدهد و رعایت هایی را هم بکند.

لذا در حق اول تعامل میکند. چه با حیوانات و چه با گیاهان تعامل میکند.

در صید نسل را از بین نمیبرد که سال بعد گرسنه بماند. در نگاه اول تصرف با نزاع همراه نیست. با تعامل همراه است. اما در نگاه دوم که دفاع از این حق تصرف است، تعامل نیست. نزاع است. این بیان خوبی است که مرحوم علامه به عنوان اینکه منشا همه جنگ ها و دفاع ها و قتال ها و تزاخم ها چه میتواند باشد، تبیین خوبی کرده اند. این را با سنت های مختلف انسانی و سنت الهی که در اسلام است. پس این مسئله جهاد و قتال در اسلام اختصاصی به اسلام ندارد. بحث جهاد و دفاع در تدافع قرار نگیریم. که بگوییم چطوری توجیه بکنیم؟ این نظام طبیعی عالم است. چه دینی داشته باشد و چه نداشته باشد، این اصل حق اول و دوم برای همه مسلم است و این معلوم است. اما مصادیق اینکه این چطوری تعریف میشود، ممکن است هر کسی ادعایی داشته باشد. ممکن است در اسلام بگویند بالاترین حق حیات را تحقق توحید میدانیم. هر کسی مزاحم این حق باشد، قتال جایز میشود. این حق فطری انسان است که به سمت توحید حرکت بکند. انسان فقط بدن نیست. این حق فطری انسانهاست. گرایش فطری است. اگر یک عده ای را مشغول کردند و مزاحمت ایجاد کردند، او را از حق حیات و تصرفش باز داشته است. حق تصرفش این است که به سمت تصرف برود. اگر کسی حق حیات را از کسی خواست سلب بکند، جهاد در این راه مجاز میشود تا حق دفاع مجاز بشود.

ممکن است کسی بگوید حق حیات فقط در امور مادی است. بیشتر دلیل میخواهد. ما میگوییم انسان حیات ابدی دارد. هر کسی او را از حیات ابدی اش مانع بشود، در راستای دفاع از حق اول میتواند به دفاع برخیزد. ایشان نظرشان این است که همه جهادهای ابتدایی و دفاعی برمیگردد به جهاد دفاعی. لکن جهاد دفاعی دو نوع است. یک وقت جنگ نرم کرده است. مانعیت را ایجاد کرده برای حیات انسانی. ما لازم باشد برای برداشتن او جنگ سخت بکنیم. این هم دفاع است. اما اسمش میشود دفاع ابتدایی. دفاع از حق تصرفی که بقا را به دنبال دارد. ما تهاجم نداریم. مگر در مقابل جنگ نرمی که او سلطه پیدا کرده است. ما برای جدا شدن از این سلطه باید جنگ سخت داشته باشیم. به خاطر اینکه باید از آن سلطه که ای که دیگری ایجاد کرده است، آن را ایجاد بکنیم.

ما میگوییم کسی حق ندارد که به دیگری اجازه بدهد او را بکشد. اتونازی بهش میگویند. بله. اگر رفت خودش را پرت کرد، فعل قبیح را از منظر همه مرتکب شده است. اگر کسی ببیند باید جلوی او را بگیرد. چون بقای نوع در گرو بقای افراد است. این بقا در صورتی است که این حقو قمعورد تعدی قرار نگیرد. خود کشی کردن افراد ضرر به بقای نوع است.

آمریکا میگوید وظیفه من حفظ نظم نوین جهانی است. این را برای خودش حق میبیند. کسی قبول نکند میجنگد. کسی نخواهد هم باید تحت این نظم برود. دفاع از این را جایز میبیند. نگاه برگشت به این میکند. نه اینکه جایز میشود. گاهی این توهمی است. پادشاه یک وراثت و ژن خاصی دیده برای خودش که میگوید ما حق سلطه داریم. به خاطر اینکه آن سلطه را میپسندد و میخواهد، فلسفه هم برایش میافد. با این دید، دیگر اسلام به عنوان یک دین جنگ طلب مطرح نمیشود. اسلام برای دفاع از این حق تصرف، باید ببینیم چه الگو و ایده ای دارد. باید ببینیم این الگو نسبت به الگوهای دیگر، کدام نزدیکتر است به منطق عقلایی و فهم فطری. اول بگوییم هر جا دیدیم میکشیم. آنهایی که میگویند ما اهل صلح و صفائیم، سلطه شان را گسترش میدهند. بگوییم این همه گیر است. بعد جنگ در مصداق ها میشود. مفهوم مسلم است. مصداقی که تو ارایه میدهی و مصداقی که ما ارایه میدهیم، ببینیم کدام را منطق و فطرت میپذیرد.

-مثل ماعتدی چی میشود؟

مثل ماعتدی، یعنی او تو را در فشار قرار داد، تو هم دفع کن. اگر میتوانی با جنگ نرم جواب بدهی، جواب بده. اگر نه، با جنگ سخت جواب بده. چون اعتدا شده است. کسی که بهش ظلم شده، توانایی ندارد، داد بزن آبرویش را ببر. زورش نمیرسد، داد بزند. اگر اعتدا به مثلش ممکن بود، البته او اولویت دارد. اما اگر جایی نمیشد با جنگ نرم جواب داد، جنگ سخت جایز است.

ارتباط کشور ها. عهد و پیمان ها. با اهل کتاب حربی و غیر حربی. مشرکین اعم از حربی و غیر حربی، منافقین، هر کدام فرض دارد که چگونه باید برخورد کرد. با اهل فسق. انسان در حیطه دفاع از توحید باید نوع برخورد ما روشن باشد. همه یک جور است یا مراتب مختلفی در دفاع مطرح میشود

اصل دفاع در اینها هست اما در هر کدام چطور است در ادامه سعی میکنیم که بگوییم. این بحث بسیار کلیدی و مهم است. داعش را درست کرده اند، در مقابل اسلامی که هم جهاد داشت و هم عقلانیت و هم عدالت و هم معنویت، این ها داعش که غیر عقلایی باشند را علم کردند که نامسلمانان به خاطر تبری از داعش بگویند دین ما دین سلم است. جهاد ندارد. وقتی جهاد از اسلام رفت، به خاطر دوری کردن از داعش، میشود اسلام آمریکایی. به خاطر این افراط، به یک تفریطی مبتلا بشویم. اسلام اسلام گفتگو هست. قبل از هرجنگی باید اولاً و بالذات گفتگو و دعوت صورت بگیرد. قبل از دعوت هر جنگی ممنوع است. قد تبين الرشد من الغی. کلام من آشکار است. لزومی ندارد اکراه. آشکار است.

(بحث اجتماعي) [في لزوم الدفاع في المجتمع].
لا ريب أن الاجتماع أينما وجد كاجتماع نوع الإنسان و سائر الاجتماعات المختلفة النوعية التي نشاهدها في أنواع من الحيوان فإنما هو مبني على أساس الاحتياج الفطري الموجود فيها الذي يراد به حفظ الوجود و البقاء.
اجتماعي شدن مبتنی بر اجتماع فطری است. چون وجود و بقا را میخواهد به اجتماع رو می آورد.

و كما أن الفطرة و الجبلة أعطتها حق التصرف في كل ما تنتفع بها في حياتها
این اصل اولیه در هر وجودی است. هر چیز یکه بقائش را تضمین میکند. گیاه در خاک و آب. حیوان است در آب و خاک و گیاهان ضعیف دیگر.
من حفظ الوجود و البقاء كالإنسان يتصرف في الجماد و النبات و الحيوان حتى في الإنسان بأي وسيلة ممكنة
هر طور که ممکن است. با انواع تصرفات. حیوان ممکن است نوع تصرفش محدود باشد، انسان نوع تصرفش با شعوری که دارد سعه پیدا میکند. ماده ای را از آن ور کره زمین میآورد اینطرف و تصرف میکند. حیوان این قدرت را ندارد. در حیطة مکانی خودش این تصرفات را انجام میدهد/
فیری لنفسه حقا في ذلك
این حق اول است

و إن زاحم حقوق غيره من الحيوان و كمال غيره من النبات و الجماد،
حتی اگر مزاحم با حقوق غیر باشد، میکند. این حیوان ذبح میشود با کشتن این، اما میگوید اشکالی ندارد. این تعامل است. اینجا هنوز در حقوق اطراف انسان ها با انسان ها یا حیوانات با حیوانات نیست.

و كأنواع الحيوان في تصرفاتها في غيرها و إذعانها بأن لها حقا في ذلك كذلك أعطتها حق الدفاع عن حقوقها المشروعة لها بحسب فطرتها
وقتی آن حق را قائل شد، حق دفاع مشروع را هم برای خودش میبیند. ممکن است دیگری بخواهد او را محروم بکند. لذا حق دفاع میبیند.
اگر این حق دفاع نبود، یک عده ای که زورشان زیاد بود، تصرفشان را اعمال میکنند. حق دفاع نبود. اگر حق دفاع نبود در نظام تکوین، ... اما همین که حق دفاع هست، شیر حمله میکند. آهو فرار میکند. لذا نسل ها حفظ میشود. اگر درگیری میشود، گاهی این از بین میرود و گاهی دیگری.
این درگیری ها بقای همه را تضمین میکند. وقتی آنها بقیه را از بین میرفتند، خود اینها هم از بین میرفتند.

دایناسور ها ضعیف تر ها را از بین ببرند، بعد به همدیگر حمله کردند. از بین رفتند.
اگر اینطور بود همه انواع از بین میرفتند.

إذ كان لا يتم حق التصرف بدون حق الدفاع فالدار دار التزاحم، و الناموس ناموس
التنازع في البقاء،

قانون حاکم تنازع در بقا هست.

فكل نوع يحفظ وجوده و بقاءه بالشعور و الحركة يرى لنفسه حق الدفاع عن حقوقه
بالفطرة، و يدعن بأن ذلك مباح له كما يدعن بإباحة تصرفه المذكور،

همانطوری که حق تصرف را برای خودش قائل بود، حق دفاع را هم ثابت میبیند.

و يدل على ذلك ما نشاهده في أنواع الحيوان: من أنها تتوسل عند التنازع بأدواتها البدنية

الصالحة لأن تستعمل في الدفاع كالقرون (شاخ) و الأنياب و المخالب (پنجه) و الأظلاف

(ناخن) و الشوك (خار) و المنقار و غير ذلك، و بعضها الذي لم يتسلح بشيء من هذه

الأسلحة الطبيعية القوية الميزان في تفسير القرآن، ج ۲، ص: ۷۰

تستريح إلى الفرار أو الاستتار أو الخمود (خودشان را به مردن بزنند) کبعض الصيد و

السلحفاة (سوسمار و مارمولک) و بعض الحشرات، و بعضها الذي يقدر على إعمال الحيل

و المكائد ربما أخذ بها في الدفاع كالقرد و الدب و الثعلب و أمثالها.

و الإنسان من بين الحيوان مسلح بالشعور الفكري الذي يقدر به على استخدام غيره في

سبيل الدفاع

میتواند بقیه را در استخدام خودش قرار بدهد برای دفاع.

كما يقدر عليه في سبيل التصرف للانتفاع،

موقع تصرف هم با شعور است. هم دفاع با شعور است و هم تصرفش

و له فطرة كسائر الأنواع، و لفطرته قضاوة و حكم، و من حكمها أن للإنسان حقا في

التصرف، و حقا في الدفاع عن حقه الفطري،

این دو حق را برای خودش میبیند.

و هذا الحق الذي يدعن به الإنسان بفطرته هو الذي يبعثه نحو المقاتلة و المقارعة في

جميع الموارد التي يهم بها (فطرت) فيها (آن موارد) في الاجتماع الإنساني

دون حكم الاستخدام الذي يحكم به حكما أوليا فطريا فيستخدم به كل ما يمكنه أن

يستخدمه في طريق منفعه الحيوية فإن هذا الحكم معدل بالاجتماع

تعدیل میشود در اجتماع

إذ الإنسان إذا أحس بحاجة إلى استخدام غيره من بني نوعه ثم علم بأن سائر الأفراد من

نوعه أمثاله في الحاجة اضطر إلى المصالحة و الموافقة على التمدن و العدل الاجتماعي بأن

يخدم غيره بمقدار ما يستخدم غيره

به مقداری به کا رمیگیرد که به خدمت او در می آید.

حسب ما یزنه الاحتیاج بمیزانه و یعدله الاجتماع بتعديله.
این بر اساس احتیاجاتی که در اجتماع هست.

جلسه ۳۱۶ ۹۴/۸/۲۳ فایل ۱۵۱۱۱۴

در مورد آغاز بحث جنگ و جهاد در قرآن بود. یکی از بحثهایی که امروز خیلی مبتلا به است و دانستن او و فروعات و حقایق او میتواند خیلی مفید باشد. ان شاء الله در بحثی که در این چند روز مشغول هستیم، هم نگاه اجتماعی، هم قرآنی و هم روایی و هم فطری مسئله را بتوانیم به دست بیاوریم که اگر مسائل جزئی دیگری مطرح بشود، دفاع جانانه داشته باشیم. قلبمان هم راحت باشد. روش ها را هم بدانیم تا مبتلا به افراط و تفریط نشویم.

بحث اجتماعی در مورد دفاع و جهاد بود که حقیقت دفاع و جنگ ابتداء با این بیان که انسان و هر موجودی از موجودات عالم، چه حیوانات و چه گیاهان، حتی جمادات برای خودشان حق تصرفی قائل است که حق تصرفش یعنی بقا و کمالش که بقاء و کمال خودش را میطلبد. و به خاطر همین به خودش حق تصرف در اطراف خودش میدهد تا تضمین کند بقا و حیات خودش را. برای اینکه این حق را برای خودش به عنوان یک حق فطری یا غریزی یا طبعی، تثبیت بکند، حق دومی را برای خودش قرا میدهد که اگر خواستند مانع بشوند از اینکه این حق را استیفا کند، دفاع میکند. از اینجا عمومیت پیدا میکند در حیوانات و نباتات و انسان ها. حالا گاهی خداوند وسائل را در اختیار طبایع اینها قرار داده تهاجمی. گاهی برای دفاع خودش اسلحه های تدافعی قرار داده. فرا رو هم شکل شدن و خود را به مردن زدن و ... در حیوانات خیل یواضح تر. در گیاهان با یک خفائی. خداوند اینها را تجهیز کرده است تا بتوانند از حق تصرف خودش دفاع بکنند. یکی حق تصرف برای بقاء و کمالشان است. دومی دفاع از این اگر مانعی ایجاد بشود. این دفاع را حق خودشان میدانند. حق طبعی و غریزی میدانند. که از حق تصرف خودشان دفاع بکنند. در حق تصرف جنگ نیست. تعامل است. میدانند که اگر میخواهد تصرف بکند، دیگران هم میخواهند تصرف بکنند. باید تعامل داشته باشد. چه در نظام حیوانات و چه در نظام انسان ها، حیات جمعی را موجب میشود که در داد و ستد قرار بگیرد. خدمتی را میکند و بهره مند میشود. بعضی خیلی شکل یافته تر و تمدنی تر. بعضی خیلی بسیط تر. بعضی شکار میکنند و با هم میخورند، با هم کار بیندارند. بعضی نه، کلا جمعی است. مورچه و زنبور عسل. تمام زندگی شان اجتماعی است. بعضی از

ابتدایی که به دنیا می آیند تا آخر وظیفه شان مشخص است. در نظام حق تصرفشان تعامل است. اما در دفع از حق تصرف جنگ است و تهاجم و فرار و ... جایگاه جنگ روشن شد کجاست. معلوم باشد که اتصالش به نظام اجتماعی انسان از کجاست. اگر جایگاهش روشن نباشد خلط میشود.

میبینید که عمدتاً با هم نوع خودشان تعامل میکنند. حیوانات با هم نوعات خودشان در حق تصرف تعامل میکنند. اما در مقابل حق تصرفشان که عمدتاً در مقابل دیگران است، هرچند در بین خودشان هم هست، جنگ هم میکند. بقیه هم میپذیرند. هر گاه هم بخواهد تعدی بشود از خود این حق دفاع میکند. من باید ولی باشم. سرپرست باشم. رهبر گروه باشم. تا اینجا این مسئله روشن شد. تحلیل همین را داشتیم میکردیم.

و من هنا يعلم: أن الإنسان لا يستند في شيء من مقاتلاته إلى حكم الاستخدام و الاستعداد المطلق الذي يذعن به في أول أمره فإن هذا حكم مطلق نسخه الإنسان بنفسه عند أول وروده في الاجتماع و اعترف بأنه لا ينبغي أن يتصرف في منافع غيره إلا بمقدار يؤتي غيره من منافع نفسه، بل إنما يستند في ذلك إلى حق الدفاع عن حقوقه في منفعه فيفرض لنفسه حقاً ثم يشاهد تضييعه فينهض إلى الدفاع عنه.

تمام این جنگ ها اولاً برگشت میکند به دفاع. یعنی جنگ به معنای اینکه کسی بگوید من جنگ طلبم نداریم. هر کسی در هر نظامی هر کاری که بخواهد به عنوان ستیزه دیگران انجام بدهد، دفاع از حق تصرف خودش میبیند. گاهی و هم آن قدر میبیند فوق حق اشته. بقیه او را متعدی و ظالم میبینند. او خودش را متعدی نمیبیند. یا نمیبیند واقعا، یا خودش را به این میزند. از باب تعدی وارد نمیشود. معاویه میگوید امارت شما را حق خودم میدانستم. به دین و مذهب تان کاری ندارم. مطیع من باشید. یعنی فرعون هم همین حرف را میزد. انا ربکم الاعلی. این حیطة را حیطة خودش میدید. بعد میخواست دفاع بکند. پس برگشت تمام جنگ ها به دفاع است. دفاع از حق تصرف. یا حق تصرف واقعی و یا حق تصرف وهمی. خیلی بحث قشنگ چیده شده است. بعد از اینکه وارد نظام جهاد در قرآن میشویم میبینیم این چیدمان چقدر خوب به دست می آید. کاملاً خودش را بهتر نشان میدهد.

فکل قتال دفاع في الحقيقة، حتی أن الفاتحين من الملوك و المتغلبين من الدول
آنهايي که غلبه میکنند از دولت ها.

يفرضون لأنفسهم نوعاً من الحق كحق الحاكمية و لياقة التأمير على غيرهم
میگویند من لایقم. میگویند ما ژنتیکاً لایقیم. امارت و سلطنت بوده است. مردم هم میپذیرفتند گاهی.

أو عسرة في المعاش

آمریکا میگوید تمام کشورها منافع ما هستند. تابع نباشند ما به حرج می افسیم. هر جا بگویند ما مستقلیم، میگویند دیگر نمیشود. جنگ میکند. ستیزه میکند. به مردم خودش جوری حالی کرده است که اینها باید سلطه ما را بپذیرند. منافع آمریکا یعنی منافع اصل. بقیه منافعشان منافع اصل است. همان برده داری به شیوه نوین. یکی از شهروندان خودشان کشته بشوند، خیلی مهم است. اما چند هزار نفر در حج کشته بشود، میگویند مهم نیست.

آزادی اگر میدهند برای این است که منافعشان بهتر تامین بشود. اینجا انتخابات بشود به شرطی که این انتخاب بشود. در کشور خودشان هم همین حقوق را تضییع میکنند لکن با پرده. برای بافت خودشان یک حقیقت قائلند. آن هم شهروند درجه یک و دو. نسبت به دیگران نوع نگاه متفاوت است. همه منابع باید در خدمت اینها باشد. ثانیاً و بالعرض باید تامین معاش بکند. هر جنگی را دفاع میدانند. اگر ما این را بگوییم اینها رسوا میکنند و میگویند اینها چقدر توهّم زده اند. اگر خودشان بگویند عین واقعیت است.

أو مضیقة في الأرض

جمعیتان زیاد است، خاکمان کم است. این حق ماست.

أو غير ذلك

ما تمدن نوین هستیم. اگر این را تنقیح مناط بکنیم. بگوییم کسی که تمدن نوین فطری را مبیند، حق دارد جنگ بکند.

فيعتذرون بذلك في مهاجمتهم على الناس و سفك الدماء و فساد الأرض و إهلاك الحرث و النسل.

فقد تبين: أن الدفاع عن حقوق الإنسانية حق مشروع فطري

اصل اینکه حق معلوم بشود حق انسانیت است، نه حق یک قبیله خاص، دفاع از این قانونی است و فطری.

مباح الاستیفاء للإنسان

جنگ در این راه جایز میشود.

اما آیا معیار دارد؟ بله...

نعم لما كان هذا حقا مطلوباً لغيره

این حق نفسی نیست. اجتماعی است.

لا لنفسه يجب أن يوازن بما للغير من الأهمية

دفاع از حقوق انسانیت بشود تا انسانها به کمالشان برسد. اگر قرار شد آن هدف ایجاد

نشود لکن جنگ ایجاد بشود، اینجا جایز نیست. اما اگر به جایی رسید که با دفاع از او

می ارزید، جایز میشود. با دین کاری ندارند. دارند به صورت مطلق بیان میکنند.

فلا يقدم على الدفاع إلا إذا كان ما يفوت الإنسان بالدفاع من المنافع هو دون الحق
الميزان في تفسير القرآن، ج ٢، ص: ٧١
الضائع المستنقذ في الأهمية الحيوية،
آنی که از دست میدهد، کمتر باشد از آنی که میخواهد به دست بیاورد. ممکن است
دفاع از نوامیس باشد. ممکن است دفاع از اموال یا جان باشد. هر کدام از اینها اگر
سنجش شد و ارزش داشت، ارزش پیدا میکند.
از همین جهت استفاده میکند در تشریع دین.
و قد أثبت القرآن أن أهم حقوق الإنسانية هو التوحيد و القوانين الدينية المبنية عليه
قوانين دینی که مبتنی بر قرآن است.
كما أن عقلاء الاجتماع الإنساني على أن أهم حقوقها هو حق الحياة تحت القوانين الحاكمة
على المجتمع الإنساني التي تحفظ منافع الأفراد في حياتهم.
دین میگوید مهمترین حق توحید است دفاع از قوانین دین. این را از حق بقا بالاتر
میداند. لذا میشود انسان برود و اسیر بشود این را به عنوان اصل موضوعی دارد میگوید.
به همین نسبت، هرچی به او نزدیکتر باشد اهمیت پیدا میکند. هرچی از این دورتر
باشد، کمتر مشیود اهمیتش.
می ارزد را از کجا میگوییم؟ بالاترین حق حیات است. همه را با او بسنج. این اگر قرا
رگرفت... بله، یک ظالمی است که دارد انسان های زیادی را میکشد. اگر ۱۰۰ نفر کشته
میشوند که ۱۰۰۰ نفر نجات پیدا بکنند؟ می ارزد. قیام علیه استبدادات را میپسندند. چه
دینی و چه غیر دینی.
حقوق کم است. قیام بکنند. کم بود حقوق سخت میکند زندگی را. میشود کسی را
کشت و قیام کرد؟ اقدام باید مطابق باشد. مثلاً اعتصاب باشد که استیفای او را بکند در
سرمایه گذاری.
این بحث خیلی پر ثمر و پر اثر است

اینکه توحید اهم مطالب است، اصل موضوعی است. قاتلو فی سبیل الله، یعنی برای
احیای سبیل الهی و دین الهی.
تمام آنچه در مورد جهاد آمده است میخواهد توحید حاکم بشود.
دین را پیاده کردند... آمدند انبیاء که دین را اقامه بکنند. تحقق پیدا بکند. همه همین
است. در همه آیات آمده است.
این ممکن ست با دعوت باشد و ممکن است با جهاد و دفاع باشد.

مرحوم علامه فرمودند که ما یک حق حیات فطری داریم. این حق برای همه موجودات محفوظ است. دفاع از این حق حیات را هم به عنوان ثانوی فطری بیان کردند. وقتی حق حیات فطری است، دفاع از آن هم فطری میشود. بعد طبق این بیان کردند که تمام آنجاهایی که انسان کارش به دفاع کشیده میشود، تمام آنها به عنوان دفاع تلقی میشود نه جهاد. لذا تمام جهادها در انسان و همه حیوانات میشود دفاع. میخواهد دفاع بکند. تصرفات خودش را حفظ بکند. این بیان اعم از این بود که این دفاع به نحو باطل باشد یا حقیقت باشد. اصل مسئله را تثبیت کردند. اصل مسئله جای ایراد نیست. اما اینکه اگر جایی وهم مینشیند به جای عقل و صدق و یک حقیقتی را حق خودش میبیند و دفاع از آن را لازم میبیند، این بحث دومی است که باید اثبات میشد. لذا خلط نشود مباحث با هم. تا اینجا بحث این بود که همه موجودات در این مشترکند. این اختصاص به اسلام ندارد. همه موجودات در این مشترکند. اگر این اصل فطری تثبیت بشود بعدا سراغ فروغش میرویم که چطور باید به کار گرفته بشود که صحیح باشد. چون هر قوه ای امکان عدم صدق و باطل بودن درش هست. باید مرزهایشان را تفکیک میکردیم. گاهی اشکال مرتبه اول را بیان میکنند و ناظر به مرتبه دومند. اشکالات در هر مرتبه ای جواب مرتبه خودش را دارد. آن مسئله اول اشکالی بر اسلام وارد نیست که اسلام را بخواهند دین جنگ طلب معرفی کنند و ادیان دیگر صلح طلب. همه در دفاع از حق مشترکند. اسلام هم خودش را مصداق این مسئله میداند. اگر داعیه شمشیر و دین سیف دارد. این دین شمشیر را در قالب همان دفاع مشروع بیان میکند. بحث این است که دفاع مشروع چیست. تا اینجا بحث مکرر گذشت.

اگر دینی بگوید طرف دارد اشتباه می رود هم بگذار برود، دین دین دوستی است، این اشتباه است. چون هم خودش را به هلاکت می اندازد و هم دیگران را. این نسبت را به دروغ میدهند به بعضی ادیان.

اصل برخورد با متعدی را همه میپسندند. باید مورد را بحث کرد.

ما چون بدن را اصل گرفته ایم و حق دفاع از آن را فقط ثابت میدانیم،

ما به حقوق انسان قائلیم نه حقوق بشر که برگردد به بشره انسان. این حقوق شامل همه مراتب میشود. اگر انسان شد حقیقتی که روح دارد، نفس دارد، بدن دارد، هر کدام از اینها حقوقی دارند و دفاع از آنها هم فطری است.

ما میگوییم که انسان فقط بدن نیست. انسان نفس و روح دارد. با اثبات این مسئله، که انسان نفس و روح هم دارد، اگر توانستیم اثبات بکنیم که انسان نفس و روح هم دارد، حق حیات نفس و روح هم فطری میشود. دفاع از این حق حیات هم فطری میشود. پس اثبات اینکه نفس و روح هم انسان دارد، استدلال پذیر است. اینجا جای بیان است. استدلال پذیر است. اما اگر توانستیم استدلال و بیان را بر این اقامه کنیم که انسان علاوه بر بدن نفس و روح هم دارد. اینکه اثبات شد، دنباله اش حق حیات و دفاع از این حق حیات فطری است. اثبات میخواهد. آن فطری است. هرچند اثبات نفس و روح فطری نیست. برهان میخواهد. ممکن است به وجدانیات هم تمسک بکنیم در استدلالمان. اما باید دلیل بیاوریم که نفس و روح داریم. بر این دلایل داریم. انواع دلایل. دلایلی که اعم از وجدانیات میشود. با این دلایل اگر توانستیم اثبات بکنیم، حق حیات نفس و روح مانند حق حیات بدن میشود فطری. دفاع از حق حیات روح و نفس هم میشود فطری. آن موقع میتوانیم بگوییم اگر دین گفته است که استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم. حیات معنوی میشود. میشود حق حیات و دفاع از حق حیات. این دفاع میشود فطری. به شرطی که نفس و روح اثبات شده باشد. نزاعمان معلوم باشد که کجاست. نزاع در جایی است که اثبات کنیم انسان نفس و روح هم دارد. اینها هم حقیقت انسان را تشکیل میدهند.

بلکه نفس و روح اولی است حیاتش نسبت به بدن. لذا انسان در مقام دفاع شهید میشود. بدنش فانی میشود. ما قائلیم که باینکه لاتحسبن الذین قتلوا امواتا. موت عارضش نشده است. موت عارض بدنش شده است. اینها حیات عند الرب دارند. اگر این ثابت شد، دفاع از این هم فطری میشود. پس اصل مسئله برهانی میشود. اینکه نفس و روح داریم. در مرتبه بدن نمیخواهد در مقابل سوفطایی ها اثبات بکنیم که بدن هم داریم. این وجدانی است. این یک واقعیت مطلقه است. سوفسطایی باهاش نمیخواهیم برایش برهان و استدلال بیاوریم. همه همینطور رفتار میکنند. اگر هم کسی دلیل می آورد برای تنبه است. اما در مقام نفس و روح جای استدلال و بیان باقی است و آنجا محفوظ است.

این خلاصه بحثی بود که از جلسات گذشته... قسمت آخرش هم مفصل تر بیان شد. بنابر این شد که دوستان در کل المیزان این بحث را پیگیری بکنند. بحث خیلی ادامه دار است. در همین جلد ۲ ص ۲۹۳ به بعد یک سری بحث دارد که ان شاء الله یکبار رجوع میکنیم. لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض. تطبیق میکند نظام کون را با نظام انسانی. چطور نزاع در عالم کون باعث وحدت میشود. تاثیر و تاثر در هم باعث ارتباط میشود. ارتباط اینها را با هم مجتمع میکند. اگر اشیاء کنار هم بدون تاثیر و تاثر باشند ربطی به هم ندارند. متکثراتند. وقتی کنار هم قرار میگیرند، نزاع آغاز میشود.

نزاع سبب ارتباط اینها میشود که این سبب حفظ اینها میشود. بعد ۲۹۴ و بعد همین را در نظام انسانی، در نظام اجتماع، اینکه انسان مفطور بر اصل استخدام است، مدنیت و تعاون هم دنبال این می آید. اصل ثانی میشود. بعد نزاع ها در نظام انسانی سبب ارتباط میشود. بعدا در بیان مفصلترش که عنوانش این است که من انسانی وقتی توسعه پیدا میکند، انسان را از بدن به نوع متصل میکند. نوع انسانی. نوع انسانی با توسعه من حفظ و بقایش دائر مدار حقیقت انسانی است. دین میشود از خصوصیات نوع انسان. میشود دفاع فطری.

بعد وارد جریانات آن آیات مربوط به طالوت و جالوت است. آیات مهمی است. این آیات را باید ببینیم به عنوان جهاد ابتدایی. یکی هم آیات سلیمان نبی. دعوت کرد ملکه سبا را. جهاد ابتدایی بود. کاری نداشت به سلیمان نبی. سلیمان در شام حکومت داشت. ملکه سبا در یمن بود. هدهد رفت و سرک کشید. گفت خامی است که یعبدون الشمس و ملکشان هم خامی است که عرش عظیمی دارد. سلیمان هم گفت اگر راست میگویی این نامه را ببر برایشان.

باید به عنوان مصادیق جهاد ابتدایی بحث کنیم. واضحترین مصادیق جریان جنگ حضرت سلیمان است. جریان داوود و طالوت و جالوت هم به وضوح قبلی نیست. اما این هم باید بحث کنیم.

اما موضوعی که امروز میخواهیم بحث کنیم در ذیل ص ۳۰۰ است. بحث علمی اجتماعی. سه تا قانونی که در نظام زیست شناسی مطرح میشود. در نظام زیست شناسی که این سه قانون را، تنازع بقا، انتخاب طبیعی، تطابق با محیط، این سه را مطرح میکنند. علمای طبیعی گفته اند درد نظام اجتماعی انسانی هم این سه حاکم است. با این نگاه به عالم نگاه کرده اند. بعد تحلیل میکنند مرحوم علامه و بیان میکنند. بعد میفرمایند دما اشکال داریم بر این سه قانون. ردشان نمیکنیم بالجمله. اما فی الجمله قبول میکنیم. قانون علیت را به عنوان اصل حاکم میپذیرند. آن تصحیح کننده نظام اجتماعی است. بحث مقاتله ها هم در این جا میگنجد. به عنوان مبادی بحث خوب است. به عنوان رد مبانی فکری دیگران. بحث علمی و اجتماعی. (بحث علمی و اجتماعی) [بحث فی تنازع البقاء، و الانتخاب الطبيعي].

ذكر علماء الطبيعة أن التجارب العلمي ينتج أن هذه الموجودات الطبيعية المجبولة على حفظ وجودها و بقائها، و الفعالة بقواها المقتضية لما يناسبها من الأفعال ينازع بعضها البعض في البقاء، و حيث كانت هذه المنازعة من جهة بسط التأثير في الغير و التأثير المتقابل من الغير و بالعكس

علم این مقدارش را تایید میکنند. به عنوان نگاه علم دارند بیان میکنند.

كانت الغلبة للأقوى منهما و الأكمل وجودا،

چون اینگونه است، در محیط، هر کدام قویتر باشند غلبه میکنند بر آنکه ضعیفتر است. آنیکه وجودش قویتر و کاملتر است، غلبه با اوست. این اصل قانون بود. حالا چه نتیجه ای میگیرند؟

و يستنتج من ذلك أن الطبيعة لا تزال تنتخب من بين الأفراد من نوع أو نوعين أكملها و أمثلها فيتوحد للبقاء،

پس طبیعت کارش این است که بین افراد یک نوع که در خود یک نوع آنی که کاملتر است و قوی تر است باقی میماند. بین انواع هم آنی که قویتر است باقی میماند.

اگر غذا برای یک نوع کافی باشد، یک نوع غلبه میکند و غذا را میخورد. این نوع خود به خود از بین میرود. ممکن است نتواند او را بکشد. اما میتواند با خوردن غذایش او را به هلاکت بیندازد. این استنتاجی است که آنها میگویند. این بین افراد یک نوع هم هست. و یفنی سائر الأفراد و ينقرض تدريجا، فهناك قاعدتان طبيعيتان: إحداهما: تنازع البقاء، همه در بقا تنازع دارند با هم. عالم منابعش محدود است. تنازع در بقا محقق میشود. تاثیر و تاثر.

و الثانية: الانتخاب الطبيعي و بقاء الأمثل.

تنازع دارند اولاً، ثانياً آنی که قویتر است باقی میماند. طبیعت انتخاب میکند قویتر را.

الميزان في تفسير القرآن، ج ۲، ص: ۳۰۱

میگویند اجتماع انسان هم از این قانون مستثنی نیست.

و حيث كان الاجتماع متكئا في وجوده على الطبيعة جرى فيه أيضا نظير القانونين:

آنها دارند میگویند. یعنی تطابق بین تکوین و تشریع

أعني: قانوني تنازع البقاء، و الانتخاب و بقاء الأمثل.

قومی باقی میمانند که اقوی باشند. طبق این که تحلیل و توصیف است، بعد حکم میکنند. طبق اینکه میگویند اینطوری میشود، حکم هم میکنند. اگر ما قدرت داریم، باید از قدرتمان استفاده کنیم و نگذاریم ضعیف رشد کند. باید میدان به قوی داد. اگر ضعیف هم میدان دارد، زودتر ضعیف از بین برود تا قوی تر دستش بازتر باشد. تا نژاد صالح تر

برای بقا را بگذاریم بماند. در طبابت هم همین را میگویند. به جای اینکه تدریجی رخ بدهد، سرعت بدهیم این کار را. این احکام را هم از این توصیفات در می آورند.

دقت شود، حرف آنهاست هنوز:

فالاتجتماع الكامل و هو الاجتماع المبني على أساس الاتحاد الكامل المحكم المرعى فيه حقوق الأفراد: الفردية و الاجتماعية أحق بالبقاء،

حقوق كل اجتماع نه. حقوق افراد در آن اجتماع خاص. آنها هوای یکدیگر را دارند. بقیه اجتماع ها مرکب میشوند برای اینها.

نمیخواهند همه را از بین ببرند. ملوکیت دائر مدار مملوکیت است. اگر همه را از بین ببرند، دیگر خودشان هم حاکمیت ندارند. بقیه را در حد مرکب میبینند و استفاده میکنند. به عنوان ما یملک دیدن. افرادند، میشوند عبید اینها.

مبنای همه حرف های امروزی را دارد با یک بیان ساده بیان میکنند.

و غيره أحق بالفناء و الانقراض، و التجارب قاض ببقاء الأمم الحية المراقبة لوظائفها الاجتماعية المحافظة على سلوك صراطها الاجتماعي،

هر اجتماعی که هوای همدیگر را داشتند، بقا پیدا کردند. از تطابق نظام اجتماعی و طبیعی دارند استفاده میکنند. نظام طبیعی یک نظامی است و برای خودش قواعدی دارد. نظام اجتماعی هم یکی از افراد اوست. اما مشکل اینجاست که آنها بعضی از علل را دیدند، اما سرایت دادند و کلی کردند. بعدا میگوییم فی الجمله صحیح است. اما بالجمله نیست. علل حاکم هم کار است. علل معارض هم د رکار است. عللی آمده اند و اینها را کنار زده اند. فی الجمله ببینیم اشکال ندارد.

و انقراض الأمم بتفرق القلوب، و فشو النفاق و شیوع الظلم و الفساد و إتراف الكبراء و انهدام بنیان الجد فیهم، و الاجتماع يحاكي في ذلك الطبيعة كما ذكر.

فالبحت في الآثار الأرضية يوصلنا إلى وجود أنواع من الحيوان في العهود الأولية الأرضية هي اليوم من الحيوانات المنقرضة الأنواع

دایناسور ها چون ارتباطشان را با هم حفظ نکردند، به جان همه افتادند، نوع قوی از بین رفت. انواع ضعیف تر ماندند. از شرایط قوت ارتباط و رعایت حقوق هم را کردن است. این میتواند از اسباب قوت باشد. نه فقط زور ظاهری ملاک باشد. ازجمله اسباب ارتباط است. لذا بسیاری از نسل ها از بین رفتند.

کالحيوان المسمى برونوساروس أو التي لم يبق من أنواعها إلا أمودجات يسيرة كالتمساح و الضفدع و لم يعمل في إفنائها و انقراضها إلا تنازع البقاء،

تمساح و قورباغه از نسل آنهاست. چي باعث از بين رفتن آنها شد؟ تنازع بقا.

و الانتخاب الطبيعي و بقاء الأمثل،

این را زیست شناس ها الان میگویند.

و كذلك الأنواع الموجودة اليوم لا تزال تتغير تحت عوامل التنازع و الانتخاب، و لا يصلح منها للبقاء إلا الأمثل و الأقوى وجودا، ثم يجره حكم الوراثة إلى استمرار الوجود و بقاء النوع،

اینها غلبه میکنند. استمرار نوع و وراثت هم نوعشان را باقی میگذارد

و على هذه الوتيرة كانت الأنواع و التراكيب الموجودة في أصل تكونها

در اصل نظام خلقت هم این سرایت دارد. فقط در نظام حیوان نیست. در نظام اشیاء هم همین هست. آن غباری که اول بود... در نظام زیست فقط نیست، در همه اجزا عالم هست. جایی که اتصال و ارتباط برقرار کردند شد کره ای و باقی ماند. جایی که ارتباط و اتصال نبود، چیزی ازشان باقی نماند.

فإنما هي أجزاء المادة المنبثة في الجو حدثت بتراكمها و تجمعها الكرات و الأنواع الحادثة فيها، فما كان منها صالحا للبقاء بقي ثم توارث الوجود، و ما كان منها غير صالح لذلك لمنازعة ما هو أقوى منه معه فسد و انقرض، فهذا ما ذكره علماء الطبيعة و الاجتماع ...

این را به عنوان اصل موضوع نقل میکند از آنها.

عده ای دیگر از خود این علما با این اصل ها مخالفت کردند:

و قد ناقضه المتأخرون بكثير من الأنواع الضعيفة الوجود الباقية بين الأنواع حتى اليوم،

اینکه انواع ضعیفه باقی اند، نقض میکند حرف آنها را. حتماً آنی که باقی میماند اقوی وجودا نیست. بعضی اقوا ها از بین رفتند و بعضی اضعف ها باقی میمانند. همین نقض کفایت میکند در زیر سوال رفتن کلیت قانون.

و بكثير من أصناف الأنواع النباتية و الحيوانية، فإن وقوع التربية بتأهيل كثير من أنواع النبات و الحيوان و إخراجها من البرية و الوحشية،

انسان بعضی از حیوانات را اهلی کرد. نباتات را اصلاح نژاد کرد. قدرتمند کرد. وحشی ها که ضعیف ها بودند باید از بین بروند. این اقوی سبب نشد که آن اضعف از بین برود. و سیرها بالتربیة إلى جودة الجنس و کمال النوع مع بقاء البري و الوحشي منها على الرداءة، بیابانی نسبت به گیاه و وحشی نسبت به حیوان. اهلی هم باقی مانده است. و سیرهما إلى الضعف يوما فيوما، و استقرار التوارث فيها على تلك الصفة، در هر دو توارث باقی مانده است.

كل ذلك يقضي بعدم اطراد القاعدتين أعني تنازع البقاء و الانتخاب الطبيعي. و لذلك علل بعضهم هذه الصفة الموجودة بين الطبيعيات بفرضية أخرى،

یک قاعده حاکم گفته اند. انطباق با محیط. بعضی قوی بودند، اما با تغییرات محیطی تطبیق ندادند. آنی که ضعیف بوده توانسته تطبیق بدهد. اینها را در فلسف همیخواهند استفاده نکنند. بحث تطبیق با محیط را میخواهند استفاده فلسفی نکنند که اگر انسان توانست با شرایط فرهنگی که حاکم است تطبیق بدهد، باقی میماند. منشا افکار را دارد بیان میکند.

و هي تبعية المحيط فالمحيط الموجود و هو مجموع العوامل الطبيعية تحت شرائط خاصة زمانية الميزان في تفسير القرآن، ج ۲، ص: ۳۰۲

و مکانیه يستدعي تبعية الموجود في جهات وجوده له، و كذلك الطبيعة الموجودة في الفرد توجب تطبیق وجوده بالخصوصیات الموجودة في محیط حیاته،

یک فردی از انسان که در محیط حیات قرار میگیرد، هرچقدر خود را تطبیق بدهد، بقایش زیاد تر میشود. ریشه انقلاب ها زیر سوال میرود. اقلیت در مقابل اکثریت قیام کردند به چه معناست. فرستادن انبیاء به چه معناست. اکثر محیط کفر است. جایی که اکثریت جمع نمیخواهند امر به معروف و نهی از منکر چرا؟ همه اینها بی معنا میشود. سبب اضمحلال کسی میشود که قیام کند در این جهت. و سبب تجویز مضمحل کردن او هم میشود. خواهی نشوی رسوا همزنگ جماعت شو در می آید بیرون.

در پاسخ: الان در غرب اکثر گناهان را به بیماری منتسب میکنند. باید با او مدارا کرد. لذا اعدام را که برمیدارند، یکی از عللش این میشود. اینطور نیست که کسی به شقاوت برسد. شقاوت معنا ندارد. باید علاجش کرد. اینکه در دین میگوییم یک کسی میشود شقی. ی ککسی میشود سعید. سعید میشود سالم در نظام رفتاری. شقی میشود مریض در نظام رفتاری. محیط باعث بیماری او شد. دزدی جنایت نیست. دزدی مریضی است.

این بیان دنباله خودش فرهنگ و احکامی می آورد. که باید قاعده و قانون وضع بشود به دنبالش.

و لذلك كانت لكل نوع من الأنواع التي تعيش في البر أو البحر أو في مختلف المناطق الأرضية القطبية أو الإستوائية و غير ذلك، من الأعضاء و الأدوات و القوى ما يناسب منطقة حياته و عيشته، فمحيط الحياة هو الذي يوجب البقاء عند انطباق وجود الموجود بمقتضياته و الزوال و الفناء عند عدم انطباقه بمقتضياته،

اگر یک دفعه تغییر آب و هوا رخ بدهد، موجوداتی که نتوانند تطبیق بدهند از بین میروند. اگر نتوانند غذایشان را تغییر بدهند، از بین میروند. اینها صحیح است فی الجملة.

آن دو قانون قبلی که تنازع بقا و بقاء امثل بود، تحت این قاعده قرار میگیرند. آنها میشوند فرع. این میشود اصل.

فالقاعدتان ينبغي أن تنتزعا من هذا القانون أعني: أن الأصل في قانوني تنازع البقاء و الانتخاب الطبيعي هو تبعية المحيط، ففيما لا اطراد للقاعدتين لا محيط مؤثر يوجب التأثير، و لكن لقاعدة تبعية المحيط من النقض في اطرافها نظير ما للقاعدتين، و قد فصلوها في مظانها.

البته اشکال به این قاعده هم کاملاً باقی است. موجوداتی بودند که همطراز با محیط نشدند و توانستند معارضة بکنند و باقی بمانند. منتها به نحو موجه جزئی است. کافی میکند برای نقض آن سالبه کلیه.

این دعوای آنهاست.

و لو كان تبعية المحيط تامة في تأثيرها و مطردة في حكمها كان من الواجب أن لا يوجد نوع أو فرد غير تابع،

نوع و فرد غیر تابع محیط نباید باقی مانده باشد.

و لا أن يتغير محيط في نفسه

علت تغییر محیط هم تنازع است. این نباید باشد. این چون غالب است نباید تغییری رخ بدهد درش.

كما أن القاعدتين لو كانتا تامتين مطردتين في حكمهما وجب أن لا يبقى شيء من الموجودات الضعيفة الوجود مع القوة منها و لا أن يجري حكم التوارث في الأصناف الردية من النبات و الحيوان.

اگر بالجمله بخواهند باشند این قانونها، تغییر نباید باشد بالجمله.
فالحق كما ربما اعترفت به الأبحاث العلمية أن هذه القواعد على ما فيها من الصحة في
الجملة غير مطردة.

خود علما هم میگویند صحت فی الجملة دارند. اما دائمی نیستند.
در پاسخ: اگر اراده الهی را هم علت برای قوت بگیرد، قاعده اطراد پیدا میکند.

جلسه ۳۲۳ ۹۴/۹/۲۸ فایل ۱۵۱۲۱۹

میخواستند مرحوم علامه نتیجه بگیرند که نگاهی که نگاه خودش را مبانی عالم طبیعت
قرار میدهند، آن هم نه به نحو تام، به صورت جزئی میبیند و تعمیم میخواهد بدهد به
کل نظام طبیعت. بعد این حکم را سرایت بدهد به نظام مدنیت انسان، مرحوم علامه
اشکال کردند که این سه قانون قانو تنازع بقا و قانون انتخاب امثل و قانون تطابق با
محیط، این سه قانون را بیان کردند و اینکه اینها جزء سنت های الهی است فی الجملة را
قبول کردند. اما اینکه حاکمیت مطلقه داشته باشند نه. اینطور نیست. به ضمیمه قواعد
دیگر، تحت قانون علیت هر جا گنجانده شدند، به ضمیمه علل دیگری که کنار اینها قرار
میگیرد، اینها قابل تایید هستند. آن مفسری که خواسته بود از این سه قانون استفاده
بکند تا اصل جهاد و قتال را برگرداند به این سه تا مرحوم علامه قبول نمیکند.
یک حرف عالی ای مرحوم علامه میزنند در آخر. میفرمایند اگر کسی منجر شد نگاهش
به اینکه به این سه قانون تن بدهد در نگاه اجتماع انسانی و اینها را حاکم ببیند در
گسترش وجود انسانی، اگر این سه قانون مبنای کار باشد، نتیجه اش این است که فرد
قوی و اجتماع قوی و اجتماعات قوی، اجتماعات و افراد دیگر را رو به افناء و از بین
بردن میبرد، تا خودش حاکم بشود. اگر این سه قانون منشا دفاع و تقال و سنت حاکم
باشد، نتیجه اش به اینجا منجر میشود. هر جمع کوچکی و هر فرد ضعیفی نسبت به فرد
قوی از آن نوع، یا نوع ضعیف نسبت به نوع دیگر در رصد از بین رفتن است به لحاظ
وجود قوی. وجود قوی او را تحمل نمیکند و به نزاع و اهلاك میکشاند. در نوع واحد هم
فرد قوی به افناء میبرد فرد ضعیف را. در حالی که با نگاهی که دین دارد، این است که
امر الهی غالب میشود. این آیات دلالت میکند که امر الهی غالب میشود. و امر الهی به
این است که اجتماع محفوظ بماند. قتال و دفاعی که دین تجویز میکند برای حفظ
اجتماع و همه افراد است. برای این است که افراد ضعیف هم در پرتو قانون حاکم به
رشد و فعلیتشان برسند. نه برای از بین بردن افراد ضعیف است. برای هلاک کردن افراد

ضعیف نیست. برای به رشد رساندن افراد ضعیف هم هست. برای این است که یک حرکت کاروانی محقق بشود که همه افراد در این کاروان قدرتر حرکت پیدا بکنند. نه اینکه فقط فرد قوی حرکت بکند. بله، اگر فقط قدرت و غلبه را به این گرفتیم که فرد قوی بقیه افراد را هم با خودش همراه میکند، مثل نظام امامت در دین. نظام نبوت در دین. نبی و ولی فرد قوی است. نه از جهت جسمانی. ممکن است در یک نظام قویتر از جهت جسمانی نسبت به او باشد. اما او قوی و قدرتمند است از جهت نظام الهی و نگاه الهی. این قوت باعث میشود از قوت جسمانی دیگران نهراسد. فرعون فرد قوی ای است که طغیان کرده. بقیه را میخواهد به استعباد بکشاند. اذهب الی فرعون. فرهنگی که نظرات اجتماعی ای که مبتنی میشود بر تنازع بقا، تطابق بر محیط، همیشه دنبالش غلبه فرد قوی و اهلak فرد ضعیف است. همیشه باقی ماندن قوی و از بین رفتن ضعیف است. اجتماع انسانی روبه هلاکت میرود با بقای فرد ضعیف و از بین رفتن فرد ضعیف. اما آنجا که نگاه بر این است که غلبه الهی منشا قتال و دفاع باشد، به دنبالش حفظ اجتماع و کثرات است. یعنی این کثرات انسان ها، کثرات انواع و افراد محفوظ میماند. منتها این کثرات به هم متصل میشوند و ارتباط برقرار میکنند و تعاون برقرار میشود. قتال برای برقرای تعاون است. برای ارتباط افراد متکثره. قتال برای غلبه فرد قوی یک قتال است، قتال برای اینکه اگر کسی میخواهد کسی غلبه کند، و افراد ضعیف را مغلوب بکند قتال برای اینکه این غلبه از بین برود و ارتباط برقرار کنند و با ارتباط افراد بمانند. این دو فلسفه و دو مبدا ست برای قتال و دفاع.

جایی که غلبه قوی بر ضعیف است، نتیجه منجر میشود بر اهلak افراد ضعیف. هرچقدر قوی قدرتش بیشتر میشد، اهلak افراد ضعیف بیشتر میشود. یک وقت کسی برنامه میریزد که کسی که قدرتمند است قوت بیشتری پیدا بکند. یک وقت با این نگاه برنامه ریزی میشود. یعنی افراد ضعیف و تعبیری که مقام معظم رهبری داشتند که گاهی برنامه ریزی و رشد و را در صنعتی شدن و رشد ابزار آلات میبینند، یک وقت رشد را در نظام انسانی میبینند. توسعه انسان رشدش در این است که هرچقدر عدالت اجتماعی جزء عوامل اجتماعی است. جایی که فقط افراد قوی دیده میشود، رفاه در کشور، بهره مندی ولو یک عده قوی... تجارت این کشور قوی است. ابزار و آلات این کشور توسعه پیدا کرد. اینطور نیست که بهره مندی همه زیاد باشد. گاهی فاصله قوی و ضعیف آنقدر زیاد میشود که هرچقدر رشد بیشتر میشود فاصله بیشتر میشود. ملازم نیست. بعضی نگاهشان در کشور ما اینطور بود که اگر کشور به رشد برسد، خود به خود بهره مندی همه پیدا میشود. اینها برمیگردد به نگاه و نظریه ای که اینها ازش در می آید. اگر نظریه بر اساس تنازع بقاء بود. اگر بر اساس انتخاب امثل بود. انطباق با محیط بود، اگر بر این اساس بود، برنامه ریزی های کشور هم بر این اساس میشود. هدف حیات

اجتماعی هم بر همین اساس میشود. قتال و دفاع هم بر همین اساس است. جایی هم که کسی کدخدای جهانی است و قانون تنازع بقا میگوید ایستادن بی معناست. تو باید فرار بکنی. تمکین بکنی. هم‌رنگ او بشوی. این ازش در می آید. این نگاه به عالم است بر اساس بعضی از سنت‌هایی که در گوشه‌ای از عالم حاکم است و سرایت دادن به نظام کل. در حالی که در نظام کل اینطور نیست. افراد قلیل اگر پشت اعتقاد حق بایستند، غلبه در نظام الهی با اینهاست. کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة. کتب الله لاغلبن انا و رسلی. رسل الهی با کتب الله، با نگاشت این سنت و فرض این سنت، خداوند این را قرار داده است. این نگاه یک نگاه دیگری است. قیام در مقابل ظلم و ظالم را امکان پذیر میکند. تمکین در مقابل قدرت جهانی را تجویز نمیکند. مستظهر میبیند خودش را به قوت و قدرت الهی. حساب پیدا میکند. این سنت الهی است که اگر کسی در راه حق با اعتقاد به حق قیام کرد خداوند او را نصرت میکند. این در تنازع بقا دیده نمیشود پس قتال و دفاع در اسلام حقیقتش بر اساسی بنیاد میشود که تکثرها باقی بماند. نگاه کاروانی. اما در نگاه تنازع بقا اساس بر این است که قوی باقی بماند. آن هم قوی در نگاه مادی. نه قوی به معنای کسی که دفاع از حق میکند. بلکه اگر کسی تنازع بقا را به این معنا گرفت که قدرت در نظام کل، الهی بودن هم قوت محسوب بشود. دفاع از حق هم قدرت باشد، این بیان ممکن است این مشکل را داشته باشد که ضعیف مغلوب میشود. له میشود. اما در نگاه دینی حتی این نگاه هم ممدوح نیست. قوی و قدرتمند کسی است که نگاه و حرکتش کاروانی است. زمینه به فعلیت رسیدن قدرت ضعیف را هم فراهم میکند. تعاونوا علی البر و التقوی شعارش است. او قوی تر است که موانع جلو راه دیگران را هم بردارد. دفاع در اسلام با این هدف دیده میشود. برخلاف نگاه و حرکتی که با آن اصول سه گانه است.

در پاسخ: فی الجملة تنازع بقاء صحیح است، یعنی در گوشه‌ای از عالم سرایت دارد. بلکه به نحو موجه جزئی. این موجه جزئی، بعلاوه جزئیات دیگر، یک قانون کلی را تشکیل میدهد. این قانون تحت نظام علی عالم نمود و ظهور دارد. اما نه به عنوان کلی. این به ضمیمه قواعد کلی دیگر که حاکم بر این میشود و همراه این میشود سرایت دارد. ما این را بالجملة نفی نمیکنیم. اما فی الجملة قبول میکنیم. در بعضی از گوشه‌های عالم این را میبینیم. اما کسی که این را مطلق دید، باید بگوید در نظام انسانی هم همین‌طور است. اما اگر کسی جزئی دید، میگوید اینجا هست، آنجا هم هست. اگر کسی بگوید تنها این است، اشکال دارد. سلسله‌ای از قواعد و علیت‌ها هست. در کنار بقیه این هم اثر گذار است. فی الجملة بودن یعنی این تنهایی نیست. آنها این را به تنهایی دیدند. به تنهایی تجویز کردند، لذا باید سلطه قوی بر ضعیف را حفظ کرد. لذا در سازمان ملل هم ۵ قدرت حق وتو دارند. همه بر همین اساس شکل میگیرد. منتزع از این نگاه است. تا

جایی که نگاه بر تعاون و حفظ باشد. اگر کسی میخواهد حذف بشود، باید شرایط خاصی داشته باشد. حذف شدن هر فرد و اجتماعی باید به یقین برسند که او قابل ماندن نیست. نه اینکه ضعیف است. این یک نگاه و مدل نگاه است که میتواند اهداف نظام انسانی و الهی را نشان بدهد. آن هم یک مدل نگاه است.

در پاسخ: هدف اصلی ما داشتن حق و تو کشور های اسلامی در کنار بقیه کشور ها نیست. هدف ما از بین بردن حق و تو است. ممکن است راه این باشد که اول پهلوی به پهلوی آنها بزنیم. هدف هم وسیله را توجیه نمیکند. اینطور نیست که ما از هر راهی به آن برسیم. در نظام دینی هدف وسیله را توجیه نمیکند. اگر آنجا جلو میرویم، برای اینکه جلو ظلم و فساد را بگیریم، وارد میشویم و هیچ ظلم و فساد هم نمیکیم. مگر اینکه راه نباشد بجز از این که بخواهیم برسیم به اینکه حق و تو را از بین ببریم. و اعدوا لهم ما استتعم من رباط الخیل.

او را به زانو در بیاور که دست بردارد از حق و تو. این هم صدق میکند. دشمن هم از تعدی و ستمگری دست بردارد. نه اینکه تو هم حق و تو به دست بیاوری که تو هم تعدی بکنی. پس هدف اولی ما این نیست. اما هدف وسط میتواند قرا ربگیرد.

و النظر الفلسفي الكلي في هذا الباب: أن أمر حدوث الحوادث المادية سواء كان من حيث أصل وجودها أو التبدلات و التغيرات الحادثة في أطراف وجودها يدور مدار قانون العلية و المعلولية،

به جای اینکه بگوییم سنت های حاکم تنازع بقا و انطباق با محیط یا انتخاب امثل باشد، میگوییم قانون حاکم علیت و معلولیت است. اگر تنازع بقا به علیت رسید میشود قانون حاکم. اما اگر جایی به علیت نرسید، حاکم نمیشود و اثر نمیگذارد. انطباق با محیط هم همینطور. پس برگشت این سه تا به این است که اگر به مرتبه علیت رسیدند در جایی، فی الجمله یعنی جایی ممکن است اینها باشند لکن به علیت نرسند. در جایی ممکن است شرایط همراه باشد، اینها به علیت برسند. لذا قوی هست، ولی ضعیف هم باقی میماند و از بین میرود. قوی میخواهد ضعیف را از بین ببرد، اما قدرت پیدا نمیکند. چون شرائط دیگر نیست. با اینکه قانون تنازع بقاء، اقتضا داشت که غلبه کند. اما علیتش چون تام نیست، کفایت نمیکند. جزء العله ای نیست که در همه جا جزء العله باشد. همه جا هم تنازع بقا نیاز نیست.

در پاسخ: در عالم وجود، به خصوص در نظام طبیعی، همه عالم وجود به هم پیوسته است. سلسله اقتضائات باید کنار هم قرار بگیرند تا علیتی محقق بشود. در بیان دقیق تر

باید گفت که در نظام عالم مادی اقتضا ایجاد میشود تا علیت محقق بشود. تنازع بقاء هم از جمله مقتضیات است.

جزء موثرات هست. این هم میتواند در تحلیل ما جزء موثرات باشد. آنها میخواستند علیت تامه بگیرند. ما تاثیر را قبول میکنیم. اما علیت تامه نمیبینیم. فی الجمله تاثیر هست، اما تاثیر مطلق ندارد.

فكل موجود من الموجودات المادية بما لها من الصورة الفعالة لنفع وجوده يوجه أثره إلى غيره ليوحد فيه صورة تناسب صورة نفسه،

تمام صور در عالم فعاله هستند. هر موجودی از طبیعی و مثالی و مجرد، دنبال تاثیر گذاری است. ضعیف ترین موجودی که در عالم هست دنبال تاثیر گذاری است. این در نظام فیزیکی هم اثبات شده است. تاثیر میپذیرند از افراد خودشان در نظام مادی. تاثیر و انفعال در نظام مجردات نیست. پس تمام موجودات دارند تاثیر میگذارند و تاثیر میپذیرند از اطراف وجود خودشان. اثر خودشان را جهت میدهند تا تاثیر بگذارند در دیگران. تا ایجاد بکنند صورتی که مناسب صورت خودش باشد. اثر خودش را ایجاد بکند. اطراف خودش را شبیه خودش بکند. یک معدن در زیر زمین دنبال توسعه صورت خودش است.

در نبات دنبال این است که با ریشه دواندن و شاخ و برگ دادن، میخواهد نور اطراف و مواد غذایی دور خودش را جزء خودش بکند. حیوان هم گاهی میخورد و تا از سنخش بشود، می آشامد، گاهی هم علامت گذاری میکند تا منطقه خودش بشود. شیر منطقه خودش میداند منطقه ای را. اگر کسی تعدی بکند، به خودش حق میدهد که برخورد بکند. تاثیر گذاری انواع تاثیر گذار یاست. یکی خوردن است که در هاضمه از شک خودش میشود. یکی هم این است که این منطقه را جولانگاه خودش میداند.

در بین حیوانات، پنجه خودش یا بدن خودش را به درخت ها میمالید، تا بوی او در این منطقه باشد که کسی که وارد میشود بفهمد که حیطة اوست. این هم از سنخ یوجه اثره است.

و هذه حقيقة لا محيص عن الاعتراف بها عند التأمل في حال الموجودات بعضها مع بعض، و يستوجب ذلك أن ينقص كل من كل لنفع وجود نفسه فيضم ما نقصه إلى وجود نفسه بنحو،

اگر هر کسی دنبال توسعه باشد، هر جا این توسعه دارد محقق میشود، دارد از یکی کم میشود. ماده عالم محدود است. اینطور نیست که عالم هرچقدر اضافه کرد از کیسه دیگری خرج بکند. وقتی جایی را از سنخ خودش میکند، باید از دیگری کاسه بشود تا به این افزوده بشود. در عالم غیر مادی تاثیر هست اما تاثیر نیست. اثر خودش را اشکار کردن مستوجب این است که این دائما کم بشود از دیگران. اینی که میخواهد نفع وجود نفسه داشته باشد، از دیگران بکاهد.

آنی را که از او کاست به خودش ضمیمه بکند. پس به مقداری که قوت پیدا کند از دیگران بگیرد به خودش اضافه میکند. اگر جایی موجودی هست فعال است و برای خودش حیطة دارد. اگر گیاه است برای خودش حیطة دارد. اگر جماد است هم حیطة دارد. هیچ موجودی درعالم نیست که فعال نباشد. هر کسی که بخواهد در این فعال بودن به خودش اضافه بکند، باید به قیمت کاستن از بقیه اضافه بکند به خودش چون ماده عالم محدودیت دارد. بر خلاف نظام عالم معنا که کمالات در آنجا به معنای کنده شدن از دیگران نیست. سارعوا الی الخیرات. این سبقت به زمیمه زمین زدن دیگران نیست. اگر این میخواهد سرعت به خرج بدهد، سرعت به خرج دادن این، ملازم با عقب افتادن دیگری نیست. این تشویق مسارع و مسابقه در نظام عالم مادی نیست که اگر این سبقت گرفت دیگری جا بماند و جا نداشته باشد. در نظام عالم مادی اینطور است. چون این را دیدند، بر این اساس بیان کردند که تنازع بقاست. اما در نگاهی که نگاه فقط در عالم ماده منحصر نیست، قانون حاکم چیزی میشود که عالم ماده هم تابع اوست. نه اینکه در عالم معنا آن قانون باشد و در عالم ماده قانون دیگر. وقتی آن قانون حاکم شد، نازله اش در عالم ماده می آید. عالم ماده عقل منشرح است. نازله عقل است. هر قاعده ای بالا بود، حتما نازله اش حاکم است. انی خودش یک بیان دقیقی میخواهد. و ما من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم. روابط بین ذوات هم شامل میشود. هر رابطه ای که در عالم بالا هست، نازله اش در عالم پایین هست.

در پاسخ: توان انسان نامحدود است. خلیفه توانش نسبت به موجودات دیگر اتم قواست. در نظام عالم وجود این همه موجودات قوی از جمله ملائکة الله است. او توانش بیشتر است. توان نامحدود در عالم محدود لازمه اش سفک و خونریزی است. انی جاعل فی الارض خلیفه. جایی که موضوع محدود است اما تقاضا نامتناهی است. فساد و سفک می آورد. علم آدم الاسماء، یعنی این توان نامتناهی در کجا صرف بشود؟ در تمام نظام عالم وجود. نه فقط در عالم ارض. سفک و فساد لازمه این نیست. ممکن خطاء موجودی این توان را صرف کند در عالم ماده. اما این لازمه این نوع نیست. بکار گیری غلط

است. سفک و فسادى که از انسان در ارض محقق میشود، قابل مقایسه با موجودات دیگر نیست. اگر تمام قوايشان راه مصرف فسد بکنند فسادشان محدود است.

قواى عقلی انسان اگر تحت شیطنت قرار بگیرد، میتواند تمام عالم را فساد بکند. مجرد مثالی هم برای فساد و شیطنت هست. مجرد مثالی هم برای شقاوت هست. اما مجرد عقلی شقاوت راه ندارد.

عالم مثال نسبت به عالم ماده نا محدود است. انسانی که شقاوت مثالی بخواهد ایجاد بکند، تمام عالم ماده یک لقمه اش است. عالم ماده کمش است. سیرش نمیکند. این مرتبه مثالی دارد. تعبیر روایت این است که تمام عالم ماده نسبت به عالم مثال کحلقة فى فلوأت. کسی که معده اش توان بیابان ها را دارد، یک حلقه و یک انگشتر چه لقمه ای است برای او.

سلیمان نبی خواست موجودات عالم را غذا بدهد. دیگ ها برافراشتند و غذا درست کردند. ماهی گفت غذای من چه شد. دادند خورد، همه را خورد. گفت این نیم قورت من بود. دو قورت و نیم من باقی است. اینکه خداوند همه موجودات را سیر آب میکند، الکی نیست. اینطور نیست که سلیمان نبی هم بتواند رزق بندگان را تامین بکند.

و لازم ذلك أن يكون كل موجود فعالا لإبقاء وجوده و حياته، و على هذا صح أن يقال: إن بين الموجودات تنازعا في البقاء،

اصلش درست است. فى الجملة

و كذلك لازم التأثير العلى أن يتصرف الأقوى فى الأضعف بإفناؤه لنفع نفسه

ضعیف را در راستای خودش افناء کند. اگر قانون على باشد باید ضعیف افناء بشود.

أو بتغييره بنحو ينتفع به لنفسه،

یا از بین برد یا او را تغییری بدهد که عبد او باشد. ضعیف د راستای سلطنت و سلطه قوی قرار بگیرد. دم نزند و مطیع محض قوی باشد. استثمار بشود. استعباد بشود. همه بنی اسرائیل را به استعباد کشیده بود.

و بذلك يمكن أن يوجه القانونان أعني: الانتخاب الطبيعي و تبعية المحيط، فإن النوع لما كان تحت الميزان في تفسير القرآن، ج ۲، ص: ۳۰۳

تأثير العوامل المضادة فإنها يمكنه أن يقاومها إذا كان قوي الوجود قادرا على الدفاع عن نفسه،

در انواع اینگونه است. در دو نوع، آنی که میماند که قوی تر باشد. در یک نوع هم افراد قوی نوع باقی میمانند.

و كذلك الحال في أفراد نوع واحد، إنما يصلح للبقاء منها ما قوي وجوده قبال المنافيات و الأضداد التي تتوجه إليه، و هذا هو الانتخاب الطبيعي و بقاء الأمثل،

و كذا إذا اجتمعت عدة كثيرة من العوامل ثم اتحدت أكثرها أو تقاربت من حيث العمل فلا بد أن يتأثر منها الموجود الذي توسط بينها الأثر الذي يناسب عملها، و هذا هو تبعية المحيط.

اگر علل مختلفی آمد و شيء ای وسط اینها قرار گرفت، آن شيء وقتی میماند که در مقابل عوامل کثیره بتواند مقاومت بکنند. یا اینکه آنها این ضعیف را تحت سلطه خودشان در بیاورند. یک وقت این قوی ها هم تنازع دارند، اما یک وقت بردارها هم جهت میشوند، این قوت و قدرت این عوامل یکتا میشود. واحد میشود. عوامل را حذف میکنند.

یک وقت کشور های قوی سر یک کشور ضعیف با هم نزاع میکنند. گاهی با هم اتحاد میکنند که ضعفا را یا از بین ببرند و یا تقسیم بندی بکنند که هر کدام سلطه شان محفوظ بماند. اینجا منطقه استحقاقی من و آنجا برای تو.

میفرمایند نکته این است که طبیعیون چون موجود را مجموعه ای از اعراض گرفتند، مجموعه ای از خواص و آثار گرفتند، گفتند که این میتواند در همه چیز اثر بگذارد. میتواند ذاتش به ذات دیگر تبدیل بشود. میمون میتواند انسان بشود. انطباق با محیط میتواند باعث بشود ذات یک موجودی تبدیل بشود به یک موجود دیگر. مجموعه عوارض میبینند موجود را. اما اگر نظام فلسفی گفت موجودات ذوات دارند و عوارض. عوارض یعنی لازم وجودش قائم به او نیست. عارضه ای از او جدا بشود... مثلا در زمانی ، نوع غذایی به گونه ای باشد که قد ها و قامت انسان ها رو به افول قرار بگیرد. یا با غذای دیگری

در ژاپن میگفتند که با تغییر رژیم غذایی ۱۰ تا ۱۵ سانت قد ها اضافه شده است.

این ها عوارض است. اما ذات موجودی تغییر بکند، این امکان پذیر نیست. آنهایی که نگاه طبیعی دارند، چون ذات قائل نیستند، میگویند تبدیل ذوات هم امکان پذیر است چون ذاتی نمی بینند. اما اگر نظام وجود را بر اساس نگاه فلسفی دیدند، دیگر تغییر ذوات ممکن نمیشود. تغییر ذات در نظام فلسفی امکان پذیر نیست. انقلاب ذات امکان پذیر نیست. در حرکت جوهری یک بحثی داریم که چطوری از معدن و نبات و حیوان و ... چطور قابل تغییر است ارجاع میدهند به آینده.

و مما يجب أن يعلم: أن أمثال هذه النواميس أعني: تبعية المحيط و غيرها إنما يؤثر فيما صح أن يؤثر، في عوارض وجود الشيء و لواحقه، و أما نفس الذات بأن يصير نوعا آخر فلا، لكن القوم حيث كانوا لا يقولون بوجود الذات الجوهرية بل بينون البحث على أن كل موجود مجموع من العوارض المجتمعة الطارئة على المادة، و بذلك يمتاز نوع من نوع، و بالحقيقة لا نوع جوهرية يباين نوعا جوهريا آخر، بل جميع الأنواع تتحلل إلى المادة الواحدة نوعا المختلفة بحسب التراكيب المتنوعة، و من هنا تراهم يحكمون بتبدل الأنواع و بتبعية المحيط أو تأثير سائر العوامل الطبيعية و لا يبالون بتبدل الذات فيها، و للبحث ذيل ممتد سيمر بك إن شاء الله تفصيل القول فيه.

نظر بعض مفسرین در ادامه می آید و تطبیقی که داده اند بعضی آیات را. چرا و چگونه اش را بیان میکنند که دو نگاه و دو نتیجه میشود. حفظ کثرات و افراد و اجتماع که تعاون نتایج میدهد. نگاهی که قدرت قوی را نگاه میدارد. او به دنبالش از بین رفتن ضعیف است یا تسلیم محض شدن ضعیف در مقابل قوی. این نگاهی است که از این قواعد طبیعی استخراج میشود.

و نرجع إلى أول الكلام فنقول: ذكر بعض المفسرين: أن قوله تعالى، وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ الآية إشارة إلى قانوني تنازع البقاء و الانتخاب الطبيعي.

قال: و يقرر ذلك قوله تعالى: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْذَمَتْ صَوَامِعُ وَ بِيَعُ وَ صَلَوَاتُ وَ مَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا

الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»: الحج- ٤١ فهذا إرشاد إلى تنازع البقاء و الدفاع عن الحق، و أنه ينتهي ببقاء الأمثل و حفظ الأفضل.

و مما يدل على هذه القاعدة من القرآن المجيد قوله تعالى: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَ مِمَّا يُوقَدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ الميزان في تفسير القرآن، ج ٢، ص: ٣٠٤

أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَ الْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ:»

الرعد- ١٧ فهو يفيد أن سيول الحوادث و ميزان التنازع تقذف زبد الباطل الضار في الاجتماع و تدفعه و تبقى إبليز «١» الحق النافع الذي ينمو فيه العمران، و إبريز المصلحة التي يتحلى به الإنسان، انتهى.

أقول: أما إن قاعدة تنازع البقاء و كذا قاعدة الانتخاب الطبيعي (بالمعنى الذي مر بيانه) حق في الجملة، و أن القرآن يعتني بهما فلا كلام فيه، لكن هذين الصنفين الذين أوردهما من الآيات غير مسوقين لبيان شيء من القاعدتين، فإن الصنف الأول من الآيات مسوق لبيان أن الله سبحانه غير مغلوب في إرادته، و أن الحق و هو الذي يرتضيه الله من المعارف الدينية غير مغلوب، و أن حامله إذا حمله على الحق و الصدق لم يكن مغلوبا البتة، و على ذلك يدل قوله تعالى أولا: بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ، و قوله تعالى ثانيا: الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ، فإن الجملتين في مقام بيان أن المؤمنين سيغلبون أعداءهم لا لمكان التنازع و بقاء الأمثل الأقوى، فإن الأمثل و الأقوى عند الطبيعة هو الفرد القوي في تجهيزه الطبيعي دون القوي من حيث الحق و الأمثل بحسب المعنى، بل سيغلبون لأنهم مظلومون ظلموا على قول الحق و الله سبحانه حق و ينصر الحق في نفسه، بمعنى أن الباطل لا يقدر على أن يدحض حجة الحق إذا تقابلا، و ينصر حامل الحق إذا كان صادقا في حملة كما ذكره الله بقوله: وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ «إلخ»، أي هم صادقون في قولهم الحق و حملهم إياه ثم ختم الكلام بقوله تعالى: و لله عاقبة الأمور، يشير به إلى عدة آيات تفيد أن الكون يسير في طريق كماله إلى الحق و الصدق و السعادة الحقيقية، و لا ريب أيضا في دلالة القرآن على أن الغلبة لله و لجنده البتة كما يدل عليه قوله: «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي»: المجادلة- ٢١ و قوله تعالى: «وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَ إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ:»

(١) الإبليز: الطين الذي يأتي به النيل في أيام الطغيان، و الإبريز الذهب الخالص المصفى و هما كلمتان معرفتان أصلهما آبليز أو آب ليس، و آب ريز

الميزان في تفسير القرآن، ج ٢، ص: ٣٠٥

الصفات- ١٧٣، و قوله تعالى: «وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ»: يوسف- ٢١.

و كذا الآية الثانية التي أوردتها أعني قوله تعالى: أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا «إِلخ»، مسوقة لبيان بقاء الحق و زهوق الباطل سواء كان على نحو التنازع كما في الحق و الباطل الذين هما معا من سنخ الماديات و البقاء بينهما بنحو التنازع، أو لم يكن على نحو التنازع و المضادة كما في الحق و الباطل الذين هما بين الماديات و المعنويات فإن المعنى، و نعني به الموجود المجرد عن المادة، مقدم على المادة غير مغلوب في حال أصلا، فالتقدم و البقاء للمعنى على الصورة من غير تنازع، و كما في الحق و الباطل الذين هما معا من سنخ المعنويات و المجردات، و قد قال تعالى: «وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ»: طه- ١١١ و قال تعالى: «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَه قَانِتُونَ»: البقرة- ١١٦ و قال تعالى: «وَأَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى»: النجم- ٤٢، فهو تعالى، غالب على كل شيء، و هو الواحد القهار.

و أما الآية التي نحن فيها أعني قوله تعالى: وَ لَوْ لَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ الآية، فقد عرفت أنها في مقام الإشارة إلى حقيقة يتكى عليه الاجتماع الإنساني الذي به عمارة الأرض، و باختلاله يختل العمران و تفسد الأرض، و هي غريزة الاستخدام الذي جبل عليه الإنسان، و تأديتها إلى التصالح في المنافع أعني التمدن و الاجتماع التعاوني، و هذا المعنى و إن كان بعض أعراقه و أصوله التنازع في البقاء و الانتخاب الطبيعي، لكنه مع ذلك هو السبب القريب الذي يقوم عليه عمارة الأرض و مصونيتها عن الفساد، فينبغي أن تحمل الآية التي تريد إعطاء السبب في عدم طروق الفساد على الأرض عليه لا على ما ذكر من القاعدتين.

و بعبارة أخرى واضحة: القاعدتان و هما التنازع في البقاء و الانتخاب الطبيعي توجبان انحلال الكثرة و عودتها إلى الواحدة فإن كلا من المتنازعين يريد بالنزاع إفناء الآخر و ضم ما له من الوجود و مزاياه إلى نفسه، و الطبيعة بالانتخاب تريد أن يكون الواحد الذي هو الباقي منهما أقواهما و أمثلهما فنتيجة جريان القاعدتين فساد الكثرة و بطلانها و تبدلها إلى واحد أمثل، و هذا أمر ينافي الاجتماع و التعاون و الاشتراك في الحياة الذي يطلبه الإنسان بفطرته و يهتدي إليه بغريزته و به عمارة الأرض بهذا النوع، لا إفناء قوم منه قوما، و أكل بعضهم بعضا، و الدفع الذي تعمر به الأرض و يسان

الميزان في تفسير

القرآن، ج ٢، ص: ٣٠٦

عن الفساد هو الدفع الذي يدعو إلى الاجتماع و الاتحاد المستقر على الكثرة و الجماعة دون الدفع الذي يدعو إلى إبطال الاجتماع و إيجاد الوحدة المفنية للكثرة، فالقتال سبب لعمارة الأرض و عدم فسادها من حيث إنه يحيا به حقوق اجتماعية حيوية لقوم مستهلكين مستذلين لا من حيث يتشتت به الجمع و يهلك به العين و يحى به الأثر فافهم.

(بحث روائي)

في المجمع، عن ابن عباس: "في قوله تعالى: وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ- الآية، نزلت هذه الآية في صلح الحديبية و ذلك أن رسول الله ص- لما خرج هو و أصحابه في العام الذي أرادوا فيه العمرة و كانوا ألفا و أربعمائة- فساروا حتى نزلوا الحديبية فصدهم المشركون عن البيت الحرام فنحروا الهدي بالحديبية-

چون فقط حج قران و افراد بود. حج تمتع نبود. بايد قربانى هدى ميشد. ثم صالحهم المشركون على أن يرجع من عامه و يعود العام القابل- و يخلو له مكة ثلاثة أيام فيطوف بالبيت و يفعل ما يشاء فرجع إلى المدينة من فوره- فلما كان العام المقبل تجهز النبي و أصحابه لعمرة القضاء-

چون سال قبل نيت عمره کرده بودند شد عمرة القضاء. و خافوا أن لا تفي لهم قريش بذلك و أن يصدوهم عن البيت الحرام و يقاتلوهم، و كره رسول الله قتالهم في الشهر الحرام في الحرم فأنزل الله هذه الآية.

أقول: و روي هذا المعنى في الدر المنثور، بطرق عن ابن عباس و غيره. و في المجمع، أيضا عن الربيع بن أنس و عبد الرحمن بن زيد بن أسلم: "هذه أول آية نزلت في القتال- فلما نزلت كان رسول الله يقاتل من قاتله و يكف عمن كف عنه حتى نزلت: اقتلوا المشركين حيث وجدتموهم فنسخت هذه الآية.

أقول: و هذا اجتهد منهما و قد عرفت أن الآية غير ناسخة للآية بل هو من قبيل تعميم الحكم بعد خصوصه.

اول قتال با مشركين مكه بود. بعد قتال با همه مشركين. تا آن وقت اين مقدار توان داشتند. بعد توانشان بيشتتر شد. اين نسخ نيست.

و في المجمع، "في قوله تعالى: وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ- الآية نزلت في سبب رجل من الصحابة قتل رجلا من الكفار في الشهر الحرام- فعابوا المؤمنين بذلك فاعل عابوا مشركين است. شما مرتكب قتل در ماه حرام شديد.

فبين الله سبحانه: أن الفتنة في الدين و هو الشرك أعظم من قتل المشركين في الشهر الحرام و إن كان غير جائز.
کاری که مشرکین کردند که فتنه کردند، اشد است. اینکه تعییر میکنند اشد است.

الميزان في تفسير القرآن، ج ۲، ص: ۷۲
أقول: و قد عرفت: أن ظاهر وحدة السياق في الآيات الشريفة أنها نزلت دفعة واحدة.
و في الدر المنثور، "في قوله تعالى: وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً- الآية":
این خیلی سنگین است. اگر مشرکین قیام کرده بودند علیه ما، تازه اگر جهاد دفاعی بگیریم. تاجایی که قدرت بر فتنه نداشته باشند باید رفت. بکشید تا کافری نباشد، باز هم این اعظم است. جریان باید سرکوب بشود. ممکن است توسط اهل نفاق محقق باشد. اگر این فتنه را اهل اسلام هم به پا کردند، قاتلوا تا اینکه فتنه سرکوب بشود. کاری که تلحه و زبیر کردند فتنه بود.

یعنی جریان شناس باشید. باید جریان فتنه سرکوب بشود. افراد آنقدر مهم نیست. افراد طبعی است. اصل کار مربوط به جریان است. قاتلوا هم حتی لا تكون فتنه. چقدر باید قتل محقق بشود؟ تا جایی که فتنه نباشد. اصل هدف از بین بردن فتنه است. جریانی بود که قدرت پیدا کرده بود. آن باید سرکوب بشود و از بین برود. اگر کسی از این استفاده کرد که اگر مسلمانان سیطره پیدا رکند لازم است قتال ادامه بکند یا نه؟ ممکن است بگویند کفایت میکند. چنانچه در زمان ظهور وقتی توحید غالب میشود، در روایت دارد که کفار و مشرکینی هستند که هنوز ریشه کن نشده است. لا تكونوا فتنه محقق شده است.

یک وقت کسی حربی است، حکم دیگری دارد. اما یک وقت بحث شرک و کفر است. اما به عنوان فتنه نیست. به عنوان جریان غالب نیست. مغلوب است. لذا میگوید از کفار اهل کتاب جزیه بگیرید و اینها باشند. آیا میشود مشرکین هم جزیه بدهند، قابل بحث است. اهل کتاب میشوند. اما مشرکین میشود؟ آیه ذکر نکرده است. باید ببینیم روایات دلالت دارد بر این مسئله یا نه. چون اهل شر کدر مقابل توحید است فتنه صدق میکند. اما اهل کتاب چون توحید را قائلند، فتنه صدق نمیکند.

واقتلوهم حیث ثقتموهم یعنی رهایشان نمیکند ولو دست بر نمیدارند. الان قدرت ندارند. هر وقت قدرت پیدا بکنند دست به این کار میزدند. اخرجوا هم من حیث اخرجوكم. مشرکین حق ندارند در مکه ساکن باشند. مشرکین را پیامبر کوچ دادند. مطابق خودشان برخورد کنید. خودشان این کار را میپسندیدند. همان کاری که خودشان میکردند. قابل دفاع عقلانی است. ایاتی که اینجا آمده است.

بطرق عن قتادة، قال: "وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ- أي شرك و يكون الدين لله. فتنه یعنی شرك. شرك یعنی جریان. جریان باقی نماند. بیان جریان کار است. جریان را باید ریشه اش را کند. افراد ریشه شان کنده شد اینقدر مهم نیست. جریان باید ریشه اش کنده شود. اخلاص در توحید محقق شود. گفتیم گاهی اقامه دین است. گاهی اخلاص در دین است.

قال: حتى يقال: لا إله إلا الله عليها قاتل رسول الله ص، و إليها دعا، و ذكر لنا: أن النبي ص كان يقول: إن الله أمرني أن أقاتل الناس حتى: يقولوا: لا إله إلا الله فإن انتهوا فلا عدوان إلا على الظالمين، قال: و إن الظالم الذي أبي أن يقول لا إله إلا الله يقاتل حتى يقول: لا إله إلا الله.

به مسلمانان میگفتند یا دست بردارید از ایمانتان یا از مکه بروید بیرون. عین این حکم را پیامبر آورد برایشان. یا از شرك دست بردارید، یا از مکه بروید.

أقول: قوله و إن الظالم من قول قتادة، استفاد ذلك من قول النبي و هي استفادة حسنة، و روي نظير ذلك عن عكرمة.

و في الدر المنثور، أيضا أخرج البخاري و أبو الشيخ و ابن مردويه عن ابن عمر: "أنه أتاه رجلان في فتنة ابن الزبير فقالا: إن الناس صنعوا و أنت ابن عمر و صاحب النبي ص فما يمنعك أن تخرج؟ قال: يمنعني أن الله حرم دم أخي، قيام عبد الله بن زبير فتنه زا بود. جنگ های قبلی که شرکت میکردم فتنه زدا بود. قال: أ لم يقل الله: وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ؟ قال: قاتلنا حتى لم تكن فتنة و كان الدين لله و أنتم تريدون أن تقاتلوا حتى تكون فتنة- و يكون الدين لغير الله. أقول: و قد أخطأ في معنى الفتنة و أخطأ السائلان، و قد مر بيانه، و إنما المورد من مصاديق الفساد في الأرض أو الاقتتال عنبغي و لا يجوز للمؤمنين أن يسكتوا فيه. سكوت هم جایز نیست. فقاتلوا التي تبغى حتى يفىء على امر الله. اگر یکی بغی کرده، بایدطرف کسی را بگیری که در برابرش بغی شده است.

و في المجمع: في قوله تعالى: وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ- الآية، قال أي شرك، قال: هو المروي عن أبي عبد الله ع.

و في تفسير العياشي: "في قوله تعالى: الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ"، عن العلاء بن الفضيل، قال: "سألته عن المشركين أ يبتدئهم المسلمون بالقتال في الشهر الحرام؟ قال إذا كان المشركون ابتداء وهم باستحلالهم، رأى المسلمون بما أنهم يظهرون عليهم فيه، و ذلك قوله: الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَ الْحُرْمَاتُ قِصَاصٌ

الميزان في تفسير القرآن، ج ٢، ص: ٧٣

و في الدر المنثور، أخرج أحمد و ابن جرير و النحاس في ناسخه عن جابر بن عبد الله قال: "لم يكن رسول الله ص يغزو في الشهر الحرام حتى يغزى، و يغزو- فإذا حضره أقام حتى ينسلخ.

و في الكافي، عن معاوية بن عمار قال: سألت أبا عبد الله عن رجل قتل رجلا في الحل نه اينكه به حلال كشته است. يا خودش حل بوده، يا در محل حل بوده است. چون در حرم نكشته است، نمیتوانید آنجا بكشيدش. اما نمیتوانيد هم ولش كنيد. ثم دخل الحرم- فقال ع لا يقتل و لا يطعم و لا يسقى و لا يبايع حتى يخرج من الحرم- آب هم داده نميشود!

فيقام عليه الحد قال قلت: فما تقول في رجل قتل في الحرم أو سرق؟ قال ص يقام عليه الحد في الحرم لأنه لم ير للحرم حرمة، و قد قال الله: عز و جل: «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ مِثْلَ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ» فقال هذا هو في الحرم فقال لا عدوان إلا على الظالمين

و في الكافي، عن الصادق ع: في قوله تعالى: وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ، قال: لو أن رجلا أنفق ما في يديه في سبيل الله ما كان أحسن و لا وفق، أ ليس الله يقول: وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ، يعني المقتصدين! و روى الصدوق عن ثابت بن أنس، قال: قال رسول الله: طاعة السلطان واجبة، و من ترك طاعة السلطان فقد ترك طاعة الله، و دخل في نهيه يقول الله: وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ.

و في الدر المنثور، بطرق كثيرة عن أسلم أبي عمران،": قال كنا بالقسطنطينية، و على أهل مصر عقبة بن عامر، و على أهل الشام فضالة بن عبيد فخرج صف عظيم من الروم- فصفنا لهم فحمل رجل من المسلمين على صف الروم حتى دخل فيهم- فصاح الناس فقالوا سبحان الله: يلقي بيديه إلى التهلكة، فقام أبو أيوب، صاحب رسول الله: فقال: يا أيها الناس إنكم تتأولون هذه الآية هذا التأويل- و إنما نزلت هذه الآية فينا معشر الأنصار، إنا لما أعز الله دينه و كثر ناصروه قال بعضنا لبعض سرا دون رسول الله- إن أموالنا قد ضاعت و أن الله قد أعز الإسلام و كثر ناصروه- فلو أقمنا في أموالنا فأصلحنا ما ضاع فيها- فأنزل الله على نبيه، يرد علينا ما قلنا: وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ فكانت التهلكة الإقامة في الأموال و إصلاحها و تركنا

تفسير القرآن، ج ٢، ص: ٧٤

الغزو.

أقول: و اختلاف الروايات كما ترى في معنى الآية يؤيد ما ذكرناه: أن الآية مطلقة تشمل
جانبى الإفراط و التفريط فى الإنفاق جميعا بل تعم الإنفاق و غيره